



از انتشارات دانشگاه پهلوی

۲۴

فانوح

تألیف

محمود بن محمد بن عمر چغینی

ترجمه و تحشیه



بوسیله

دکتر محمد تقی میراستاد جراحی دانشگاه پهلوی

شماره





۲۴

قانونچه چغینی

کتابخانه

۸

۱۰

مهر

CIA

QY9FO





از انتشارات دانشگاه پهلوی

۲۴

اسکن شد

قانونچه دطب

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
کتابخانه ملی

تألیف

محمود بن محمد بن عمر چغینی «متونی ۷۴۵»

ترجمه و تحشیه

بوسیله

دکتر محمد تقی میراستاد جراحی دانشگاه پهلوی

شیراز

این کتاب در هزار نسخه در چاپخانه خیام شیراز بطبع رسید
خردادماه ۱۳۵۰

آغاز سخن

مرد باید بهره درنگرد عیب بگذارد و هنرنگرد
هست در عیبه‌ها هنربینی در میان صدف گهرچینی

نخستین تصویری که در ضمیر خواننده جوان از شنیدن نام قانونچه نقش می‌بندد، شاید این باشد که چه ضرورتی ایجاب کرده و میکند که شخص عمر گرانمایه خود را صرف خواندن علمی کند که دیگر بطلان بنیادش باثبات رسیده، و از جرگه علوم بدور افتاده است. این تصویر تا آنجا صحیح است، که بخواهند باحیای علمی مرده کوشیده، و از مزایای علوم جدیدی که جایگزین آن علم گشته است چشم ببوشند. و جوینده جوان را بدنبال خویش براههای باریک و متروک بکشانند. اما انگیزه مادر ترجمه و تحشیه این کتاب، دیگر چیزی جز اینهاست.

سی و دو سال قبل، هنگامیکه برای رساله پایان نامه تحصیلات پزشکی خویش، موضوع «سرطان پستان» را انتخاب کردم. حس کنجکاو مرا بر آن داشت که از مطلعین فنون طب قدیم، عقائد پیشینیان را درباره این بیماری جویاگردم. دوستی مرا به فیلسوف و دانشمند معاصر شادروان «میرزا طاهر تنکابنی» که در آن تاریخ استاد بلامنازع علوم قدیمی بود معرفی کرد. چقدر تعجب کردم هنگامیکه

الف

دانستم ابن سینا طبیب عالیقدر ایرانی در قانون، نظراتی درباره درمان سرطان اظهار نموده، که هنوز بقوت خویش باقی است (۱)

آشنائی من بعلوم قدیمه، از آن تاریخ شروع گردید. و از اینکه ساعات فراغت خود را بخواندن متون قدیمی علمی و ادبی گذرانده‌ام هیچ پشیمان نیستم. اعتقاد من اینست که با همه پیشرفتی که در علوم پزشکی نصیب بشر متمدن امروز گردیده، و بادگرگونی اساس طب، و باطل شدن عقائدی که درباره ارکان و اخلاط و مزجه اربعه داشته‌اند، باز کتب علوم قدیمی بی‌حاصل و دورریختنی نیستند. با در نظر گرفتن اینکه طب مثل سایر علوم، دانشی خلق الساعه نیست. و از نخستین کسیکه برای اولین بار، جزئی مراقبتی در امر بهبودی بیماری کرده، تا بزرگترین جراحان امروز که با اعمال حیرت‌انگیز جان بیمارانش را از چنگال مرگ‌رهای می‌بخشند، همه برگردن این علم و طالبان آن حق دارند. تا چه رسد بکسانی که یک‌عمر در این راه زحمت کشیده، در روشن کردن علل بیماریها، علائم و آثار آنها، و بالاخره در نشان کوشش و مجاهدت کرده، و قرن‌ها کتابهایشان تنها مأخذ مورد مطالعه دانش‌طلبان این علم بوده‌است.

از طرف دیگر سرشناسان علوم پزشکی ما، مورد احترام دنیای متمدن امروزند. هنوز جسته و گریخته کتب آنها به چاپ میرسد، و

۱- در کتاب چهارم قانون درباره درمان سرطانهای کوچک مینویسد :
 «وان اسکن ان تبطل بشی فانما یمكن ان تبطل بالقطع الشدید الاستیصال المعتدی الی طایفة یقطعها سن المطیف بالورم السال لجمع العروق الی تسقیه حتی لا یغادر سنهاشی ویسبل بعد ذلك منهادم کثیر»

اگر اسکن آنرا داشته باشد که بچیزی از بین برود، قطع و بریدن اوست از ریشه، همراه با بافتهای ورم کرده اطراف، و عروقی که آنرا تغذیه مینماید، بطوریکه چیزی از آنها باقی نماند. اینکار با خونریزی شدید همراه است.

علمای کنجکاو و بررسی مطالب آنها مشغولند. قاره عظیمی از دنیای امروز، از این علم پیروی میکند. با این ترتیب آیا عجیب و قابل تأسف نیست اگر ما بخواهیم آثار آنها را بدور افکنده، و اقلاً بطور خلاصه عقائدشان را بچوآنان بازگو نمائیم؟ چه بسیار اندیشه‌های علمی و کارهای عملی که قدیم بوسیله پزشکان ما ابراز و اجرا شده، و بعدها بنام یکی از علمای اروپائی معروف گشته است.

عمل سنگ کلیه و مثانه از قدیم در ایران معمول بوده و بوعلی در کتاب قانون آنرا عملی خطرناک معرفی کرده است (۱)

جراحی سرطان پستان تقریباً نزدیک بروش متداول امروز، اجرا میشده. بوعلی از انتشار سرطان پس از عمل نیز گفتگو کرده است. (۲) استعمال گچ در درمان شکستگی‌ها، و دوختن روده، نیز رواج داشته که مواردی از آنها در کتابها ذکر شده است. (۳)

۱- در قانون در درمان سنگهای مجاری ادرار بوعلی مینویسد: «وقد يتصدى قوم لاخراجها من الشق من الخاصرة ومن الظهر وهو خطر عظيم وفعل من لا عقل له» که معنی آن اینست «و گروهی باشکافتن تهیگاه یا پشت، باخراج آن می‌پردازند، این عمل خطرناک و کار کسان نیست که از عقل بی‌بهره‌اند.»

۲- بوعلی در کتاب چهارم قانون ذیل عنوان «فی السرطان» حکایت مینماید: «وقد حکى بعض الاولين ان طبيباً قطع ثدياً سرطانياً من اصله فسرطن الآخر» اقول انه قد يمكن ان كان ذلك فى طريق التسرطن فوافق تلك الحالة ويمكن ان يكون على سبيل انتقال المادة وهو اظهر»

«یکی از پیشینیان حکایت کرده است، که پزشکی يك پستان سرطانی را از بیخ برید. پس پستان دیگر سرطان پیدا کرد. می‌گویم این کار در صورتی امکان دارد، که عضو در راه سرطان واقع شده باشد. و میتواند بود، که ظهور سرطان در عضو دیگر بر سبیل انتقال ماده روی دهد.»

۳- در کتاب بدایع الوقایع، که در قرن دهم هجری یعنی چهارصد سال قبل نوشته شده است، در باب طبیبی ایرانی بنام استاد شیخ، که در زمان سلطان حسین بقیه دریاورقی صفحه بعد

در هر حال پزشکان قدیم ایران، نخستین بار بنوشتن کتب منظم
باروش علمی در پزشکی پرداخته، و طب را علماً و عملاً بشاگردان
تعلیم میداده‌اند. (۱) علم داروشناسی، مخصوصاً شرح گیاههای
دارویی، از کارهای برجسته این پزشکان است. که هنوز پس از گذشت
قرنها مورد استفاده مردم و تجسس کاوشگران کنجکاواست. پس کتب

بقیه پاورقی صفحه قبل

بایقرا میزیسته، چند شرح حال نوشته، از آن جمله حکایتی بدین مضمون مینویسد:
در زمان این پادشاه (اواخر قرن نهم هجری) بین پهلوانی و شاهزاده‌ئی نبردی
درمیگیرد که در اثر آن ساق پای شاهزاده خرد شده، و در اثر هجوم مردم شکم
پهلوان نیز پاره میشود. سلطان درمان هر دو را از استاد شیخ میخواهد. استاد بدو
روده‌های پهلوان را دوخته شکم را ترسیم مینماید. و برای اصلاح شکستگی پای
شاهزاده، عین عبارت اینست: «بعد از آن فرمود تا گچ آورند و آنرا دو غاب ساخته
کف پای وی را در تنگ آن خاک نهاد. (بدو آ زمین را باندازه طول ساق گود کرده
بوده است) و بدست خود از بالای شتالنگ، (قوزک پا) استخوانهای او را پهلوی
هم ترتیب داده و مقدار دو انگشت دو غاب گچ در آن مغاکی ریخت، تا بآنجا که
استخوانها ترتیب کرده بود. بعد از آن مقدار دو انگشت دیگر را راست آورد، و باز
دو غاب ریخت. همچنین تاپیش زانوی وی در میان گچ محکم شد تا چهل روز
رعایت کرد. بعد از آن پای وی را بصحت تمام از میان گچ بیرون آورد.»
در همین کتاب حکایت دیگری درباره در رفتگی ران زنی از محارم سلطان
که امر شده بود بدون دست زدن به بدن بیمار درمان نماید نوشته که بسیار عجیب
و خواندنی است.

صاحب بدایع الوقایع مینویسد: دستور داد گاوی را سه روز آب ندهند، سپس
بیمار را بر آن گاو سوار نموده، پاها را از زیر شکم بیکدیگر بسته، گاو را با شامیدن
آب وادارند. بتدریج که شکم گاو از آب پر میشود، پای در رفته کشیده شده، تا بالاخره
بآبر آمدن صدای مخصوص سراسخوان جاسیافتد. البته این معالجه را بدستور
پادشاه برای اینکه بیمار از محارم بوده است، بدون دست زدن به بیمار اجراء
کرده است.

۱- کتاب الحاوی محمد زکریای رازی که در حدود بیست مجلد است مملو
از شرح حال بیماران بیمارستان ری و راه تشخیص و درمان بیماریهاست.

این دانشمندان را، که تنها مفاخر ملی ما هستند، بدور افکندن. و خود را اقلاً از خواندن یکبار آنها بی نیاز دانستن. اگر بیخردی نباشد، لا اقل کاهلی است.

از اینها گذشته، اغلب دانشجویان پزشکی و پزشکان جوان جویای دانستن چگونگی طب قدیم اند. و مایلند پایه و اساس این دانش را، که قرن‌ها مورد استفاده دانش‌طلبان بوده، و حتی در دانشگاه‌های مهم اروپا تدریس میشده است بشناسند. این کتاب مختصر، جوابگوی این نیاز است.

هنگامیکه من تصمیم گرفتم برای شناساندن مبانی طب قدیم رساله مختصری تنظیم نمایم، پس از بررسی کتاب قانونچه تألیف محمود بن محمد بن عمر چغمینی (متوفی ۷۴۵)، که از تربیت - یافتگان مکتب طبّی خراسان است و در رساله‌ای چنین مختصر، مبانی طب قدیم را بخوبی تشریح و بیان کرده است، بهترین نمونه برای اجرای این تصمیم یافتم. اینک خداوند را سپاسگزارم که اینکار به بهترین وجهی بانجام رسیده، و نتیجه زحمات من در دست شما نقادان نقود علم و دانش است. باید اقرار کنم، در کانون مشتعلی، که تحت توجهات عالی شاهنشاه آریامهر و کوشش شبانه روزی جناب آقای دکتر نهانندی ریاست محترم دانشگاه، و همت همکاران دانشگاهیم روز بروز مشعل دانش فروزان و فروزانتر میگردد، شمع می بهدیه آوردن، ران ملخ پیش سلیمان بردن است. اما این نور ضعیف هر چند فروغ گذشته خود را از دست داده باشد باز چون یادگار

پدران و نیاکان ماست گرامی و ارزشمند خواهد بود. و باید آنرا
جاودان نگاهداشت، هر چند خود جاودان نیست.

رخشنده اگر نیست بچشمان تو ناهید

آنگونه که روشن کند اقطار جهانرا

با دیده تخفیف نبینش که بسی سال

روشنگر ره بوده بشب راهروانرا

دکتر محمد تقی میر شیراز - خرداد ماه ۱۳۵۰

شرح احوال و آثار مؤلف

محمود بن محمد بن عمر چغمینی، متوفی ۷۴۵ ه.ق. منجم و طبیبی است، از مردم چغمین خوارزم، بهمین مناسبت به چغمینی خوارزمی مشهور شده است.

از زندگانی وی جز این اطلاعی در دست نیست که، طبیب و منجمی بنام بوده، و دو تألیف یکی بنام «قانونچه» و دیگر رساله‌ای در نجوم با اسم «الملخص فی الهیئة» از خود بیادگار گذاشته و هر دو کتاب از بدو انتشار مورد توجه دانشمندان و دانش طلبان بوده و از کتب درسی ایندو علم گشته است.

کتاب الملخص فی الهیئة دریک مقدمه (درباره اقسام اجسام) و دو مقاله نخستین، درباره اجرام علوی و دوم در موضوع بسائط سفلی تنظیم یافته، و دانشمندانی چند بر آن شرح نوشته اند که از آن جمله است:

۱- شرح کمال الدین محمد بن احمد حنفی ترکمانسی متوفی ۷۵۰ ه.ق. که کتاب خود را بنام صاحب دیوان محمود وزیر نوشته و بوی هدیه کرده است.

۲- شرح میر سید شریف جرجانی متوفی ۸۱۶ ه.ق. که شرحی است مبسوط و از بدو تألیف جزو کتب درسی علم هیئت قدیم بوده است.

اثر دیگر چغمینی، همین رساله حاضر است که چون آنرا قانونچه نامیده پاره‌ای تصور کرده‌اند که مختصری از کتاب قانون بوعلی است در حالیکه خود مؤلف در ابتدای کتاب متذکر می‌شود که این رساله مختصر، منتخبی از کتب متقدمین است و از کتابی خاص نام نمی‌برد. بهر صورت این رساله تألیفی نفیس است که از زمان تصنیف مقبولیت عامه یافته و جزو کتب درسی طالبان علوم پزشکی قرار گرفته و مؤلفین بسیاری بر آن شرح نوشته‌اند که معروفترین آنها عبارتند از:

۱- شرح فاضل بغدادی که در حدود سال ۷۱۰ ه.ق. نوشته شده است. نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانه دانشکده پزشکی دانشگاه تهران موجود است.

۲- شرح مولی حسین بن محمد بن علی استرآبادی متوفی ۸۳۱ ه.ق. که بنام امیر مرتضی والی هرات نوشته شده است. نسخه‌ای از این کتاب هم در کتابخانه دانشکده پزشکی دانشگاه تهران نگهداری می‌شود.

۳- شرح ملایحی فتاحی نیشابوری متوفی ۸۳۲ ه.ق.

۴- شرح علی بن داود پنجابی.

۵- شرح عبدالبسیط بن خلیل حنفی متوفی ۹۲۰ ه.ق.

۶- شرح محمد بن محمد طبیب سلطان بایزید عثمانی

۷- شرح حسن حلبی (ظاهر آ حلبی)

۸- شرح محمد بن محمود شیرازی

۹- شرح مدین بن عبدالرحمن قصوئی

۱۰- شرح عبدالفتاح بن سید اسمعیل حسینی لاهوری

۱۱- شرح عبدالمجید و احمد الدین لهوری بنام «ترویج الارواح»

۱۲- شرح حسن بن ولیخان شقائی - نسخه‌ای از این شرح در

کتابخانه دانشکده پزشکی دانشگاه تهران موجود است.

۱۳- شرح عبدالفتاح ابن عبدالله قزوینی بنام المفرح فی علم الطب

۱۴- شرح محمد مؤمن جزائری شیرازی متوفی ۱۱۱۸ باسم

تحفة الغریب ونخبۃ الطیب.

۱۵- شرح اطفعلی نصیری شیرازی متوفی ۱۳۵۰ ه. ق.

۱۶- شرح حکیم محمد اکبر بن حاج محمد معروف به حکیم شاه

ارزانی بنام مفرح القلوب - این کتاب به محمد فرخ سیرپادشاه مغولی

هندوستان اهدا شده و نسخه‌ای از آن در کتابخانه مدرسه عالی

سپهسالار ، و نسخه‌ای در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود و

مضبوط است .

۱۷- شرح داود بن عمر طیب انطاکی متوفی ۱۰۰۸

۱۸- شرح عبدالله بن حاج محمد بشرویه‌ای خراسانی بنام

« وافیہ » .

۱۹- ترجمه قانونچه بوسیله غلام حیدر در لاهور (احتمالا این

ترجمه بزبان اردوست)

مَا خَذَ قَرْجَمَه

مبنای اصلی ترجمه کتاب حاضر، نخست نسخه‌ای است که بوسیله محمد اسمعیل بن حاجی علی اکبر کتابفروش و بخط محمد صادق گلپایگانی و با تصحیح و تحشیه حکیم حسن بن محمد علی استرآبادی در سال ۱۳۰۴ ه.ق. به چاپ رسیده است. البته حواشی بسیار مختصر و تنها برای تفهیم مطالب مشکل رساله نوشته شده است.

ماخذ دیگر نسخه اینست خطی متعلق بنگارنده (کتب خطی کتابخانه شخصی - شماره ۳۰) که در بیست و پنجم ماه رمضان المبارک سنه ۱۱۷۳ ه.ق. بوسیله کاتب ناشناس و ناواردی نوشته شده و کتابی است پر غلط معذالک در پاره‌ای از موارد برای روشن شدن مطالب معضله از آن استفاده شده است.

در اینجا لازم و ضروری میدانم که از راهنمائیها و افاضات استاد عزیز جناب آقای محمد جعفر واجد که در ترجمه این کتاب بی دریغانه مرا یاری کرده‌اند سپاسگزاری نمایم و دوام عمر و سلامتی شانرا از درگاه حضرت احدیت خواستار گردم.

بنام خداوند بخشنده مهربان

ستایش مرخدای را پروردگار جهانیان، و درود بر پیمبرش محمد و همه اولاد و احفاد او باد.

وبعد: این کتاب مختصر، شامل زبده از مطالب لازم علم پزشکی است که از کتاب های متقدمین انتخاب، و درده مقاله منظم و مرتب گشته است.

مقاله اول در امور طبیعی (۱)

شامل پنج فصل است.

فصل اول در ارکان و امزجه.

ارکان در اصطلاح حکیمان اجسام بسیطی هستند غیر قابل تقسیم با اجسام مختلفه، که اجزاء اولیه بدن انسان و غیر انسان را تشکیل میدهند، و آن چهارند: (۲)

۱- آتش و آن گرم و خشک است.

۲- هوا و آن گرم و تر است.

۳- آب و آن سرد و تر است.

۱- مقصود از امور طبیعی امور است که تعادل بدن را از هر جهت حفظ نماید، و آن هفت چیز است: ارکان، امزجه، اخلاط، اعضاء، ارواح، قوا و افعال. طبیعت بقول بقراط، قوه مدبره ایست که بدون اراده و شعور کارهای لازم بدن را انجام میدهد.

علامه قطب الدین شیرازی امور طبیعی را چهار چیز میداند: مزاج، هیئت ترکیبی بدن، قوه مدبره بدن و حرکت نفس.

۲- این ارکان چهار گانه را قدام اصطلاحاً ارکان اربعه گویند.

۴- خاک و آن سرد و خشک است.

اما مزاجه: هرگاه اجزاء این ارکان بایکدیگر در آمیزند بنوعی که اثر کند یکی در دیگری، بقوتهای خود که ضد هم اند و هریکی تیزی دیگری را بشکنند همانندی، و فعل و انفعال (۱) در اجزاء آن مرکب بعدی برسد که در همه اجزا کیفیتی یکسان پیدا گردد. این کیفیت مرکب را مزاج گویند.

و مزاج منقسم میشود بر حسب قسمت عقلی بد و قسم، یکی معتدل و دیگری غیر معتدل.

معتدل نیز بر دو نوع است، معتدل حقیقی و معتدل فرضی. معتدل حقیقی آنست که مقادیر کیفیات و کمیات آن که ضد یکدیگرند در مرکب برابر باشند، که در این صورت آنرا مزاج معتدل حقیقی نامند. و اگر خارج از اعتدال حقیقی باشد، آنرا معتدل فرضی گویند.

نوع اول مزاج، وجود خارجی نمیتواند داشته باشد (۲) بلکه چیزی که نزد حکیمان معتدل خوانده میشود، معتدل فرضی است که آن بهترین مزاجهاست و هشت وجه مختلف دارد:

اول- معتدل نوعی که با خارج از نوع خود قیاس گردد، یعنی قیاس مزاج انسان با سایر موجودات.

۱- فعل در اصطلاح حکما اثر کردن و انفعال پذیرفتن آن اثر است.

۲- معتدل حقیقی را بدینجهت محال میدانند که معتقدند هر جزء مرکب

را مکانی لازم است، و مکان آن مرکب اگر جای یکی از عناصر باشد ترجیح بلا مرجع لازم میشود، و اگر مکانش غیر مکان یکی از عناصر باشد خلاء لازم میآید. پس معتدل حقیقی هیچگاه وجود نخواهد یافت.

دوم- معتدل نوعی باین اعتبار که با افراد هم نوع قیاس گردد،
مثل قیاس مزاج يك شخص، با معتدلترین مزاج شخصی از نوع انسان.
سوم- معتدل صنفی باعتبار قیاس مزاج کسی با فردی خارج
از صنف او، یعنی قیاس مزاج شخصی از سکنه يك اقلیم نسبت
با اقلیم دیگر.

چهارم- معتدل صنفی باعتبار قیاس مزاج دو شخص از يك
صنف نسبت بیکدیگر. و آن مزاجی است که برای معتدلترین شخص
از اشخاص يك صنف باشد.

پنجم- معتدل شخصی است بقیاس اشخاصی که غیر او هستند،
و آن مزاجی است که برای شخص معینی است تا تندرست باشد.

ششم- معتدل شخصی است نسبت باحوال خود، و آن مزاجی
است که اگر کسی دارای آن باشد در بهترین حال از احوال خود
خواهد بود.

هفتم- معتدل عضوی، و آن مزاج يك عضو است نسبت
با اعضاء دیگر.

هشتم- معتدل عضوی نسبت باحوال خود در ذات خود. و آن
مزاجی است که اگر عضوی دارای آن گردد، بهترین حالات را خواهد
داشت.

اما خارج از اعتدال بموجب اصطلاح اطباء نیز بهشت قسم
مختلف منقسم میگردد.

بدینجهت که مزاج یا گرمتر است از آنچه می باید یا سردتر،

یا خشك تراست یا ترتر، یا گرم و تر تراست، یا گرم و خشك ترو یا سرد و تر تراست، یا سرد و خشك تر.

فصل دوم

فصل دوم در بیان اخلاط (۱) است. خلط در اصطلاح جسم تر و روانی را گویند که غذا نخست بار، بدان تبدیل می یابد. اخلاط چهارند: خون که گرم است و تر، صفرا که گرم است و خشك، بلغم که سرد است و ترو سودا که سرد و خشك است.

هر يك از این چهار، بدو نوع طبیعی و غیر طبیعی تقسیم می گردد. ۱- خون طبیعی سرخ رنگ است و شیرین و بوئی ندارد، و خون

غیر طبیعی مخالف آنست (۲)

۲- صفرا ع طبیعی کف خون است (۳) سرخ رنگ مایل بزردهی،

۱- خلط رطوبتی است اندر تن مردم روان، و جایگاه طبیعی بر آنرا گهاست، و اندر اندامها که میان تهی باشد، چون معده و جگرو سپرز و زهره و این خلط از غذا خیزد.

(نقل از باب نخستین ذخیره خوارزمشاهی نسخه خطی کتابخانه شخصی نویسنده)

۲- صاحب ذخیره خوارزمشاهی خون غیر طبیعی را چنین وصف مینماید: خون ناطیعی دو گونه است یکی آن باشد که سزاج او بد بود بی آنکه چیزی باوی بیامیزد، دوم آنکه صفرا و فزونی یا سودای فزونی، یا بلغم فزونی (باوی) بیامیزد و آنرا تباه کند، بدین سبب رنگ و بوی و مزه آن بگردد.

۳- همو راجع بصفرا چنین مینویسد: صفرا ع طبیعی خلطی است تیز و گرم و تر و سبکتر از خون از بهر آنکه وی کفك خون است و رنگ خاصه اوزرد است و طبع او گرم و خشك و مزه او تلخ.

صاف و سبک که در جگر تولید می‌گردد. اما غیر طبیعی آن چهار قسم است:

۱- خلط زرد، و آن صفرائی است که بارطوبت آبکی مخلوط باشد.

۲- صفرای برنگ زرده تخم مرغ، و آن صفرائی است که بارطوبت غلیظ آمیخته باشد.

۳- صفرای گندنائی رنگ، که صفرائیست آمیخته با صفرای سوخته، صفرائیست تلخ که در معده تولید می‌گردد.

۴- صفرای زنگاری رنگ که گرمترین نوع صفرا بوده و طبعی همانند زهر دارد (۱) که در جگر تولید می‌گردد.

۳- اما بلغم طبیعی آنست که قابلیت خون شدن داشته باشد و

۱- ذخیره خوارزمشاهی صفرای غیرطبیعی را چنین توصیف میکند: « يك حال او آنست که بارطوبتی بیامیزد و رنگ او از زردی بازپس آید، و حرارت او نیز کمتر شود. و هرگاه که از خون، تمام جدا نشده باشد، رنگ او سرخ باشد و طبیبان او را حمر اگویند و این نا طبیعی نباشد و بدان گرمی نباشد، که صفرا عخالص باشد. هرگاه که بلغم سطر یاوی بیامیزد، هم حرارت او کمتر شود و هم سطر گردد همچون زرده خایه، و طبیبان او را مخی گویند و بتنازی مخ زرده خایه را گویند. و نوعی صفراست که تولد آن اندر معده های گرم باشد و برنگ سبز باشد بسان گندنا طبیبان آنرا کرائی گویند، و بتنازی گندنا را کراث گویند. و باشد که این کرائی با گونه دیگر صفرا بسوزد، و برنگ و طبع زنگار شود، و طبیبان آنرا زنجاری گویند. و بدترین نوعهای صفرا این باشد و طبع زهر دارد و کشنده باشد. و باشد که بقیه در پا ورقی در صفحه بعد

آن خونی است که نضج تمام نیافته است (۱)

اما غیرطبیعی آن پنج قسم است (۲)

اول- نوع شیرین، و آن آمیخته با اندکی خلط گرم شیرین است.

دوم- شور، و آن آمیخته است با صفرای سوخته، و این گرمترین

اقسام بلغم است.

سوم- ترش، و آن بلغمی است ناپخته که از حرارت کم بعمل

آمده باشد

بقیه پاورقی صفحه قبل

نوعی از صفرایسوزد و سطر و سیاه شود، آنرا سودای صفرای گویند. سیاه باشد و تیز و ترش. و مگس گرد او نگردد و زمین را جوشاند و هر جا که بگذرد بسوزاند و بخرشد.

۱- همودر باره بلغم طبیعی مینویسد: «بلغم طبیعی غذائست خام که حرارت و قوت معده آنرا تمام نگواریده باشد. و این بلغمی تواند بود که چون حرارت اصلی و قوت هاضمه یعنی قوت گوارنده قویتر گردد، غذا گردد. از بهر آنکه وی خونست خام ناپخته و رنگ او سفید باشد و سطرتر آن خون باشد، و هیچ مزه ندارد و طبع او بقیاس با خون و صفر سرد باشد، و بقیاس با تن مردم بس سرد نباشد. و آفریدگار جل و علا بلغم را جایگاه خاصه پدید نکرد چنانکه صفر و سودا کردست، و اندر همه تن پراکنده آنرا بگذاشت همچنان خون.»

۲- سید اسمعیل جرجانی در ذخیره خوارزمشاهی راجع ببلغم غیرطبیعی

مینویسد:

«و بلغم ناطبیعی چهار گونه است. یکی سخت تنک است، آنرا امائی گویند. و دیگر سطر تراست آنرا مخاطی گویند. و سه دیگر همچون آبگینه است گداخته، آنرا زجاجی گویند. و چهارم سطر تراز همه است آنرا جصی گویند و جصی آن بود که اندر بندگاهها دیر بماند و آنچه لطیف تر است از وی خرج شود باقی جصی بماند.

بقیه در پاورقی صفحه بعد

چهارم- دبش، و آن در صورتیست که جوهر خاکی بر آن غالب باشد. و این بسته ترین نوعهاست.

پنجم- نوع بیمزه، که هیچ طعمی ندارد و بر آن جوهر آبی غلبه کرده است. و این سردترین نوع بلغم است.

۴- و اما سوداء طبیعی درد خون طبیعی، و غیر طبیعی آن خلط سوخته است (۱)

بقیه پاورقی صفحه قبل

دستور - در حاشیه یکی از کتابهای خطی برای دفع اخلاط چهارگانه دستوری بود که برای آگاهی خوانندگان بدرج آن مبادرت مینمایم. «بدانکه حکماء گفته اند دفع سودا بچیزهای چرب باید کرد، و دفع صفرا بچیزهای ترش باید کرد، و دفع بلغم بچیزهای شور و دفع خون بکم کردن خون است. و نیز گفته اند که خون مثل غلام است. اگر فاسد شود و غلبه کند، خداوند رابکشد. و صفرا مانند طفل است، که راضی میشود بیک کلمه. و سودا مانند گاو است، به سبب آنکه میراند او را طفلی یازنی، و هرگاه وحشت کند رام نمیشود. و بلغم مانند درنده است اگر کشتی رستی، و گر نه ترامیکشد. پس تعقیب بکن بلغم را چون دشمن، و سلوک کن بخون چون دوست، و نگاهدار خود را از غلبه او. و بترس از صفرا، همچون ترس خرد از کلان. و مهلت بده سودا را همچون دشمن»

۱- ابوبکر ربیع بن احمد الاخوانی البخاری که احتمالا از پزشکان اواخر قرن چهارم هجری بوده و در خراسان میزیسته، در کتابی که آنرا هدایة المتعلمین نامیده، و بفارسی سلیس نوشته شده است در این باره میگوید: «بدانکه سودا دو گونه بود یکی سوداء طبیعی، و این دردی خون است که یاد کردیم. و از منافع این سودا آنست که هر اندامی را که به مزاج سرد بود و خشک، طبیعت این سودا او را غذا کند چون اندکی با خون رفته بود بسوی اندام و اخلاق مردم آهسته کند و هر روزی از این سودای طبیعی جزوی بمعده آید از سپرز، تا شهوت طعام بیفزاید.

بقیه در پاورقی صفحه بعد

بقیه پاورقی صفحه قبل

و چون این سودا اندر همه تن بسیار گردد، آن بیماری آید که وراما لیخولیا خوانند و چون پیوسد تنهای ربع آید و آماس سپرز، و اگر این سودا اندر معده بسیار افتد، آن بیماری آرد که وراشهوه الکلبیه خوانند. و اما سودا بمزه ترش بود و برنگ خاکسترگون بود و تیره رنگ، و بحقیقت کش سیاه این بود.

و دیگر نوع از سودا آن بود که از سوختن اخلاط آمده بود. و این بغایت بد بود، و هر بیماری که از وی آید کشنده بود. و این چهار گونه بود، یکی از احتراق سودا طبیعی بود و این نهایت بدی بود و برنگ سیاه بود و تابان بود و گرقی کند، جانوران از وی بگریزند، و بذوق مانده سرکا (سرکه) بود هم ترش و هم تیز، و اگر بر خال افتد زمی (زمین) از وی بجوشد. همچنانکه از سرکا، و اگر برود کانی (روده ها) برگردد، ریش کند چنانکه بهتر نگردد. و اگر ریش آید از وی بهتری نبود، و اگر از این سودا مالیخولیا آید، خداوندش بهتری نیابد. و از این نوع سودا همه مضرت بود و هیچ منفعت نبود. و دیگر نوع از سودای طبیعی از احتراق بلغم آید و این نوع نیز بد بود و از پس تبها بلغمی آید و از وی تب ربع آید گران رو، و ریشها گران رو بود، و بود که نرود و اگر از این سودا مالیخولیا آید خیره آید و ابله و خواب ناک و نرم. و سدیکر از احتراق صفر بود و این سخت زیانکار بود مگر که تب ربع وی زود گذر بود. و اما ریشها و آماسها که از این نوع سودا آید همه بد بود و بیشتر خوره گردد و اندام بفکنند و اگر مالیخولیا آید از او خداوندش اندر جهنده بود و خشمناک و کشنده. و چهارم آن سودائی که از احتراق خون بود، این بهتر بود از آن انواع دیگر، و اگر از این سودا مالیخولیا آید خداوندش خندنده و سرود گوی بود، و همه سوداها که از احتراق اخلاط آید مانده یکدیگر بود، مگر آن سودا که از احتراق بلغم آمده بود که بدان تیزی و بدان گرمی نبود که آن سودا هاء دیگر.

(نقل از هدایة المتعلمین که باهتمام آقای دکتر جلال ستینی

استاد ادبیات دانشگاه مشهد به چاپ رسیده است)

اما کیفیت تولید اخلاط چنین است (۱) : غذا که میتواند جزء

بدن آدمی شود هنگامیکه وارد معده شد، بجسمی رونده شبیه باب کشک غلیظ تبدیل میگردد که آنرا کیلوس خوانند، سپس از راه رگهائی بنام ماساریقا (۲) جذب گشته و بجگر میرود و در آنجا پخته شده تبدیل بجیزی میشود بنام کیموس که بعضی مانند کف، پارئی مانند درد ته نشین و قسمتی از آن در اثر زیاد پختن سوخته و قسمت دیگر بعلت کم پختگی خام مانده، کف آن صفرا طبیعی، رسوب و درد سودای

۱- جرجانی در ذخیره خوارزسشاهی در این باره مینویسد: بپاید دانست که طعابها که خورده شود چون بمعده اندر آید حرارت معده آنرا بگوارد و آب از پس طعام خورده شود بدان بیامیزد تا حرارت معده آنرا تمام پزد و بگوارد، و چون کشکابی کند که آنرا کیلوس گویند. و این گواردن را طبیبان گواردن نخستین گویند. و حرارت معده اندر این گواردن تنها بسنده نباشد لکن حرارت اندامها دیگر که گرد معده نهاده است اندر آن یاری دهد، چون جگر که از سوء راست از حرارت او را یار باشد و از سوء چپ از حرارت شریانها که اندر سپرز است، و از بالای آن حجاب بحرارتی که ازدل بوی میرسد و از پیش او عضلهاء شکم از همه سوها یاری دهد تا تمام پخته و کیلوس گردد. چون تمام شد، جگر هر چه از این کیلوس پخته تراست و لطیف بخویشتن کشد، و نهاد جگر آنست که يك جانب بر جانب راست معده نهاده باشد و گردد وی اندر آمده، و این روی ناچار ژرفی دارد باندازه گردی معده، این جانب را جانب مقعر گویند. و دیگر روی ناچار هم بر آن اندازه بر آمده باشد، این روی را محدب گویند. و از هر دو جانب جگر، دورگ بزرگ رسته است و اندر جگر پراکنده شده برسان بیخها، و این بیخها هر دو بر هم پیوسته است چنانکه از در گذر است

۲ - ماساریقا معرب کلمه یونانی Mesenteron است که کلمات

Mésentère فرانسوی و Mesentery انگلیسی از آن اشتقاق یافته اند.

طبیعی و قسمت سوخته، آنکه لطیف است صفرای غیرطبیعی، آنکه غلیظ است سودای غیرطبیعی است و قسمت خام آن بلغم خواهد بود. قسمت مصفاکه از این پختگی پدید می آید خون است. اما سبب فاعلی خون طبیعی حرارت معتدل است. سبب مادی آن طعام و شراب معتدل و موافق مزاج است. و سبب صوری پختگی پاکیزه و خوب می باشد. و سبب غائی، غذا دادن بدن و گرم و تر نگاه داشتن آنست.

بقیه پاورقی صفحه قبل

از یکدیگر گشاده تا هرچه از جانب مقعر جگر اندر شود بدین رگها بگذرد و بدان رگ که از جانب محدب رسته است بیرون آید. و این رگ را که از جانب مقعر رستست «باب» گویند. و از بیرون جگر هم از این رگهای دیگر رستست و آن رگها را بزبان یونانی ماساریقا گویند، و بعضی از این رگها بقعر معده پیوسته است و بعضی بروده ناکه بر بالات راست پیوسته است، و جگر بدین رگها آنچه لطیف ترست از کیلوس بخویشتن میکشد و میمزد و کیلوس چون بجگر اندر آید، اندر این رگها که بیخ آن رگ بزرگ است پراکنده شود، تا همچنان باشد که همگی کیلوس با همگی جگر بسوده شده باشد و حرارت جگر به همگی کیلوس رسیده، و از آن حرارت پختنی و گواریدنی دیگر یافته و این را گواریدن دومین گویند. و چون تمام پخته شد بآن رگ دیگر که از جانب محدب رستست بیرون آید، و از این رگها نیز بسیار رگهای دیگر رستست از بیرون جگر، و آن رگها را بتازی آورده گویند و یکی را ورید گویند و بدین رگها اندر همه تن بگذرد و بهمه اندامها برسد و همه را غذا دهد.

و این کیلوس اندر جگر سه بهره شود: بهری کفک شود و آن صفرا باشد، و بهری دردی شود و آن سودا باشد، و بهری خلطی صافی و پاکیزه بماند و آن خون باشد.

بقیه در پاورقی صفحه بعد

سبب فاعلی صفرای طبیعی حرارت معتدل است. و سبب فاعلی صفرای سوخته بسیاری حرارت است. سبب مادی آن غذای لطیف و گرم و شیرین و چرب و تند است. و سبب صوری صفرای طبیعی نیک پختگی، و صفرای غیر طبیعی زیاد پختگی، و سبب غائی آن غذا دادن

بقیه پاورقی صفحه قبل

و هرگاه که جگر گرم تر باشد کفک او بیشتر آید و گرمتر، آنرا صفرای سوخته گویند و اگر بغایت سوختگی رسد سودا گویند. و باشد که جگر بس گرم نباشد، و اندر پزائیدن کیلوس که آنرا هضم دوم گویند تقصیری افتد، و چیزی بماند که بخامی گراید آنرا بلغم گویند. از اینجا معلوم گردد که هرگاه مزاج جگر معتدل باشد خون صافی باشد و صفرا و سودا که باوی تولد کند طبیعی باشد و هرگاه که بگرمی میل کند، صفرا بیشتر تولد کند و هرگاه که سخت گرم باشد، صفراء سوخته تولد کند. و هرگاه که سخت سرد باشد، بلغمی فسرده تولد کند و آنرا هم سودا گویند.

و اگر مزاج سرد و خشک باشد بسبب ناگواریدن طعام، رطوبتی نا طبیعی تولد کند. چنانکه اندر تن پیران بسبب سردی و خشکی و تمام ناگواریدن طعام و تولد بلغم بیشتر اندر معده باشد و اندر روده ها بالا، و اندر جگر بنادر، و صفرا و سودا بیشتر اندر جگر باشد، و بنادر اندر معده و اندر رگها نیز باشد.

و باید دانست که طعام را از معده بجگر اندر شدن و بدان رگها باریک که اندر جگر است بگذشتن، ممکن نیست تا کیلوس نگردد. و کیلوس گشتن ممکن نیست تا آب خورده نشود یا چیزی تر که بجای آب باشد، پس باریتعالی تشنگی بر گماشت تا مردم را پس از طعام خوردن حاجت افتد و آن آب اندر معده بیاسیزد، تا طعام بدان آب کیلوس گردد و روان گردد و بدان رگها باریک اندر شود و تمام پخته شود و خون گردد. پس بدان رگ بزرگ که از جانب معده بر آید، و آن رگ را بقیه در پاورقی صفحه بعد

اعضائی است که لازم است اندکی در آن صفرا باشد و لطیف ساختن خون است، تابآسانی در جائیکه تنگ است روان گردد، و تحریک کردن امعاء تا نیازمندی بدفع مدفوع را آگاهی دهد.

اما سبب فاعلی بلغم کمی حرارت است، سبب مادی غذای غلیظ و لغزنده و سرد و تر است، و سبب صوری کم پختگی، و سبب نهائی آمادگی برای غذای بدن گشتن و ترنگاهداشتن آن است (۱)

اما سبب فاعلی سودای طبیعی حرارت معتدل است، و سودای سوخته حرارت زیاد خارج از اعتدال. سبب مادی آن غذای غلیظ،

بقیه پاورقی صفحه قبل

بتازی «الطالع من الكبد» گویند و زآن پس بآب حاجتمندی نباشد و آب از او جدا گردد بانندکی خون، و بدان دورگه که از این رگ بزرگ رستست و بهر دو کلیه پیوسته فروپالاید و گرده آنرا بمزد و بخود کشد بقوتی کشنده که آفریدگار جل و علا از بهر دو کار اندروی نهاده است یکی تا گرده از آن اندکی خون که با آن آب که بوی رسد غذا یابد. دوم تا آب را از خون جدا کند و بخود کشد و از خود بمشانه فرستد. و بیاید دانست که خون را و هر خلطی که با خون بر گها اندر شود آنرا پختگی و گواریدن دیگر است، که آنرا گواریدن سیوم گویند. و چون بانداسها رسد در هر اندامی گواریدن دیگر است که آنرا گواریدن چهارم گویند.

(نقل از ذخیره خوارزمشاهی خطی مترجم)

۱ - قدما بلغم را غذای ذخیره شده میدانسته اند و در اینجا می خواهد بگوید هنگامیکه غذا ببدن نرسد بلغم موجود، تغذیه موقت بدن را فراهم میسازد. ابو بکر ربیع مصنف هداية المتعلمین در بیان انواع بلغم میگوید: «و منافع بسیار است سراین نوع بلغم را (بلغم طبیعی مقصود است) نخستین منفعت وی آنست که چون طبیعت غذا نیابد این نوع بلغم را خون گرداند و تن را غذا کند»

گرم و کمی رطوبت است. سبب صوری تفاله غذاست که رسوب کرده باشد، و چنانکه روان نبوده، تحلیل نرود. و سبب نهائی آن غذا دادن باعضائی است که لازم است در غذای آنها اندکی سودا باشد (۱) آگاه کردن طبع بخواهش طعام بعلت ریختن سوداء ترش و دبش از سپرز بدهانه معده، و بواسطه ترشی و دبشی، اشتها را بطعام برمی انگیزد.

فصل سوم

در بیان اعضاء

اعضاء اجسامی هستند که از نخستین امتزاج اخلاط پدید می آیند، همانطوریکه اخلاط از نخستین امتزاج ارکان بوجود می آیند.

اعضاء تقسیم میشوند باعضاء رئیسه و غیر رئیسه. غیر رئیسه نیز تقسیم میشود به خادمه الرئیسه و غیر خادمه الرئیسه، و غیر خادمه الرئیسه هم به مرئوسه و غیر مرئوسه تقسیم میگردد.

اعضاء رئیسه آنها هستند که قواها در بقای شخص و بقای نوع بدانها محتاجند. اما بحسب بقای شخص سه عضو اند: اول قلب که مبدأ قوه حیوانیه است. دوم دماغ که مبدأ قوای حس و حرکت است. و سوم کبد که مبدأ قوه تغذیه است. اما بحسب بقای نوع همین سه

۱- در غذای بعضی از اعضاء بدن وجود بلغم را ضروری میدانسته اند مانند طحال و نوعی از بلغم را غذای خاص پی ها و اوتار و رباطات تصور میکرده اند.

هستند باضافه عضو چهارمی که بیضه‌هاست. اما خادمةالرئیس مثل اعصاب برای دماغ، شرائین برای قلب، آورده برای کبد و مجاری منی نسبت به بیضه‌ها (۱)

اما اعضای مرئوسه آنهایی هستند که قوای اعضا لرئیس را دریافت می‌کنند. مثل کلیه، معده، طحال و ریه .

اما اعضائی که نه‌خادمند، نه لرئیس و نه مرئوسه، آنهایی هستند که مختص به قوای غریزی اند و از اعضا لرئیس قوه‌ئی بآنها نمی‌رسد، مانند استخوانها و غضروفها .

رویه‌مرفته اعضا به مفرد و مرکب تقسیم میشوند. مفرد آنهایی هستند که جزء شان در نام و تعریف با کل یکی باشد (مانند گوشت و پیه و استخوان) اما مرکب آنست که چنین نباشد و اینها اعضا آلیه‌اند.

فصل چهارم

در قوا

قواسه‌قسمند: اول طبیعیه که در کبد است. دوم حیوانیه که در قلب است سوم نفسانیه که در دماغ است.

قوای طبیعیه بدو قسم خادمه و مخدومه تقسیم میگردد (۲)

۱- مقصود اینست که اعصاب خادم و فرمانبر دماغ، و شرائین و وریدها و مجاری منی به ترتیب خدمتگزار قلب و کبد و بیضه‌ها هستند .

۲- خادمه را نیز بدو قسم تقسیم میکنند. یکی هادی که واسطه رساندن قوه از یکی بدیگری است. و دیگری سهیی که از خویش واجد قوه است

اما مخدومه بدو قسم منقسم میشود. یکی که در غذا برای حفظ بقا تصرف دارد که آنرا غذایه یا نامیه نامند. و دیگری برای بقای نوع در غذا تاثیر می بخشد، که آنرا مصوره و مولده گویند .

اما غذایه قوهئی است که غذا را برای بدل غذای تحلیل رفته بدن آماده کند . و نامیه قوهئی است که بارساندن غذا برای افزونی و نشوونما یافتن بدن به تناسب طبیعی کمک مینماید .

اما مولده آنهم بدو نوع است . نوعی برای پیدایش منی و نوع دیگر قوائی را که در منی است از یکدیگر جدا میکند و آنها را بمناسبت هر عضوی بهم میامیزد و آنرا مغیره نخستین گویند .

اما مصوره آنست که نقشه اعضا و شکل دادن بدانها از اوست (۱)

اما خادمه بچهار قسم : جاذبه ، ماسکه ، هاضمه و دافعه منقسم

میگردد.

خلقت جاذبه برای جلب نفع است و ماسکه برای نگاهداری

مواد تا قوا تصرفاتی را که لازم است در آنها مرعی دارند و هاضمه تا با

غلیظ کردن ، غذا را بقوام شایسته (۲) در آورده و دافعه تا مواد

۱- مصوره را مغیره دوم نیز نامند

۲- جرجانی در ذخیره خوارزمشاهی مینویسد : « کار او آنست (مقصود

کار هاضمه است) که هر چه غلیظ تر است از غذا آنرا لطیف کند، و جزوهای او را

از هم جدا کند و با چیزیکه لطیف ترست بیامیزد و اگر غذا لطیف تر و روانتر باشد

آنرا با غذائی که غلیظتر باشد بیامیزد و قوام دهد و اینهمه کارهائی است که جز

بجنبانیدن غذا راست نیاید . »

غیر لازم را از بدن رفع نماید.

اما حیوانیه قوتی است که با انبساط و انقباض قلب و شرائین نسیم (هوا) موافق را گرفته، بخارهای دخانیه (دودمانند) را از قلب دفع کند. و حرکات خوف و غضب نیز از اوست.

اما نفسانیه بدو قسم: مدر که و محر که تقسیم میشود.

مدر که به قوای ظاهری و باطنی تقسیم میگردد.

قوای ظاهری پنج اند: شنیدن، دیدن، بوئیدن، چشیدن و بسودن.

و قوای باطنی نیز پنج نوعند: حس مشترك؛ خیال، متصرفه،

و هم و حافظه.

حس مشترك قوهئی است که تمام صور محسوس پیوسته باویند

و محل آن اول بطن مقدم دماغ است.

خیال قوهئی است که آنچه را از صور محسوسات، بحس

مشترك آمده باشد پس از نهفته شدن اثر آنرا نگاه میدارد و محل آن

آخر بطن مقدم دماغ است.

متصرفه قوهئی است که در صور محسوسه و معانی آنها به ترکیب

و تفصیل تصرف می نماید، مانند تخیل انسان دوسر و انسان بی سر، و

محل آن اول بطن میانه دماغ است (۱).

۱- جزجانی قوه متصرفه را مفکره نام نهاده و در تعریف آن میگوید: «و

سیم قوتی است که آنرا مفکره گویند و معدن او يك نیمه پیشین است از تجویف

بیانین از دماغ. بقیه در پاورقی صفحه بعد

وهم، قوه‌ئی است که معانی جزئی متعلق به محسوسات، از نظر موافقت و غیر موافقت و عداوت و صداقت را درك مینماید. و محل آن آخر بطن میانه دماغ است.

اما حافظه، نگاهدارنده معانی ادراك شده وهم است، و جای آن بطن آخر دماغ است. (۱)

اما محرکه بدو قسم: باعته و فاعله تقسیم میگردد. باعته شخص را بحرکتی که نافع بوده یا گمان نفعی در آن باشد دعوت کرده، و یا از حرکتی که مضر یا گمان ضرری در آن است باز میدارد. (۲)

فاعله - قوه ایست که عضلات را در اجرای دستورهای قوه باعته

بقیه پاورقی صفحه قبل

و فرق بین قوت مفکره و مخیله آنست که مخیله صورتی که از حس مشترك بدورسیده باشد نگاهدارد، و مفکره اندر آنچه مخیله نگاهداشته باشد تصرف کند. و گاهی بعضی از آنچه در صورتی دیده باشد، با بعضی از آنچه اندر صورتی دیگر دیده باشد، برهم آمیزد و ترکیب‌های عجیب کند، مثلاً چون مرغی که سر گاو دارد، و پر مرغ و تن پیل و مانند این ترکیب‌های گوناگون. و گاهی صورتی تمام را که دیده باشد از هم فرو گشاید، آنرا تخییل گویند، چون سری بی تن و تنی بی سر مانند این.

- ۱- درباره حافظه سید اسمعیل جرجانی مینویسد: « و قوت پنجم حافظه است و مذکره نیز گویند، و معدن او نیمه پیشین است از تجویف بازسین از دماغ. و او چون خزینه است معنی صورتها را که قوت و هم بدو گذارده باشد، همچنانکه قوت خیال خزینه است صورت چیزها را که حس مشترك بدورسانیده باشد.
- ۲- حالت نخستین را قوه شهوانی، و دومین را قوت غضب گویند.

بکار و امیدارد.

فصل پنجم

در بقیه امور طبیعی و آن شش است: افعال که از قوا صادر میشوند، ارواح، اسنان، الوان، اندام و فرق میان مردوزن.

افعال، بدو قسم مفرد و مرکب تقسیم میگرددند. مفرد آنست که منحصر بیک قوه باشد، مثل جذب و نگاهداشتن و دفع. اما مرکب آنست که از دو قوه یا بیشتر باشد. مانند نفوذ غذا، که از دو قوه جاذبه و دافعه ترکیب یافته است.

ارواح، اجسام لطیفی هستند که از لطافت بخارهای اخلاط تشکیل میگردند، و بسه قسم منقسم میشوند: یکی طبیعی که از کبد بعروق غیر جهنده (مقصود وریدهاست) نفوذ نموده، بکلیه نقاط بدن میرود. دیگری حیوانی، که از قلب بعروق جهنده (مراد شریانهاست) نفوذ کرده، در بدن منتشر میشود و دیگر ارواح نفسانی که از دماغ بوسیله اعصاب بدو در ترین نقطه بدن انتشار می یابد.

اسنان چهار است (۱): سن نمو، مدتیست که بدن پیوسته در حال

۱- بسیاری از قسمت های قانونچه عیناً جملات قانون بوعلی است. در

این باره ابن سینا مینویسد:

الاسنان اربعة فی الحملة، سن النمو ویسمى سن الحداثه و هو الی قریب من ثلاثین سنة، ثم سن الوقوف وهو سن الشباب و هو الی نحو من خمس و ثلاثین سنة او اربعین سنة، ثم سن الانحطاط مع بقاء من القوة و هو سن المکتهلین و هو الی نحو من ستین سنة و سن الانحطاط مع ظهور الضعف فی القوة و هو سن الشیوخ الی آخر العمر.

(قانون بوعلی)

رشد است و آن تا سی سالگی است. در این سن حرارت و رطوبت بدن غالب است.

سن وقوف، که تکامل زمان نمو است بدون ظهور نقص و آن تاسی و پنج سالگی است. در این سن گرمی و خشکی بر بدن غلبه دارد. سن کهولت که زمان انحطاط با بجا ماندن قواست، بدین معنی که نقصان در قوای بدن ظاهر میشود اما کاملاً قوه ضعیف نمیشود. و این زمان ناشیست سالگی ادامه یافته و با سردی و خشکی مزاج همراه است.

سن انحطاط با ظهور ضعف فاحش در قوا همراه بوده، و از شصت سالگی تا آخر عمر ادامه دارد. و در این مدت سردی و رطوبت مزاج بر بدن غالب است.

اما الوان: رنگ سفید از غلبه بلغم، و رنگ سرخ از افزایش خون، و رنگ زرد از فزونی صفرا، و بالاخره رنگ سیاه از زیاده سودا حاصل میشود.

اما هیکل، حال تن از نظر فربهی و لاغری است. فربهی زمانیست که چربی بدن زیاده باشد، که علت آن غلبه سردی و تری است. اگر چاقی گوشتی بود، از غلبه گرمی و تری خواهد بود. اما لاغری اگر با گندم گونی همراه باشد، از غلبه گرمی و خشکی است. و اگر با سفیدی پوست توأم است، از فزونی سردی و خشکی (کذا) خواهد بود.

اما فرق میان مرد و زن آنست که مزاج مرد گرم تر و خشکتر، و مزاج زن سردتر و تر است.

مقاله دوم

در تشریح، شامل هفت فصل :

فصل اول

استخوانها - استخوان عضوی است باندازه ای سخت که دولا نمودن آن غیر ممکن باشد. و آن دویست و چهل و هشت عدد است. اما استخوان های سر که از هفت استخوان تشکیل یافته، چهار آن چون دیوارند و یکی قاعده و دود دیگر چون پوشش که آنرا قحف گویند. و این استخوانها بوسیله درزهایی بیکدیگر متصلند که آنها را شئون خوانند. و همه استخوانهای سر را قبائل الرأس نامیده اند. (۱)

اما فك زبرین در بالا قرار گرفته، و از چهارده استخوان تشکیل می یابد. و فك زیرین از دو استخوان. و دندانهای سی و دو گانه بر آنها رسته اند.

۱- جرجانی در کتاب الاغراض الطیبه مینویسد: « از این جمله استخوان سراسر است که بنفت پاره است، قحف است از چهار درز اکلیلی، لامی، سهمی و قشری و هریک را چهار حد پدید آید. و چهار پاره دیوار هاء سراسر است، یکی استخوان پیشانی و دو استخوان بنا گوش و یکی استخوان پس سر و یک استخوان و تدی که حمال سراسر است و قاعده دماغ است و همه استخوان هاء بر بدو پیوسته است و دو استخوان صدغ.

دستها هر کدام، از کتف و بازو و ساعد که شامل دو استخوان متصل بیکدیگر بنام زند اعلی و زند اسفل است، تشکیل یافته اند.

میچ دست، از هشت استخوان، و کف دست از چهار استخوان مرکب است. و پنج انگشت که جمعاً پانزده استخوان دارند.

گردن، مرکب از هفت استخوان است، که آنها را مهره های گردنی گویند.

ترقوه، از دو استخوان ساخته شده است. اما سینه از هفت استخوان، که آنها را استخوانهای قص گویند، تشکیل یافته است. پشت، مرکب از هفده مهره و بیست و چهار دنده است.

عجز، سه مهره دارد. که بدانها دو استخوان دیگر بنام عانه متصل و پیوسته است. (۱)

عصص، از سه مهره ساخته شده است.

اما پا، هر یک از ران (فخذ) و زانو و ساق و قدم تشکیل می یابد.

۱- جرجانی در ذخیره خوارزمشاهی مهره ها را چنین تقسیم مینماید :
« مهره های گردن و عدد آن هفت است، مهره های پشت عدد آن دوازده است .
سیوم آن مهره ها که کمرگاه است و بتازی آنرا جایگاه قطن گویند و عدد آن پنج است . چهارم مهره های عجز که بیارسی آنرا سرین گویند، و عدد آن سه است.
پنجم مهره های است که نشست مردمان بر آن باشد ، بتازی عصص گویند، و عدد آن سه است. و این سه مهره نرم، مانند غضروف است .

ران يك استخوان دارد، که بزرگترین استخوان بدن بوده، در بالا درون حق الورك (۱) و درپائین بزانو منتهی و متصل میگردد. ساق، دو استخوان بیکدیگر پیوسته دارد بنامهای بزرگنی و نازکنی. قدم از استخوانهای کعب، عقب (۲)، زورقی، نردی و چهار استخوان رسغ، و پنج استخوان مشط (پشت پای) و پنج انگشتان، که خود چهارده استخوان دارند، تشکیل یافته است • این بود کلیه استخوانهای بدن انسان، که کارشان نگاهداری بدن و حفظ آنست.

فصل دوم

در بیان بقیه اعضا مفرد.

اما غضروف، جسمی است از استخوان نرمتر و از سایر اعضا سخت تر. آفرینش او از آن جهت است که اتصال استخوان با عضای نرم به سهولت انجام گیرد.

اما اعصاب، اجسامی سفید هستند که در پیچ خوردن نرم، و در پاره شدن سخت اند. و برای حس و حرکت اعضا خلق شده اند. و بدو بخش تقسیم میشوند: بخشی از دماغ بیرون آمده اند، و آن هفت جفت اند. که حس حواس پنجگانه و حس بعضی دیگر از اعضا از آنهاست. (۳) و بخشی دیگر از نخاع (مغز حرام) خارج میگردند،

۱ - جرجانی حق الورك را مغاک ترجمه کرده است .

۲ - پاشنه .

۳ - صاحب هدایة المتعلمین راجع باعصاب دماغی مینویسد : هفت جفت بقیه در پا و رقی صفحه بعد

و آن سی و یک جفت است و یکفرد، که دارای زوج نیست . وحس و

بقیه پاورقی صفحه قبل

عصب خیزد از دماغ، نخست از مقدم دماغ يك جفت عصب خیزد، و يك تاه از این جفت عصب یکی چشم آید، و دیگر تاه بچشم دیگر، و پیش از آنك بچشها آید و هنوز به قحف اندر بود، هردو عصب يك با دیگر برآمیزد، و هردو جوف یکی شود مرهردو عصب را، و بار دیگر باز جدا شوند يك از دیگر، و از قحف بیرون آیند، و یکی یکی چشم آید و یکی بدیگر چشم، چنانکه یاد کردیم . و چشم را حس بصر بدین اعصاب بود، و از پس این جفت عصب يك جفت عصب دیگر خیزد و بسوی چشم آید و این عصب مجوف نبود و بر چشم را حس و حرکت دهد... سدیگر جفت از پس جفت دوم خیزد متشادی و بسوی زبان آید، و زبان را حس دهد و حرکت . و بعضی از این زوج باز گردد، و برآمیزد باز زوج چهارم که از دماغ خیزد . و این زوج رابع از دماغ خیزد از پس زوج ثالث که باز زوج رابع برآمیزد، بچهارپاره گردد : يك بهره بروی آید. و بهره دیگر فرود آید بسینه فرو رود از حجاب دیافرغما، و بر آن جایگاه را حس دهد و حرکت، و باز این زوج رابع خاصه بر حنك را حس دهد و حرکت. و زوج پنجم بدوپاره گردد : بهره ی اول از سوی گوش آید و گوش را حس شنوائی دهد. و آن بهره ی دوم سوی رخ آید و رخ را حس و حرکت دهد . و زوج ششم سوی حلق آید و زبان. و يك بهره از این زوج بسوی آن عضلها آید که فك را بجنباند . و دیگر بهره از این زوج ششم بسوی گردن آید، و آنجا بهره ها بسیار شود و سر گردن را و آن جایگاهها را حس دهد و حرکت. و يك بهره دیگر هم از این زوج تمام تر سوی سینه فرود آید و سوی معده و امعاء و این جایها را حس دهد و حرکت. و يك بهره از این بهره آخرین بسوی گلو باز گردد ، و او را خداوندان تشریح « العصب الراجع الى فوق » خوانند. و این عصب بخشیده شود به بهره ها بسیار ، بعضی بسوی حنجره آید و را حس و حرکت دهد ، و بعضی بسوی دل فرود آید و را حس دهد.

بقیه در پاورقی صفحه بعد

حرکت اعضاء پائین تر از گردن بوسیله آنهاست. (۱)

اما اوتار، اجسامی شبیه به پی اندک که از اطراف عضلات برآمده، و با اعضاء متحرکه متصل گشته، در کشش این اعضاء موجب کشش و در سستی آنها سبب سستی میگردند.

رباط ها، اجسامی همانند پی هستند که در اطراف مفاصل،

بقیه پاورقی صفحه قبل

و بعضی بمری آید و فم بعد، و بعضی از او بسوی سپرز رود و بسوی جگر، و پیوسته شود بدان بهره زوج ثالث، و همه احشاعرا حس دهد، اعنی اوعار و گرده ها را و مثانه را. و زوج سابع را منشاء از پس همه ازواج بود بنزدیکی بهره ی گردن . و بدو قسم شود: يك قسم بسوی زبان آید. و يك قسم دیگر بسوی حنجره و کام و آن جایگاه را حس دهد و حنجره را حرکت .

۱- هداية المتعلمين راجع باعصاب نخاعی مینویسد: « اکنون آغاز کنم آن اعصاب که از نخاع آید، و از خرزات (درز بهره ها) عتق و اضلاع، و خرزات قطن و استخوان پهناگا، و استخوان عصعص. گفته بودیم بیاب استخوانها که بهره گردن، هفت بهره است. و بهره های پشت و پهلو دوازده بهره بود . و بهره تهیگاه پنج بهره بود . و جمله این بهره ها بیست و چهار بود . و استخوان پهناگاه سه بهره بود . و عصعص همچنین سه پیوندست . و از هر بهره برابر گرداندن آن بهره با بهره دیگر، يك جفت عصب روید . جمله این بهره ها با جمله عظم العجز که ورا استخوان پهناگاه خوانند، و عظم العصعص سی بهره بود... پس جمله آن ازواج عصب که از این بهره ها روید، يك زوج بسوی راست رود و دیگر زوج بسوی چپ. تا سر آن اندامها را که زیر ایشان اند، حس و حرکت دهند. و آن عصب فرد که ورا یار نیست، که از سر استخوان عصعص آمدست . بسوی قضیب و مقعد رود . و این جایها را حس و حرکت دهد.»

سپس بذكر يك اين اعصاب میپردازد .

استخوانهارا بهم، یا با اعضاء دیگر وصل مینمایند.

عضلات، اجسام گوشتی بدن هستند که از گوشت خالص و از پی‌ها، وترها، رباطها و غشاء ترکیب می‌یابند. و فائده آنها حرکت اعضاء بکمک او تار متصله بدانها، پوشش استخوانها، و نگاهداری حرارت غریزی بدن است.

رگهای جهنده که آنها را شرائین نامند، اجسامی هستند از جنس پی، میان تهی، با جداری کلفت، که از قلب سرچشمه میگیرند. بخودی خود فاقد حس و حرکت اند. اما درونشان، بسیاری از روح و اندکی از خون است. فایده شان اینست که قوه حیوانی را که از قلب گرفته اند با اعضاء بدن میرسانند.

امار گهای ناجهنده، که آنها را آورده (وریدها) نامند، اجسامی شبیه به پی، میان تهی و نازک جدا دارند، که از کبد برآمده، و حس و حرکت ندارند. درونشان خون زیاد و روح اندک است، و نفعشان رساندن خون گرفته از جگر با اعضاء است.

اما گوشت، از بستن خون غلیظ، تحت تأثیر گرمی و خشکی پیدا میشود. و خاصیتش گرم نگاهداشتن و حفاظت اعضاء بدن است. چربی، جسمی است سپید رنگ، بسیار نرم، خاصیتش مرطوب کردن اعضاء است که مجاور آنست.

اما غشاء، جسم پی مانند و نازک و بیحرکتی است با اندکی حس. خاصیتش پوشاندن و حفاظت اعضاء است.

پوست ، جسمی است از جنس پی که حس آن زیاد و منفعت او پوشیدن اعضاست.

مو، بخشی برای زیبایی همگان است، چون موی سر. و بخشی برای بعضی اشخاص موجب زیبایی است، مانند ریش. قسمتی، هم سبب زیبایی و هم دارای منفعت است، چون مژه و ابرو. بخشی دیگر، برای زینت نبوده ولی مفیدند، مثل سایر موها که بدن را از فضولات ردیه پاک میکنند.

اما ناخن، که ماده‌یست از جنس پی، نفعش آنست که سر انگشتان را میپوشاند و آنرا در گرفتن اجسام کوچک یاری میدهد.

فصل سوم

در بیان اعضاء مرکب، مانند: دماغ، چشمها، گوشها و زبان . دماغ، ماده‌یست سست و متخلخل و سفید رنگ، که از مغز و شریانها و وریدها و غشائی با اسم ام‌الدماغ، و غشاء سخت دیگری که مجاور استخوان قحف است، تشکیل می‌یابد . دماغ شبیه مثلی است که قاعده‌ی آن بسمت جلو و زاویه‌ی که میان دوساق اوست در عقب واقع شده و حس و حرکت از آن است. واسطه حس عصب نرم و واسطه حرکت عصب سخت است (۱)

۱- صاحب هدایة المتعلمین هیئت دماغ را چنین تشریح میکند که: «دماغ که‌ورا مغز سر گویند جسمی است، مرکب از اورده و شرائین . واصل وی از آن بقیه در پا و رقی صفحه بعد

اما چشمها، هر کدام از آنها هفت طبقه و سه رطوبت دارد:

طبقه اول، ملتحمه است که مجاور هواست.

دوم، قرنيه است که پس از ملتحمه بوده، و رنگی ندارد و برنگ

طبقه که زیر آنست درمیآید.

طبقه سوم، عنبيه (۱) است که بعد قرنيه بوده، گاهی سیاه، زمانی

کبود و گاه میشی است. پشت طبقه عنبيه، رطوبت بیضیه است که سپید

و صاف، شبیه به سفیده تخم مرغ می باشد.

طبقه چهارم، عنكبوتیه است که بعد از رطوبت بیضیه بوده، و

همانند تارهای عنكبوت است.

بعد آن، رطوبت جلیدیه است که رطوبتی است، صاف و روشن

چون شبنم یخ بسته. پس از آن رطوبت زجاجیه است که شبیه بآبگینه

گداخته می باشد.

طبقه پنجم، شبکیه (۲) است. که مانند شبکه بوده، و پشت رطوبت

شرائین مشبکی است که یاد کرده ام. و جرم وی، جسمی است سپیدمانند آن جسم

سپید که میان مهره های گردن است و پشت، و آنرا نخاع خوانند. و میان این

جسم مرکب از اورده و شرائین و این جسم سپید که جرم دماغ وی است، سه

کاواکی (حفره) است، و هر کاواکی از این سه بدو قسمت، یکی براست و یکی بچپ،

و بتازی این کاواکیها رابطون خوانند و اجواف خوانند. سپس برای حس شامه،

باصره و سامعه و دیگر حسها، براکزی در مغز تعیین مینماید.

۱- شبیه بانگور.

۲- سوراخ سوراخ - در هذا المتعلمین شبکه را دام ترجمه کرده است

(تور دام).

زجاجیه قرار گرفته است.

طبقه ششم، طبقه مشیمیه است. که شبیه مشیمه (۱) میباشد. و این عقب طبقه شبکیه واقع شده است.

طبقه هفتم را که پس از مشیمیه است، صلبیه نامند که سخت و مجاور استخوان چشم است.

گوشت، از گوشت خالص، غضروف و عصب حساسه تشکیل می یابد. خاصیتش قبول و جمع کردن صداست، تا آنرا پرده صماخ برساند. (۲)

اما زبان، از گوشت و عروق و شریانها و عصب حساسه و غشائی که بغشاء مری اتصال یافته تشکیل می یابد. نفعش گردانیدن طعام و کمک ببلع آن، و سخن گفتن است (۳)

۱- مشیمه پرده آمنیوس Amnios است.

۲- در هدایة المتعلمین تحت عنوان « فی هیئة الاذن و شرحه » مینویسد : « گوش آلت شنوائی است و همچنانکه چشم آتشی است، و محسوس بینی بخاری محسوس گوش هوائی است. و اندر جوف گوش هوائیست که آن هوا شکل پذیرد از هواء بیرونین، هر شکل که هواء بیرونین پذیرفته بود، همان شکل پذیرد آن هوا که بگوش اندر است، و برساند بدان عصب که از زوج پنجم آید از دماغ. تا نفس انسانی و حیوانی، بتوسط این اسباب و آلات مستولی گردد بر اصوات و نعم.

۳- همو درباره زبان چنین میگوید: « زفان انداسی شریف است و فضیلت آدبی بوی پدید آید. و آلت حس ذوق است. و زفان مرکب است: از گوشت و زشرائین بسیار و اعصاب بسیار، تا ورا حرکات ارادی دهد، و حس ذوق. و باهمین بقیه در پا ورقی صفحه بعد

فصل چهارم

در بیان ریه و قلب :

ریه، از گوشتی متخلخل و گلی رنگ ، و غضروفهای نایچه و سرخرگها تشکیل یافته است. خودش حسی ندارد. اما غشاء آن دارای مختصری حس است . خاصیتش خنک کردن حرارت غریزی قلب است . (۱)

اما قلب، جسمی است مخروطی شبیه به صنوبر (۲) که قاعده آن در وسط سینه، و سر در جانب چپ است. رنگش سرخ اناری و از گوشت ولیف و غشائی سخت تشکیل یافته است. منبع حرارت غریزی است، دویطن دارد، یکی بر است و آن پراز خون بسیار و مقدار کمی روح است. و دارای مجاری است، که از قلب خون غذائی بریه، و از ریه هوا بقلب میرساند. دیگری بچپ، که پراز روح بسیار و مقدار کمی

بقیه پاورقی صفحه قبل

منافع که یاد کردیم یکی منفعت دیگرست و را که طعام را گردد دهان بگرداند، وزیر دندان اندر آرد، تادندان بتواند طعام را خائیدن. و زفان بدو پاره است، و لکن يك غشاء و را گرد اندر گرفته است ... وزیر زفان دو غده است که آنرا «مولدة اللعاب» خوانند و دو سولاخ (سوراخ) است که آنرا ساکبة اللعاب خوانند . این لعاب بود که دهان و حلق بوی تراند ..

۱- در هدایة المتعلمین درباره کار ریه ها مینویسد: « و فعل ایند و اندام دم زدن است. و چون استخوانهای سینه و استخوانهای پهلوی فراخ باز روند، دم بشوشه اندر آید . و چون فراروند، دم از شوشه برون آید . و بدان مقدار که حاجت بود مردل را، بدل رسد بانسب اطل، و زد دل برون آید بانقباض...»

۲- ثمر درخت کاج .

خون میباشد. و آن رستنگاه شرائین بدن است (۱)

فصل پنجم

در بیان حجاب سینه، معده و روده ها :

پرده سینه از گوشت و عصبی که دارای حس و حرکت است تشکیل یافته، و منفعتش گشادن و بستن سینه است.

معده، جسمی است استوانه شکل، مرکب از گوشت و پی و

۱- جرجانی در ذخیره خوارزمشاهی تشریح قلب را کاملتر بیان نموده، از دهلیزها و دریچه ها و غشاء قلب نیز صحبت بدین آورده عقائد خود و دیگران را به تفصیل بیان کرده است، در آخر مینویسد: « گوشت دل و غشاء او صلب است از بهر آنکه عضوی پس شریف است. و رئیس همه تن است. و هیچ عضوی از وی شریف تر نیست... از بهر آنکه معدن حرارت و معدن تولد روح دل است قوت زندگی او بدان حد است که اگر حیوانی بکشند، و زود دل او بیرون گیرند تا دبرگاه از وی حرکتی نیاید بفرمان ناری جلت عظمته ...

این مطلب را عیناً از قانون بوعلی گرفته، چه شیخ در فن یازدهم جائیکه در تشریح قلب سخن میراند میگوید: « و من قوة حیات القلب انه اذا سل من الحيوان وجد ينض الى حین »

در هدایة المتعلمین نیز پس از تشریح نسبتة مفصل قلب، راجع به شرائین ربوی مینویسد: « و آن رگ که از دل بشوشه رود، و رایک طبقه بود (مقصودش نازکی جدار است) و لکن همان طبقه سطر بود. و خداوندان تشریح این رگ را شریانی دانسته اند که خلقت و ریدی دارد. سپس می افزاید « و دل را دو افزونی است، کورا گوشهء دل خوانند. یکی بسوی چپ و دیگر بسوی راست. و شرائین از گوش چپ بیرون آید و خون از گوش راست اندر آید، و بشوشه خون از گوش راست رود. و هوا از شوشه بدل بگوش چپ اندر آید. و از دل بسوی اندامها هم از گوش چپ بیرون رود.

عروق و شرائین، و بسه جزء: مری، فم معده و قعر معده تقسیم میشود. مری، شروع میشود از انتهای دهان، و تا محاذی انتهای استخوان قص (استخوان جناق سینه) ادامه می یابد (۱) فم معده، محاذی انتهای استخوان جناق سینه قرار دارد. و فاقد گوشت است. اما قعر معده (۲) گوشتی است، و محل آن بالای ناف و خاصیتش هضم غذاست.

۱- مؤلف ذخیره خوارزمشاهی درباره تشریح مری مینویسد: «اجزای مری گوشت است، و غشا، و رگها که غذا دهد و شریانها که قوت و حرارت حیوانی بدورساند. اما غشاء یکی اندرون است و یکی بیرون، و لیف غشاء اندرونی از دراز است. و کار قوت جاذبه بدین لیف درازای باشد. و لیف غشاء بیرونین از پهن است و کار قوت دافعه به لیف پهن باشد، و فرو بردن طعام به لیفها هر دو غشاء باشد... و مری بر استای مهره های گردن فرود آمدست. و دو عصب که از دماغ فرود آمدست با وی همراه است. و آنجا که مری برابر مهره چهارم رسد، اندک مایه بسوی راست میل کردست. چندانکه راه شریان که از دل همی آید خالی باشد. و همچنان برابر هشت مهره فرود آمدست تا نزد یک حجاب رسیدست، و بر بالهای وی پیوسته و استوار گشته...

۲- در تشریح معده جرجانی در ذخیره خوارزمشاهی به تفصیل سخن رانده است. بدین جملات توجه فرمائید «ورگی بزرگ از سوع جگر بمعده است آنجا که مجذب است. و از درازای بمعده شاخهای باریک زده، و بر روی او گستریده. و همچنین شریانی از دل بیامده است و بدین رگ پیوسته و شاخهای او با شاخه های این رگ آمیخته...» بدین ترتیب پیوندد دو شریان راست و چپ **Gastro Epiploic** را بخوبی شرح ده است.

سپس در موضوع ثرب (Visceral Peritoneum) مینویسد: «ظاهر معده، روده ها و ماساریقا (Mesentery) و دیگر احشاء، بدین ثرب پوشیده شده است... و اصل صفاق (Parietal Peritoneum) از سوع بقیه در پا و رقی صفحه بعد

امعاء، اجسامی هستند با جدار ضخیم (دولا) دارای حس، که از پی و چربی و عروق و شرائین ترکیب یافته‌اند. و آنها شش‌اند :
 بواب (۱) (اثنا عشر)، صائم (روده‌ی روزه‌دار بعلت خالی بودن) (۲)
 دقاق (۳) (دقاق جمع دقیق بمعنی نازک در برابر غلیظ که بمعنی سطر است آمده) اعور (۴) قولون (۵) و مستقیم. که به‌دبر ختم شده و منفعتش دفع فضولات طعام است.

بقیه پاورقی صفحه قبل

بالا از حجاب رسته‌است، و گردانندرون شکم گستریده شدت، و از سوء زیر اندر زیر مثانه اندر آمدست، و آنجا دو منفذ تنگ باندازه‌ی آنکه رگها و رباطها بغایه مردم پیوسته‌است اندروی گذر باقی‌است. و هرگاه که بسببی فراختر گردد روده بدان منفذ فرود آید و فراخ شدن این منفذ را فتق گویند.

لغات انگلیسی را برای روشن شدن مطلب بجملات اصلی کتاب اضافه نموده‌ام. بطوریکه ملاحظه فرمودید، در جملات آخر شرح مختصری درباره Inguinal Canal نیز داده است.

۱- بواب باضمب، در اینجا مقصود روده‌ی اثنا عشر Duodenum است.
 ۲- صائم یعنی روزه‌دار، و چون این قسمت از روده کوچک همیشه خالی است اورا صائم نامیده‌اند. این همان قسمتی از روده کوچک است که در انگلیسی بآن Jejunum گفته‌اند و این لغت در زبانهای انگلیسی و فرانسه نیز بمعنای میان‌تهی آمده‌است.

۳- روده‌ی کوچک Small Intestine را امعاء دقاق و روده‌ی بزرگ را امعاء غلاظ گویند.

۴- اعور در عربی بمعنای یکچشم است، ریشه‌ی لائینی لغت Caecum که در زبان فرانسه و انگلیسی به‌همین قسمت از روده‌ی بزرگ اطلاق می‌گردد کلمه‌ی Caecus است که این لغت نیز بمعنای کور آمده‌است.

۵- قولون (Colon) معرب کلمه‌ی یونانی Kôlon است، که تمام قسمت روده‌ی بزرگ باستثناء معاء مستقیم اطلاق می‌گردد.

فصل ششم

دریان : کبد، زهره (کیسه صفرا) و سپرز .

جگر، جسمی است مرکب از گوشت و عروق و شرائین، و غشائی که آنرا میپوشاند. خود جگر حس ندارد، اما غشاء آن دارای حس زیاد است. رنگش شبیه به خون بسته، و رگهای ناجهنده که آنها را آورده گویند از آن برمیآید. محلش در جانب راست، و پشتش مجاور دنده‌های خلفی است. شکم او چسبیده به معده، بالای آن از -تجاف حاجز آغاز شده، و زیر آن تا تهیگاه پایان میرسد. خاصیتش تولید خون برای اعضاست. (۱)

کیسه صفرا، جسمی است از جنس پی، چسبیده به جگر و آوند ماده صفراست (مره صفرا) منفعت آن جذب ماده صفرا از

۱- در هدایة المتعلمین راجع بکبد مینویسد: «چون از معده گشت (مقصود غذای کیلوس شده است) و برود کانیها (روده‌ها) فرود آمد، از رود کانیها پیوندهاست سوی جگر، نام آن پیوندها ماساریقا. و این ماساریقا بر شبه رگهاست. و لکن مجوف نبود. و بسیارند این پیوندها اعنی ماساریقا، لختی باصل معده آید، ولختی برود کانی دوازده انگشتی (اثنا عشر) ولختی برود کانی صائم، ولختی برود کانی که دقاق است، ولختی با عور ولختی به قولون ولختی برود کانی راست. و با معاء این پیوندها بیشتر است، اعنی ماساریقا. و این ماساریقا هر چند سوی جگر نزدیک تر شوند، بسیار از ایشان یکی میگردند تا آنگاه که همه یکی رگ شود، نام او قنایة الکبد و قنایة کاریز بود...» سپس راجع بوضع جگر میافزاید: «و بر جگر را دوروی است. یکی سوی معده، و آن را تقعر کبد خوانند و دیگر سوی حجاب دیافرغما، و آنرا کوزی کبد (مقصود قوزی است) خوانند. و ورا شاخه هاست و آنرا زوائد جگر خوانند.»

کبد است (۱)

اما سپرز، جسمی است متخلخل، مرکب از گوشت و عروق و شرائین. و رنگ آن کدر مانند جگر است. و بخودی خود فاقد حس، اما غشاء وی دارای حسی وافر است.

محل سپرز در جانب چپ، بین دنده‌های پشت و معده، و آوند ماده سود است. منفعتش جذب ماده سودا از کبد است. (۲)

فصل هفتم

در بیان بقیه اعضاء مرکب: و آن کلیه‌ها، مثانه، بیضه‌ها،

- ۱- راجع به کیسه صفرا مینویسد: «شکل خریطه (کیسه) زهره، مانند است سرشکل مثانه را، و مستقربان این صنعت، سر او را «کیس المراره» خوانده‌اند. و نهاده آمده است، بدین روی که قعر جگر است. و سر او را دودخانه است؛ یکی دهانه بسوی جگر، و دیگر دهانه بدو بهر گردد. یک قسم بسوی معده آید، و یک قسم بسوی رود کانیها. بدان دهانه که بسوی جگر است صفرا بخویشتن کشد، و بدین دودخانه که بسوی معده است ورود کانیها، صفرا به رود کانیها و معده فرو ریزد...» (هدایه)
- ۲- جرجانی در بیان تشریح سپرز گفتاری دارد که قسمتی از آنرا در اینجا می‌آورم. مینویسد: «... شکل سپرز چون شکل زبانی است، و موضع آن سوء چپ است. و بیشتری از وی اندر زیر معده است، بر ظاهر او برآمدست. و از یک سر او منفذی دراز کشیدست و اندر قعر جگر گشاده، و طبیبان آنرا گردن سپرز خوانند (از این بیان چنین مستفاد میگردد که قدما لوز المعده را جزئی از سپرز میدانسته‌اند و سبب آنرا راهی بین سپرز و جگر تصور میکردند) و آلت او اندر کشیدن از جگر، و آلت جگر اندر دفع سودا بسوی او، این منفذ است. و این منفذ اندر منفذ زهره است، که صفرا بدان منفذ زهره اندر شود. و اندر باطن سپرز منفذی دیگر اندر معده گشادست. و لختی سودا فرو بدین منفذ معده بر آید و معده را بخار دچنانکه اندر باب پنجم از گفتار سیوم یاد کرده آمدست...»

آلت تناسلی وزهدان است .

کلیه‌ها، هر يك از آنها از گوشت سخت و سرخ کمرنگ با چربی زیاد و عروق و شریانها ترکیب یافته، و بذاته فاقد حس اند. اما غشاء آنها دارای حس بسیار است . محل آنها در قسمت پائین پشت، و کارشان جذب ادرار از برآمدگی کبد و فرستادن آن بمشانه است . (۱)

مشانه، از جسم عصبی دولا و عروق و شریانها تشکیل یافته، و محل آن بین عانه و دبر و منفعتش جمع و اخراج ادرار است. (۲)

۱- قدما ارتباط بین کلیه‌ها و کبد را بوسیله رگی میدانسته اند بنام «طالع» که بعقیده آنها از قسمت مجذب کبد برآمده، و بهر کلیه متصل میگردد.

۲- به تعریفی که ابوبکر ربیع در هدایة المتعلمین، راجع باتصال حالبا بمشانه کرده است توجه نمائید، تا بدانید که قدما متجاوز از هزار سال قبل بانبودن وسائل، در تشریح تاجه اندازه دقیق و موشکاف بوده اند. میگوید: «مشانه نهاده آمده است میان زهار و میان مقعد، و مشانه مرکب است از دو طبقه و چون از گردها بول بسوی وی خواهد آمدن بدان مجری که ورا حالبان (مثنای حالب) خوانند، آن رگ که بول بوی اندر بود يك طبقه از طبقات مشانه را ببرد و میان این دو طبقه برود، تابعنق مشانه بیاید و آنگاه آن طبقه دیگر ببرد و بمشانه فرود آید بول. و حکمت به آفرینش این اندام که چنین آمدست آنست که چون بول خواهد تا باز گردد، بر همین مجری نتواند باز گشتن، چه آن طبقه اندرونین بر فشارد مر آنرا که بول بوی می فرود آید، بدان طبقه بیرونین تاراه تنگ شود، و بول نتواند راه یافتن به بیرون آمدن سوی حالبان. این مطلب عیناً ترجمه جملا تیست که ابن سینا در این باره در مقاله اول، فن ۱۹ کلیات قانون نوشته است.

بیضه ها، هر کدامشان از گوشت سفید چرب، و از عروق و شریانهای بسیار ترکیب یافته و منفعتش پختن منی است .

آلت مردی، جسمی است که از گوشت کم و پی و شریانهای بسیار ترکیب یافته و دارای حس فراوان، و خاصیتش نیز معلوم است.

اما رحم، جسمی است عصبی که میان مثانه و معاء مستقیم و ناف قرار گرفته، و دارای گردن درازی است که تا فرج ادامه مییابد، و در بیخ آن تخمدانها قرار گرفته اند . خاصیتش قبول بارداری است .

مقاله سوم

در احوال بدن انسان و اسباب و علائمی که دلالت بر این احوال مینماید . شامل فصلی چند :

فصل اول

در صحت و مرض .

صحت بدن حالتی است که اعمال، سیر طبیعی خود را دارا

باشد (۱)

و مرض حالتی است که اعمال در مسیر طبیعی نبوده و بیواسطه

ضرر با فعال میرسد (۲)

۱- سید اسمعیل جرجانی در ذخیره خوارزمشاهی در باب تندرستی مطلق مینویسد: «باید دانست که تندرستی مطلق آنست که مزاج هراندامی از اندامها یکسان، معتدل باشد، اعتدالی خاصه که هر یک راهست... و ترکیب اندامها مرکب همه درست باشد، و اندام بدان عدد و آن اندازه و آن شکل باشد که باید...»

۲- همو در موضوع بیماری میگوید: «اما بیماری حال ناطبعی است، چون مزاجی یا ترکیبی ناطبعی، بدان سبب اندر یک قوت از قوتها اندامها یا اندر بیشتر آفتی پدید آید بذات. پس بیماری مطلق سه جنس است: یکی آنکه مزاج اندامها بسیطه معتدل نباشد، و آنرا سوءالاعضاء بسیطه گویند. دوم آنکه، ترکیب بقیه در پا و رقی صفحه بعد

مرض فعل، سه است: تغییر، نقصان و بطلان.

مرض به مفرد و مرکب تقسیم میگردد. مفرد سه نوع است:

سوء المزاج، مرض التרכیب و تفرق الاتصال.

سوء المزاج، به مادی و ساده (ساذج) منقسم میشود.

مادی، آنست که کیفیت بدن در اثر تغییر کیفیت ناهنجار یکی از اخلاط تغییر یابد، مانند حرارتی که در اثر غلبه صفرا بروز کند.

ساده آنست که چنین نباشد (۱) مثل سردی شخص برف گرفته (سرما زده) و حرارت شخصی که به دق (۲) مبتلا باشد.

اما مرض التרכیب، باقسام: مرض خلقت، مرض مقدار، مرض عدد و مرض وضع تقسیم میگردد.

مرض خلقت، یا نقص در شکل عضو است. مثل کجی عضوی که راست است، یا راستی عضوی که در طبیعت کج است. یا تغییر در مجاری و اوعیه است، چون تنگی و گشادی و انسداد و یا بیماریهای پوستی چون زبری و نرمی پوست.

بقیه پاورقی صفحه قبل

اندامها مرکب بدان شکل و عدد که باید نباشد، و آنرا سوء هیات الاعضاء المركبه گویند. و سیم آنکه، اجزاء اندامها که پیوسته باید، پیوسته نباشد، یا پیوستگی آن گسسته شود. و آنرا تفرق الاتصال گویند.

(کتاب الاغراض الطبیه جرجانی)

- ۱- مقصود آنست که تغییر کیفیت در اثر تأثیر اخلاط نباشد.
- ۲- تب متصلی که شخص را میکاهاند و باریک و لاغر میکند (فرهنگ نفیسی) دکتر محمد معین دق را تب لازم یعنی سل گفته است.

اما مرض مقدار، آنست که عضوی بزرگتر یا کوچکتر از آنچه که سزاوار است باشد.

بیماری عدد، یا زیاده شدن از طبیعی است، مثل فزونی انگشت. و یا خارج از طبیعی گشتن است، مانند بروز گوك (ثلول) یا کم بودن است، مانند فقدان انگشت و دست. و یا خارج از طبیعت است، مانند کوتاهی انگشت یا دست.

اما بیماری وضع، آنست که نقص در وضع عضو باشد. چون نزدیک شدن یا دورگشتن آن از عضوی دیگر، برخلاف وضع طبیعی آن عضو.

اما تفرق اتصال، ممکن است در اعضاء مفرد باشد مانند شکستن استخوان. و یا در اعضاء آلیه باشد چون قطع انگشت. (۱)

۱- در طب قدیم، زخم و پارگی و شکستگی و جابجا گشتن اعضاء و پارهائی اختلالات و بیماریهای دیگر را تفرق الاتصال میخواندهاند. و برای هر کدام ناسی جدا و شرحی بخصوص بیان میکردهاند. برای بهتر آگاه شدن این موضوع، من تفرق اتصال را باختصار از شرحی که علامه قطب الدین شیرازی بر قانون بوعلی بنام «تحفة السعدیه» نوشته است (نسخه خطی نویسنده) اقتباس و در اینجا بیآورم امید که موجب ملال خاطر خوانندگان نگردد.

علامه قطب الدین شیرازی مینویسد: «تفرق اتصال اگر در پوست باشد باریك آنرا (مقصود بریدگی ساده است) خدش و منبسط آنرا سجع گویند. اگر تفرق اتصال در گوشت باشد، چرك نکرده آنرا جراحت و بچرك نشسته آنرا قرحه نامند.

اگر عارضه در درون باشد (بدون گسیختگی پوست) ابتدا آنرا ورم، و بقیه در پا و رقی صفحه بعد

اما مرض ترکیب ، امراضی هستند که از آنها بیماریهای دیگری پدید آید . مانند اورام و بشور ، که در نتیجه سوء مزاج مادی ، تفرق اتصال و زیادی مقدار حاصل میشوند .

بقیه پاورقی صفحه قبل

پس از بچرك نشستن دبله (مفرد دسل) یا دیبله یا خراج گویند . و هنگامیکه بخارج سر باز کند آنرا قرحه نامند .

قرحه کهنه را که دهانه و درون آن سخت و متصلب شده باشد ، ناسور گویند . شکستگی استخوان را اگر به قطعات کوچک منقسم باشد مفتت ، و اگر بدو جزء بزرگ تقسیم گردد ، کسر . و در صورتیکه شکستگی ، خطی طولی بدون تغییر مکان قطعات شکسته باشد آنرا صاعد نامند .

شکستگی جمجمه را بطور کلی شیخ گویند که باقسام ششگانه صاعد (شکاف ساده) هاشمه (از یکدیگر جداگشته) واضحه (استخوان نمایان شده) منقله (در صورتیکه مقداری از استخوانهای شکسته بخارج آمده باشد) مأسومه (اگر شکستگی و زخم بمغز رسیده باشد) و بالاخره جائفه (در حالیکه زخم با عمق مغز راه یافته باشد) تقسیم کرده اند .

زخمهای عمیق استخوان را ریح الشوکه ، دور شدن دو استخوان را که در طبیعت کنار هم قرار گرفته است (مثل دو استخوان ساعد یا ساق) انفصال ، و دور شدن دو سر استخوان مفصلی را خلع گویند . اگر در صورت اخیر کاسلا استخوان از مفصل خارج نشده باشد ، آنرا زوال نامند .

در صورتیکه استخوان بدون خروج از مفصل ، خورده شده باشد آنرا وئی گویند .

تفرق اتصال غضروف را ابوسهل مسیحی بطور کلی بتر نامیده است . اما اگر دوری آن در یک خط باشد آنرا شق ، و اگر به قطعات چندی تقسیم شده است ، آنرا شدخ گفته اند - بوعلی سینا تفرق اتصال غضروف را اگر عرضی باشد بتر و اگر طولی است شق و اگر به قطعات متعددی تقسیم گشته باشد ، شدخ گفته است . برای تفرق اتصال عضله ، عصب ، و عروق نیز نامهایی مصطلح بوده که ذکر آنها مزید بر صدا ع خواهد بود .

هر بیماری تا بصحت برسد، چهار زمان می پیماید: ابتدا، و آن شروع مرض است بدون بروز شدت. تزاید، و آن هنگامی است که بیماری لحظه به لحظه رو بشدت باشد. انتها، و آن وقتی است که بیماری بريك حال بماند. و بالاخره زمان انحطاط که بیماری رو به نقصان و از بین رفتن میگذارد.

فصل دوم

در بیان اسباب ضروری (سته ضروریه) که تغییر دهنده احوال و حافظ بدن انسانند. و آن شش قسم است:

قسم اول - هوایی که بدن ما را احاطه کرده، و بدن برای ترویج قلب و تعدیل روح بدن احتیاج دارد.

حال هوا، به سبب اختلاف فصول، نواحی، جریان بادهای مجاورت کوهها، و دریاها و خاکها متغیر است.

اما فصول، بهار معتدل، تابستان گرم و خشك، پائیز سرد و خشك، و زمستان سرد و تر است.

اما نواحی و بادهای: باد جنوب و اطراف آن گرم و تر، باد شمال و اطراف آن سرد و خشك، باد صبا (۱) و دبور (۲) و نواحی مربوط بدانها نزدیک باعتدال است.

۱- هداية المتعلمين مینویسد: «وصبا آن بود که از ناحیت مشرق آید و این باد نیز مانده بود بباد شمال، الا آنکه اندکی از شمال گرمتر بود. و طبع این معتدل بود، و میل دارد بحرارت اندکی.»

۲- باد دبور را هم، چنین توصیف کرده است: «و این باد از ناحیت مغرب آید، و این باد معتدل بود. و لکن محمود نبود، و میل دارد به تری.»

اما مجاورت کوهها و دریاها (۱): کوه هرگاه در جانب جنوب باشد هوای شهر بسیار سرد. و اگر در شمال، هوای شهر زیاد گرم. هرگاه دریا در جنوب شهر باشد، هوای ناحیه بسیار گرم. و اگر در شمال، هوای شهر بسیار سرد باشد.

اما زمین، اگر خاکی است تر، و اگر ریگی باشد خشک است.

قسم دوم: در خوردنیها و آشامیدنیها.

بدان، بجز آب، هر چه وارد بدن گردد و انفعال یابد به شش نوع تقسیم میگردد: غذای مطلق، دوائ معتدل، غذاء دوائی، دوائ غذائی، دوائ مطلق، و دوائ سمی و سم مطلق.

۱- ابو بکر ربيع راجع بموقعيت شهرها چنین مينويسد: «فاما شهرها چون بلند بود و بر سر کوه، مزاج آن شهر سرد بود. و چون مغ افتاده بود مزاج هوای آن شهر گرم بود بخاصه چون گلوی شوره دارد. و اگر بسوی شمال کوه دارد و بسوی جنوب گشاده بود، بادهای جنوبی بسیار بود و مزاج هوای شهر گرم بود. و بچنین ناحیت بیماری بسیار بود، خاصه بیماریهای وبائی. و چون حال بخلاف این بود، چنانکه بسوی جنوب کوه بود و بسوی شمال گشاده، بادهای شمالی بسیار جهد بچنین شهر، و مزاج هوای این شهر سرد بود و خشک. و مردمان وی تندرست بودند. باز اگر کوه بسوی مغرب بود یا بمشرق، بسیار زیان ندارد. باز اگر نهاد شهر بر لب دریا بود، هوای آن شهر تر بود. چون آب خوش بود زمستانها سخت سرد بود و تابستانها سخت گرم، و شهر بیماری ناک بود. اما اگر آب شور بود و تلخ، هوای این شهر خنک بود و زمستان سخت سرد نبود، باز بتا بستان بغایت گرم بود و خشک. و اگر بتا بستان شهر ریگ بود، مزاج هوای این شهر خشک بود، و بتا بستان سخت گرم بود، و زمستان سخت سرد. و اگر دریا بسوی جنوب بود، مزاج شهر سخت گرم بود. باز اگر دریا بسوی شمال بود، مزاج شهر سخت سرد بود...»

غذای مطلق، آنست که از تأثیر بدن تغییر یافته شبیه بدن گردد
بدون آنکه بدن را تغییر دهد (۱)

دوای معتدل، آنست که از تأثیر بدن تغییر یافته امانه بدن را تغییر
دهد، و نه مشابه آن گردد (۲)

غذای دوائی، آنست که هم خود تغییر یابد و هم بدن را تغییر
داده و در آخر جزء بدن گردد (۳)

اما دوای غذائی، آنست که ابتدا تغییراتی در بدن ایجاد کرده،
سپس خود نیز تغییر یافته و در آخر جزء بدن گردد.

دوای مطلق، آنست که در بدن تغییر یافته، و بدن را نیز تغییر
داده، اما جزء آن نگردد (۴)

دوای سمی، آنست که از بدن تغییر یافته و بدن را متغیر کند و در
پایان حال بدن را فاسد گرداند.

-
- ۱- غذا آنچیزی بود که خورنده و را بخورد، طبیعت خورنده و را بگرداند
و بگوهر اندامها بیافزاید (هدایة المتعلمین)
 - ۲- دارو آن بود که منفعل بود طباع ما از او (هدایة المتعلمین)
 - ۳- اغذیة دوائی، آن بود که چون بخورد خورنده، طبیعت خورنده او را
بگرداند و جوهر اندامها بوی بفزاید و قوی گردد. تن بدل آنچه بکاسته بود، از وی
باز یابد. و لکن این غذا معتدل نبود بگوهر و مزاج یا تن از او گرمتر گردد، یا سردتر
بود. یا اندرین غذا کیفیتی بود مانند کیفیت دارو، تا هم غذا آید از او، و هم بدن
کیفیت فعل کند چون دارو (هدایة المتعلمین صفحات ۱۵۵-۱۵۴)
 - ۴- دارو، آن چیز بود که چون خورنده و را بخورد، او تن خورنده را
بگرداند و بمزاج خویش آرد. و بهیچ روی طبیعت خورنده سروی را نتواند
گردانیدن تا بگوهر اندامها بفزاید (هدایة المتعلمین)

و اما سم مطلق آنست که در بدن تغییر نیافته، و سبب فساد آن گردد.

دارو و درجات آن

دارو چهار درجه دارد : درجه اول، آنست که به کیفیتی اثر کند که محسوس نباشد. مثل آنکه سردی بدن را گرم، و یا گرمی آنرا سرد گرداند، و احساس نگردد. مگر اینکه افزایش یافته یا تکرار شود.

درجه دوم، آنست که اثرش نسبت بدرجه اول بیشتر باشد. اما بعد زیانبخشی نرسد. مگر آنکه تکرار یافته، یا بسیار استعمال شود.

درجه سوم، آنست که دائماً برای بدن زیانبخش باشد، اما این زیان بمرحله فساد نرسد.

درجه چهارم، آنست که اثرش بعدی باشد که موجب فساد بدن، یا مرگ بیمار گردد. و این خاصیت داروهای سمی است.

اما غذا، تقسیم میشود: به غذای لطیف، که مولد خون رقیق است. و غذای کثیف، که از آن خون غلیظ حاصل میگردد.

هر کدام از اینها، تقسیم میشود: به کثیر الغذاء، و او آنست که بیشترش خون میشود. و قليل الغذاء، که بعکس اوست.

و باز هر کدام از آنها، تقسیم میگردد: به حسن الکیموس، که

از آن خون صالح برای بدن حاصل میشود. وردی الکیموس، که بعکس آنست .

مثال غذای لطیف، کثیر الغذاء، حسن الکیموس، زرده تخم مرغ، شراب و آب گوشت است. ونمونه غذای لطیف، قلیل الغذاء، حسن- الکیموس، سیب و انار. و مثال غذای کثیف، کثیر الغذاء، ردی- الکیموس، گوشت گاو و اسب و مرغابی. ونمونه غذای کثیف، قلیل- الغذاء وردی الکیموس، گوشت خشک شده (قدید) و باد نجان است . اما آب، (۱) غذائیت ندارد، بلکه به طعام مدد میرساند (در هضم و جذب آن)

بهترین آبها، آب چشمه‌ئی است که مکانش خاک شیرین، و مجرایش رو بمشرق، و منبع آن دور باشد. و از بالا پائین جریان داشته، و آفتاب بروی بتابد. و نیکوترین آبهای باران، آنست که در

۱- و بهترین آبها، آن بود که به طعم عذب بود، و اندکی شیرینی دارد، و برنگ سپید بود، و بقوام معتدل و روشن. و اگر تیره بود، چون بنهند زود روشن گردد. و تنک بود، و بوزن سبک بود، و بوی خوش بود. و این رود (مقصود جوی یا سچراست) که این آب اندر وی آید، برابر آفتاب بود رفتن وی. و بهتر آن بود که از مشرق سوی مغرب رود، و کوهی بازدارنده نبود شعاع آفتاب را ازین آب. و بسیار فرسنگها رفته بود و بسیار نبود و تیز رو بود، و بر سنگ ریزه رود یا بر ریگ یا بر خاک خوش. و طعم هیچ چیز را غلبه نکند، و زود سرد گردد و گرم گردد. و چون خورده شود زود فرود آید، و قراقر نکند، و باد نیفکند، و پرتام نکند، و درد شکم نکند. و چون بخوری تشنگی زود نشاند. و هر چند بسیار خورده آید گزند نکند...

(هدایة المتعلمین)

حفره‌ئی سنگی جمع گردد . و شمال بر آن بوزد و آفتاب بر آن بتابد .
بجز ایندو ، بقیه آبها بدو مضرند .

قسم سوم - در بیان خواب و بیداری (۱)

خواب ظاهر بدن را سرد، و باطن آنرا گرم میسازد . اگر خواب کوتاه باشد، باطن بدن را تر، و اگر طولانی باشد، آنرا سرد میسازد . اما بیداری ضد آن است .

قسم چهارم - در بیان حرکت و سکون (۲)

۱- بیداری، تن را از بیرون گرم کند و از اندرون سرد . و سبب گردد ،
مرنا گواریدن طعام را، از بهر آنکه قوت‌هاع طبیعی بوقت خواب قوی بوند، و
بوقت بیداری ضعیف، و چون قوت‌هاع طبیعی قوی بوند، هضم نیکو بود، و تن غذا
یابد، و قوت‌هاع نفسانی، اعنی ارادی بوقت خواب ضعیف بوند، و بوقت بیداری
قوی... و باز چون خواب طبیعی بود، و بمقدار معتدل بود، و اندر تن ماده‌تی یابد
ناپخته، بپزند، و اگر غذائی یابد ناگواشته، بگوارد . و حرارت غریزی را بفرزاید،
و تن را گرم کند و تر... (هدایة المتعلمین)

۲- ابو بکر ربیع درباره حرکت و سکون مینویسد: «حرکت، دو گونه بود:
یکی نفسی و دیگری بدنی. و این حرکات بدنی، بدو گونه بوند. یکی، پیش از طعام
بناشتا، و دیگری پس از طعام. و این حرکت که سپس از طعام بود، اگر بسیار بود، یا
اندکی بود، و اگر قوی بود یا ضعیف، ناشایسته و بد بود. و طعام را ناگواریده از سعه
فرود آرد. و او را م‌کند، بانداسهاع ظاهر و انداسهاع باطن . و سده کند، و تب آرد.
و سایه‌هاع بدن را به اجواف شریف افکند. و بجمله همچندان که حرکت پیش از طعام
سود دارد، بهمان مقدار چون سپس از طعام بود زیان دارد. مگر اینکه کس کودک بود
و حرارت غریزی بسیار بود...» - در باب سکون میگوید: «اما سکون، تری کند.
و آن کسه‌ها را که رنج بسیار رسیده باشد، نیک سمنفعت کند. و خداوندان گرسی و خشکی
بقیه در پا ورقی صفحه بعد

حرکت ، بدن را گرم . و سکون ، سرد میکند . اما حرکت
جماع ، بدن را خشک ، حرارت غریزی را کم ، و تن را سرد میسازد .
قسم پنجم - در بیان احتباس و استفراغ (۱)
احتباس ، بعلت شدت قوه ماسکه ، یا ضعف قوه هاضمه و دافعه

بقیه پاورقی صفحه قبل

را ، علاجی عظیم بود... و خداوندان سردی و تری را ، هلاک کند. و تن ایشان را
از رطوبت غریب بلغمی پر کند. و اندامهای ایشان را باد گرفته کند . و زمین
(زمین گیر) گرداند. و حرارت غریزی را فرو کشد. و تن سرد گردد و هلاک شود.»
۱- صاحب هدایة المتعلمین بجای احتباس و استفراغ جمله «احتقان و
استفراغ» بکار برده و مینویسد: «اما معنی احتقان آن بود که چیزی آمدنی ، اندر تن
بماند و نیاید. و معنی استفراغ ، آن بود که چیزی ناآمدنی ، بیاید . و این هر دو حال
بد بود. و چون آمدنی بیاید و ناآمدنی نیاید. این هر دو حال نیک بود و صحتی ،
و آن حال پیشین مرضی...» سپس درباره سبب احتقان میگوید: «اکنون بیاید
دانستن ، که چند سبب باید تا احتقان پدید آید. یکی ، بسیاری خلط . و دیگر ،
بدی قوام خلط. و سدیگر ، آمادگی این اندام که این خلط بوی گرد آید. و این
آمادگی ، یا از قبل مجاری بود. یا از قوت اندامی دیگر ، که بوی فرستد. و بر سمت
وی بود. و چهارم ، ضعف قوت هاضمه این عضو...»

در موضوع استفراغ ، نیز مینویسد: «و اما استفراغ ، دو گونه بود. یکی
آنکه منفعت کند. چنانکه بوقت بحران بود. و بروز بحران بود . و این آن بود که
طبیعت بیمار دست یابد بر مایه بیماری . و بر اندش ، یا بقی و بشکم رفتن ، یا بادرار
بول ، یا بادرار خون ، یا بخون بینی ، یا بخون ناسور ، یا بخون حیض ، یا بآماسی که
بفکند بانداسی خسیس. چون ران و بازو و ساق... و اما آن استفراغ که زیان
دارد... و این ، آن بود که طبیعت بیمار شتاب کند ، و دست نایافته بر بیماری و نضع
ناافتاده ، از عجز جهد کند ، و مواد را از تن بیرون اندازد اندکی ، و باقی بماند ، و آن
باقی باز دست یابد بر طبیعت بیمار ، و قوت ساقط گردد...»

یا تنگی و انسداد مجاری، یا غلظت ماده و کثرت ولزجی آن، یا فقدان احساس احتیاج بدفع، و یا انصراف طبیعت بسوی دیگر، پیدا میشود. و استفراغ، به سبب ضد مطالبی که بیان کردیم روی میدهد. قسم ششم - در بیان رویدادهای نفسانی (احداث النفسانیه) بعضی از آنها، حرارت بدن را بخارج میراند، یکباره چون غضب و یا خرده خرده، مثل لذت و برخی از آن، حرارت را بداخل بدن میراند. گاهی فوری، مانند خوف و ترس. و زمانی اندک اندک چون اندوه. و برخی دیگر از آن، ابتدا حرارت را بداخل و سپس بخارج میرانند. چون غضبی که همراه با ترس باشد.

فصل سوم

در بیان سببهای بیماری.

اسباب بیماری را بسه قسم: بادیه، سابقه و اصله، تقسیم کرده اند.

بادیه، آن است که سبب بروز بیماری فساد خلط، بهم خوردگی مزاج، و یا تغییر ترکیب نبوده، بلکه بعلت نمودارهای نفسانی (۱) چون غضب ظاهر شده باشد.

سابقه، سببهای بدنی است، که بین آنها و مرض واسطه میگردد.

۱- مقصود از اعراض نفسانی: شادی، غم، خشم، لذت، ایمنی و ترس، خجالت و خیال و امید و چیزهای همانند آن است.

واصله، سبب‌هائست، که میان آنها و مرض، واسطه‌ئی وجود نداشته باشد.
مثال بادیه، افزونی اخلاط. مثال سابقه، امتلائی که موجب تب گردد. و مثال واصله، عفونتی که سبب بروز تب باشد.
باید دانست که از این سبب‌ها، سوء مزاج، مرض ترکیب، یا تفرق اتصال حاصل می‌گردد.

اما سبب‌های سوء مزاج، می‌گوئیم سبب‌های سوء مزاج گرم پنج‌تاست (۱): فزونی حرکت بیش از حد اعتدال، که یا نفسانی است چون غضب. و یا بدنی است، مانند ورزش بسیار، در معرض حرارت قرار گرفتن، استعداد گرما زدگی داشتن، گرفتن مسامات بدن، و انسداد و عفونت.

و سبب‌های بیماری سرد، هشت است (۲): در معرض سرما قرار گرفتن، و استعداد سرما زدگی داشتن، کم‌خواری، پرخواری، انسداد شدید مسامات پوست، انسداد شکم و عفونت، فزونی حرکت، بیحرکتی زیاد و گشادگی زیاد مسامات. و سبب‌های بیماری خشک، چهارند: مواجهه با خشکی بودن، استعداد در معرض خشکی قرار

۱- اسباب سوء مزاج گرم را ابو بکر ربیع چنین بیان کرده است: «اسباب بیماری‌های گرم پنج بود: یکی ملاقات چیزی گرم به فعل، از بیرون. چون گرمی آفتاب، یا آتش، یا خوردن چیزی که بقوت گرم بود، چون سیروسبندان، یا بسته شدن مسام، که تحلیل را باز دارد، و حرارت مشتق شود. یا حرکتی نامعتدل، خواه بدنی چون ریاضت، و خواه نفسی چون غضب یا عفونت.»

۲- در باب اسباب بیماری‌های سرد، صاحب‌هدایة المتعلمین مینویسد: «باز

بقیه در پا ورقی صفحه بعد

گرفتن، کم‌خواری و زیاده روی در کار (۱)

سبب‌های بیماری تر، نیز چهار است: در معرض چیزهای تر قرار گرفتن. و استعداد این تعرض داشتن، پرخواری و بیحرکتی بسیار. اکنون در سبب‌های بیماری ترکیب گوئیم: یافساد شکل است.

بقیه پاورقی صفحه قبل

اسباب بیماری‌های سرد، هشت بود: یکی، ملاقات چیزهای سرد بفعول از بیرون، چون هوای سرد و برف و یخ، و دیگر، خوردن چیزی ولکن بقوت، چون اغذیه سرد و داروی سرد... و داروهای گرم و سرد تن را گرم کنند، و سرد کنند از بیرون، باندودن و برنهادن و نطول کردن و سروخ کردن... و آرامش دایم، تن را سرد کند. و افراط بخوردن غذا، تن را سرد کند. اگر غذا گرم بود بمزاج یاسرد، و حمال افراط غذا سرد کردن، همچون حال هیزم بسیار بود که بر آتش نهی، تا آتش خبه (خفه) گردد و بمیرد. و همچنین شرائین و آورده، پرشوند و راه‌نماند حرکت روح حیوانی را، بتمام کردن انقباض و انبساط، تا بدین سبب تن سرد گردد. پنجم، اندکی غذا تا حرارت غریزی را انطفافند و بمیرد، چون آتش که هیزم نیابد و بمیرد. ششم، افراط جنبش، تا تحلیل کند مرطوبات اصلی را، و غذایماند مر حرارت غریزی را، و باز تحلیل افتد مر حرارت غریزی را، و تن سرد گردد. و هفتم، تحلیل مسام تن، تا تحلیل افتد مرطوبات طبیعی را، و تن سرد گردد. چنانکه بحرکت مفرط یاد کردم. و هشتم، تکاثف مسام چون از حد بگذرد، تا تنفس را راه‌نماند، و حرارت غریزی را انطفافند. چنانکه اگر کسی سرتنور سخت کند، آتش بمیرد. و کرکسی اندامی را برشته‌ای بندد، تا حرارت غریزی بریده شود از آن اندام، اندام سرد گردد و بمیرد.»

۱- در این مقوله نیز میگوید: «و اسباب بیماری‌های خشک، بر این چهار بود: یکی، ملاقات چیزی خشک بفعول. چون سموم و گرد و خاک و طلی داروهای گرم. و دیگر، خوردن چیزهای خشک بقوت. چون سرکا (سرکه) و نمک، و داروهای خشک‌کننده. و سیوم، حرکتی دایم و قوی. و چهارم، قلت غذا.

که آنهم یا از قصور قوه مصوره است (۱) و یا قصور قوه مغیره (۲) یا چیزهائی که مواقع زایمان غیرطبیعی روی میدهد، یا چیزهائی که، از قنفاق کردن طفل پیش آمد میکند. یا علل مؤثر خارجی، مانند افتادن یا وارد آمدن ضربه، یا اقدام براه رفتن پیش از سخت شدن اعضا.

اما سببهای اتساع و گشادگی مجاری، یا بعلت ضعف قوه ماسکه است، یا تشدید قوه دافعه، یا استعمال داروهای گشادکننده، و یاسست و تخدیرکننده.

سببهای تنگی مجاری، چیزهائی ضد موارد بالاست.

سببهای بند آمدن مجاری: یا قرار گرفتن چیزی است در مجاری، بسبب افزونی ماده یا غلظت و لزجی آن. یا گوشت آوردن سوراخ، بعلت بهم آمدن زخمی یا بهم آمدن مجرا در اثر فشار ورم مجاور. یا انقباض مجرا، در اثر سرما و یا خشکی شدید. و یا شدت قوه ماسکه (۳)

اما سببهای زبری (خشونت)، ممکن است از داخل باشد. مثل تأثیر ماده تندوتیز، یا از خارج، چون دود و غبار.

۱- یعنی تغییر در شکل بستن جنین.

۲- قوه مغیره را بدو قسم تقسیم میکنند. مغیره اول، تغییراتی که در منی حاصل گردد، و مغیره دوم تغییراتی که در تشکیل اعضاء بروز نماید.

۳- مقصود تشنج (Spasme) است.

سببهای نرمی، گاهی از داخل است، مثل خلط لزج. وزمانی از خارج، مانند تأثیر موم گداخته با روغن.

سببهای زیادت مقدار و عدد، یا در اثر کثرت ماده است، خواه طبیعی، خواه غیر طبیعی وردیه. و یا فزونی قوه جاذبه است.

سببهای کم شدن عدد، یا نقصان ماده است. یا خطاء قوه مصوره.

سببهای بهم خوردگی وضع، در نزدیکی و دوری اعضا از یکدیگر، یا در اثر ماده تشنج آورنده یا سست کننده است. و یا در اثر قرحه، و یا خشک شدن خلط خورنده، و یا جمودت آن، و یا حرکت بیش از اندازه.

اما سببهای تفرق اتصال، یا از داخل است. مثل: خلط سوزنده و خورنده (اکال) و یا الغزنده، یا گزنده، یا برنده و یا امتلاء طولانی. یا از خارج، مانند: قطع با شمشیر، کشیدن با طناب، سوختن با آتش و امثال اینها.

فصل چهارم

در بیان نشانهائی که دلالت میکند بر وضع مزاج بدن انسان، و آن بر چند قسم است:

یکی از آنها، نشان بسودن پوست بدن است. که اگر در بلاد معتدله لمس کننده احساس گرمی نماید، دلیل بر گرمی مزاج. و اگر احساس سردی کند، بر سردی. و اگر احساس نرمی کرد، بر تری. و

اگر احساس زبری و سختی کرد، دال بر خشکی مزاج است. و اگر احساس چیزی از این حالات نکند، دلیل بر اعتدال مزاج خواهد بود. و از آنهاست، نشان گوشت و چربی. هنگامیکه گوشت، قرمز و زیاد باشد، دال بر گرمی و تری است. و اگر بهم پیچیده و کم و بدون چربی زیاد باشد، دلیل بر خشکی و گرمی خواهد بود.

چربی و فربهی، دال بر وجود سردی و تری است. و نتیجه آن سستی و فرونشستن پوست و گوشت است، زیر فشار انگشت. و فربهی، دلیل بر گرمی مزاج است. و فزونی چربی و گوشت، دلیل بر بسیاری تری (رطوبت) است.

و از آنهاست، احوال مو، سرعت نمو مو، دلیل بر خشکی. و اگر نمو خیلی سریع باشد، دال بر خشکی و گرمی خواهد بود. بسیاری مو، دلیل بر گرمی و کمی آن، دال بر تری مزاج است. کلفتی مو، دلیل بر زیادی ابخره. و نازکی آن، دال بر کمی بخار دخانه است. اگر مو مجعد و پیچیده باشد، دلیل بر گرمی و خشکی مزاج. و سیاهیش، دال بر گرمی مزاج خواهد بود. بوری مو، دلیل بر سردی. زردی آمیخته با سرخی، و زردی خالص مو، دلیل بر گرمی است. و قرمزی آن، دلالت بر نزدیکی با اعتدال دارد. ولی سفیدی آن، دال بر سردی و تری و گاهی خشکی است.

و از آن نشانه‌هاست، رنگ بدن: که سفیدیش، دلیل بر کمی

گرمی. وتیرگی آن، دلیل بر زیادی گرمی است. زرد آمیخته بقرمزی (مقصود زرد متمایل بقرمزی است) وزردی خالص پوست، دلیل بر فزونی گرمی. و سیاهی، برگرمی. و رنگ بادنجانی، دلیل بر سردی و خشکی. و رنگ گچی دلیل بر سردی. و رنگ سربی، بر سردی و خشکی است.

فصل پنجم

در بیان علامت هائیکه بر چگونگی اخلاط بدن دلالت دارند :
گرانی سر، کشاقوس، دهان دره، خواب آلودگی، بی حواسی،
کند فهمی، شیرینی دهان، قرمزی پوست و زبان، بروز دملها و بثورات
پوستی، و بالاخره خونریزش از نقاط مستعد، دلالت بر غلبه خون
مینماید (۱)

۱- صاحب هدایة المتعلمین در این باب مینویسد (هدایت المتعلمین صفحه ۱۸۴) : «اگر خون یغزاید، رگها پر گردد و در دسرخیزد. و اندامها سوختن گیرد. و نبض عظیم گردد. و چشمها سرخ گردد. و رنگ روی، و آن همه تن سرخ شود، و سوزان بود. و اعیاء (خستگی) تمددی، یا اعیاء ورمی پدید آید. و خواب بسیار شود. و حالی پدید آید، مانند شبات (سنگینی) و رگها بچهار سو بجستن گیرد. و سزه دهان شیرین گردد. و آب پیشین (ادرار صبح) سطر گردد و سرخ، خداوندش را دسل و خارش بسیار شود. و نزلهای تر گرم بسیار شود. و درد چشم، و حالی مانند خناق. و خیر خیر از بینی و دهان و باروگ (بین دندان) خون آید. و آن جایهای که از وی خون بر گیرند بحجاست، یا برگ زدن، خارش گیرد، وقت فصل بهار. و این عارضه های بیشتر سر کودکان را افتد، و انکسهارا که گوشت و انگور و خرما بیشتر خورده بوند. و این از قبل آن بود، که طبع کودکان گرم بود و تر. و خون بدین مزاج و بدین سال بسیار بود. و این غذاها مولد خون اند.»

سفیدی رنگ، فشارپذیری و نرمی و سردی پوست، افزونی آب دهان، کم تشنه شدن، مگر اینکه با افزایش صفرا همراه باشد، کندی گوارش (ضعف الهضم)، آروغ ترش زدن، بسیار خوابی، و کند فهمی دلیل بر غلبه بلغم اند (۱)

زردی رنگ چشم و پوست، تلخی دهان، خشکی دهان و بینی، زبری زبان، بسیار تشنه شدن، بی میلی نسبت به غذا، دل آشوب و گزگز (قشعیره) علائم افزونی صفرا هستند (۲)

۱- در هدایة المتعلمین مینویسد: «باز چون بلغم بسیار شود، حال بر ضد این بود (مقصود ضد غلبه صفراست) چنانکه گونه تن همه سپید شود. ولون (رنگ) روی مانده گردد به لون عاج. و نبض وی به بسودن نرم بود، و همه تن همچین و سرد چون یخ. و حواس کند گردد، و خداوندش فراشت کار گردد و کند فهم. و بهر وقتی بخواب اندر رود، و از خواب دیر بیدار گردد. و نزله بلغمی و سرفه بسیار بود این کس را. و این بلغم که سرفه بر آید، از اول تنک بود، باز لزج گردد. و هضم طعام اندکی بود. و بول سپید بود و سطر. و این حال بیشتر مر آنکسها را افتد که اغذیه بلغمی بسیار خورده باشند، و مرپیران را. و خاصه بزستانها این حال بیشتر باشد. چه طبیعت پیران سرد بود و تر، و زستان تر و سرد بود.»

۲- مؤلف هدایة المتعلمین در این باره مینویسد: «باز اگر صفرا بسیار بود، روی زرد گردد و تن لاغر، و اندامها سوزان گردد و حرکت نبض سریع گردد و متواتر، و تبهای صفراوی بسیار گردد. و پیش از تب فرژه بود مانند خلیدن سوزن. و خواب اندکی شود و تشنگی بسیار شود، و دهان خشک شود و درشت و تلخ. و لون آب (رنگ ادرار) زرد شود برنگ آتش. و شهوت بهوای خنک بفراید، و شهوت طعام (مقصود تمایل بطعام است) بکاهد بهوای گرم. و این چنین احوالها بتابستانها بیشتر بود و مزاج جوانان سی ساله، و آنکسها که اغذیه صفراوی بسیار خورده بوند. چون انگبین و سیکی کنانه تلخ (شراب تلخ) و داروهای گرم چون زنجبیل و بلبل (لفل) و سبندان. و این بیشتر بجوانان بود و بفصلها عتابستان بود. چه این هر دو گرم خشک باشند.»

چروکیدگی و تیرگی پوست، سیاهی خون و غلظت آن، زیادتی فکر، سوزش سردل، اشتها دروغین، ادرار سیاه و قرمز تیره، و سیاهی رنگ و پرموئی پوست دلالت بر غلبه سوداست (۱)

مقاله چهارم

درمیان نبض و آزمایش مدفوع و ادرار (تفسره (۲)) و آن مشتمل بر چند فصل است .

فصل اول

در انواع نبض ساده :

میگوئیم که نبض حرکت آوندهای روح است . و از انبساط و انقباض قلب، برساندن نسیم سرد و خارج کردن بخارهای قابل دفع

۱- درباره غلبه سودا نیز مینویسد: «باز چون سودا بفزاید، تن لاغر گردد و خشک، و سطر پوست، و سوی آور، و درشت سوی و سیاه سوی. و سبب برخویشتن بگسلد و بدو نیم گردد، و این کس سیاه رنگ گردد، تن وی به بسودن نه سخت گرم بود و نه سخت سرد، و همیشه باندیشه‌ها فاسد بود، و ترسنده گردد و سبک خواب، و از خواب بجهد و بترسد. و همچنانکه آن کسی را که خون غلبه کرده بود، اندر خواب می خوردن بیند، و شادی کردن و نشاط و سرود گفتن. و خداوندان غلبه صفرا آتش بینند و جنگ کردن و خشم گرفتن. و خداوندان غلبه بلغم بخواب آبها بینند، و بارانها و برف و یخ و بادها. و خداوندان سودا، بیم و ترس و گریستن و ماتم بخواب بینند، و تاریکی و ظلمت، و خوابها آشفته بینند و هولناک . و آب ایشان سبز بود، یا برنگ اسرب یا سیاه. و بود که با همین صفات تنک بود به بیشتر حال . . . » (هدایة المتعلمین صفحه ۱۸۶)

۲- غرض از تفسره، مدفوع و ادراری است که برای تشخیص اسراض

برویت پزشکان میرسانند.

برای تعدیل روح تشکیل می‌یابد. هرنبض، بادو حرکت ودوسکون صورت میگیرد. بعلت اینکه هرنبض، ازیک انبساط ویک انقباض ترکیب میشود. و بین هر دو حرکت متضاد، وجود یک سکون لازم و ضروری است (۱)

۱- سید اسمعیل جرجانی در گفتارششم باب اول کتاب الاغراض الطبییه - والمباحث العلائیه خود، راجع به نبض واحوال آن مینویسد: نبض حرکت شریان است. و هرنبض بدو حرکت و دوسکون تمام شود. فرض کنیم که حرکت اول حرکت انبساط است، و سکونی پس از آن حرکت. و حرکت دوم انقباض است، و سکونی از پس آن... و حرکت همه شریانها با حرکت دل برابر است. هیچ حرکت ایندو پیش و پس تردیگری نباشد، از بهر آنکه شریانها شاخه‌های دل است و ازوی رستست. لیکن هرگاه که اندر عضوی بسبب جراحتی یا قرحه یا غیر آن، حرارتی فزوده باشد. شریانی که بدان جراحت یا قرحه نزدیک باشد، حرکت زودتر از حرکت دل کند...»

در کتاب دیگر خود، یعنی ذخیره خوارزمشاهی چنین بیان مطلب میکند: «همچنانکه آب غذاء تن را اندر تن روان کند، و فضله‌ها از تن بشورد و بیرون برد. هوا غذاء روح را بدو رساند، و فضلات ازوی بیرون کند. پس منفعت نبض اینست که بحرکت انبساط نسیم هواء خنک تازه و پاکیزه باندرون دل رساند، و بحرکت انقباض هوای گرم و دودناک شده را از دل بیرون کند، همچنانکه دم بگشاید و باز کشد... و همچنانکه آب که مردم بخورد مرکب غذا گردد، و آنرا اندر رگها باریک بگذرانند و بهمه تن رساند. هوائ نیز مرکب روح باشد تا ویرا بهمه تن رساند... و بیايد دانست که دل بمثل خون شریان همه تن است، و یک شریان بمثل خون دل یک عضو است. و همچنانکه آن روح که اندر دل است حاجت است بدم زدن از راه شش، این روح که اندر شریان است حاجت است بدم زدن از راه نسام و گشادگی، که آنرا بتازی تخلخل گویند. و از جمله چیزها که از تندرسی و بیماری بقیه در پا ورقی صفحه بعد

اجناسی که بوسیله آنها، وضع و حال نبض شناخته میگردد،

ده اند :

جنس اول، از مقدار انبساط طولی و عرضی و عمقی نبض

گرفته میشود. و انواع مفرده آن نه تا است :

اول - طویل، و آن نبضی است که درازتر از حد اعتدال

احساس گردد، و سبب آن فزونی حرارت است.

دوم - کوتاه (قصیر) و آن نبضی مقابل طویل است. و علت آن

کمی حرارت باشد.

سوم - معتدل بین دو حالت گذشته، که دلیل بر اعتدال گرمی و

سردی است.

چهارم - عریض، و آن نبضی است که بیش از حد اعتدال پهنای

انگشتان را فراگیرد. و سبب آن فزونی رطوبت باشد.

بقیه پاورقی صفحه قبل

مردم نشان میدهند، نبض است، که نشان او درست و بی شبهت باشد. از بهر آنکه او

از دل خبر میدهد، و مبدأ قوت حیوانی و حرارت غریزی دل است. و تن بقوت

حیوانی زنده است، و بقوت حرارت غریزی گرم...»

پس دریان آنکه چرا چگونگی نبض را از شریان ساعد جویند مینویسد:

«حال نبض را از شریان ساعد از بهر پنج چیز جویند: یکی آنکه ساعد زود بتوان

نمود. دوم آنکه مردم از بیرون داشتن ساعد و نمودن آن، شرم ندارد و زشت

نباشد. سیوم آنکه این شریان برابر دل است، و اندر راستاء اوست. چهارم آنکه

این شریان چنان بگوشت نشسته نیست که دیگر شریانها. پنجم آنکه این شریان

از بخارها ممتلی نشود.»

پنجم - تنگ (ضیق یا دقیق) که مقابل عریض بوده و علتش کمی رطوبت است .

ششم - نبض معتدل بین دو حالت گذشته ، که دلیل بر اعتدال حال بدن از جهت تری و خشکی است .

هفتم - برافراشته (شاهق) (۱) و آن نبضی است که اجزایش بیش از نبض معتدل از نظر بسالارفتن احساس گردد . و آن دلیل بر افزونی حرارت باشد .

هشتم - فروافتاده (منخفض) (۲) که مقابل نبض برافراشته بوده و دلیل بر کمی حرارت است .

نهم - معتدل در میان آندو ، که دلالت بر اعتدال مزاج دارد .
جنس دوم : که از کیفیت برخوردن نبض بانگشتان گرفته شده ، به قوی و ضعیف و معتدل بین آندو تقسیم میگردد .

قوی ، آنست که ضربان نبض بقوت بگوشه انگشتان کوبیده شود ، بقسمی که احساس بگوشه فرو رفتن گردد . و این دلیل بر فرونی قوت حیوانی است .

ضعیف ، مخالف آنست و دلالت بر ضعف قوت حیوانی دارد .

۱ - شاهق بمعنای جهنده و بالارونده است . بعضی از مؤلفین قدیم آنرا مرتفع گفته اند .

۲ - منخفض بمعنی فرورونده یا افتاده است . سید اسمعیل جرجانی در تعریف آن مینویسد : «منخفض نبضی باشد افتاده ، هیچ افراشته نشود ، و ضد شاهق است» (الاعراض الطبیة)

معتدل، بین آندو حالت بوده و میانه روی قوت حیوانی را نشان
میدهد.

جنس سوم: از زمان حرکت نبض گرفته شده، و به تند و کند و
میانه رو تقسیم میگردد.

تند (سریع) آنست که حرکت را در کوتاهترین زمان تمام
کند. و دلالت بر شدت احتیاج قلب بهوای سرد دارد.

کند (بطی)، مقابل آنست و دلالت بر کمی احتیاج قلب بهوای
سرد دارد.

میانه رو (معتدل)، بین آندو است و دلیل بر میانگی حاجت
قلب نسبت بهوای سرد است.

جنس چهارم: از نظر قوام شریان گرفته میشود. و به سخت
(صلب)، و نرم (لین) و میانه رو (معتدل) تقسیم میگردد.

نبض سخت، آنست که انگشتان هنگام معاینه در آن فرو نرود
و برخشکی مزاج دلالت دارد. (۱)

نبض نرم، مخالف آنست و دلیل بر، تری بدن است.
میانه رو، میان آندو بوده و دلیل بر اعتدال حال بدن از نظر
خشکی و تری است.

۱- حکیم محمد حسین شیرازی در کتاب خلاصة الحکمت، در فرق بین نبض
سخت و نبض قوی مینویسد: «قوی آنست که چون آنرا بقوت بفشارند قبول فشار
نماید ولی فشار را بقوت از خود دفع کند، و صلب آنست که اصلاً قبول فشار
نماید.»

جنس پنجم: از زمان آرامش گرفته شده، و به متواتر و متفاوت و معتدل بین آندو تقسیم می‌گردد.

متواتر (پیایی) آنست که زمان بین دوجاهش نبض کوتاه باشد، و این دلالت بر ضعف قوت حیوانی دارد.

متفاوت، مخالف اوست و بر شدت قوت حیوانی دلالت دارد. معتدل، میانه آندواست و دلالت بر میانه روی قوت حیوانی دارد.

جنس ششم: ماخوذ از مقدار چیزی است که درون رگ جریان دارد، و به پر (ممتلی) و خالی و میانه آندو تقسیم می‌گردد.

نبض پر، دلالت بر فراوانی خون و روح دارد (۱)

نبض تهی، مخالف آنست.

و معتدل، میانه آندواست.

جنس هفتم: از کیفیت جرم بسودنی رگ گرفته شده، و به سرد و گرم، و میانه بین آندو تقسیم می‌گردد.

نبض گرم (حار)، دلیل بر گرمی خون و روح جاری درون رگ است.

۱- صاحب خلاصه الحکمت مینویسد: «رطوبت یا زاید از حد اعتدال است

که پردازد جوف عروق را که محسوس گردد، و لهذا این را ممتلی نامند. و این دلالت بر کثرت خون و روح مینماید. و سبب آن اسباب سببه امتلاست از اغذیه و اشربه مرطبه، و اکثار حمام مرطب، و مواقع تحلیل وضعف هاضمه و دافعه یا شدت ماسکه و یا ضیق مجاری. و خالی، مخالف ممتلی است که رطوبت تجویف عرق کمتر از رطوبت تجویف عرق طبیعی معتدل باشد...»

نبض سرد (بارد)، دلیل است بر سردی آن.

و میانه، (معتدل) دلالت بر اعتدال خون و روح از نظر گرمی و

سردی دارد.

جنس هشتم: از نظم حرکت گرفته شده، و آن وضعی است که

زمان آرامش و جنبش مساوی باشد، و این حال بر اعتدال زمانهای

انقباض و انبساط دلالت دارد.

جنس نهم: از استوا و اختلاف نبض گرفته شده است.

مستوی آنست که اجزایش بیکدیگر شبیه بود، و دلالت بر خوبی

عمل بدن دارد (۱)

مختلف، مخالف اوست و دلالت بر ضد آن دارد.

جنس دهم: از منظم و غیر منظم بودن نبض گرفته شده، و به

مختلف منتظم و مختلف غیر منتظم تقسیم میگردد (۲)

۱- جرجانی در اغراض الطبیه مینویسد: «نبض مستوی، نبضی است که

حرکت بازپسین او بحرکت نخستین ماند اندر همه بابها، و مختلف، نبضی است که

اندر یک باب حرکت بازپسین او بحرکت نخستین ماند، و اندر باب دیگر نماند.»

صاحب خلاصه الحکمت در این باره میگوید: «و استوا، آنست که قرات آن

اجزاء انابل را متشابه باشد در پنج حالت خود، که: عظم و صغر، قوت و ضعف، و

سرعت و بطوع، تواتر و تفاوت، و صلابت و لین باشند. و مختلف، آنکه قرات آن

متشابه نباشند در آن احوال خمس.»

۲- صاحب هدایة المتعلمین در این باب مینویسد (صفحه ۷۹۲) «اگر نبض

اختلاف بهمه اجناس کند گویند مختلف است مطلق، و گریه جنسی خلاف کند

بقیه در پا و رقی صفحه بعد

مختلف منتظم، آنست که حرکت خود را بیک نسبت نگاه دارد،
و دلیل بریکنواخت بودن حال بدن است .

غیر منتظم، بخلاف آنست .

جنس دهم- نزد اهل تحقیق جزء جنس نهم است .

فصل دوم

در انواع نبض مرکب :

از آن است: نبض عظیم، که درازی و پهنا و افراشتگی از
طبیعی بیشتر است .

نبض صغیر، ضد آنست .

و نبض متعدل، میان آندو است . و از این سه نظر (مقصود
درازی و پهنا و افراشتگی است) در حد میانه است .

بقیه پا ورقی صفحه قبل

و به جنسی نه، گویند مختلف است بفلان جنس و غیر مختلف است بفلان جنس،
یا مستوی است بفلان جنس. و این اختلاف که بهر قرعتی خلاف کند، گویند
مختلف است بهمه قرعات. و اگر به قرعتی خلاف کند از قرعات، و هر باری بدان
قرعه همچنان خلاف کند، گویند مختلف منتظم است. مثلاً بیک قرعه خلاف کند،
و باز چند قرعه راست آید، و چون بهمان قرعه رسید خلاف کند، اگر آن بارید هم
خلاف کرده بود این بار هم بدهم خلاف کند، و اگر آن بار به ششم خلاف کرده بود
این بار هم به ششم خلاف کند... و هکذا»

سپس درد نباله مطلب میافزاید: «اگر این نظم نگاه دارد، و لکن یکبار بچهارم
خلاف کند و دیگر بار پنجم یا ششم یا بهفتم، یا بهقرعتی از قرعات... آنرا منتظم بدور
خوانند.» و اگر این خلافتها تابع نظم و ترتیبی نباشد غیر منتظم خواهد بود.

نبض غلیظ، که در آن پهنا و افراستگی بیش از طبیعی است .

نبض دقیق، مقابل آن.

و معتدل، میان آندو . و این دو صفت را در حد متوسط داراست.

این انواع ششگانه، بهمان چیزی دلالت میکند که نبض های

ساده دلالت میکردند .

و از آن است: نبض غزالی (۱) و آن نبضی است که قرعات آن

یکی پس از دیگری تندتند بانگشتان میخورد، و رجوع و سکون آن

حس نمیکردد . این حال بر شدت احتیاج بهواء سرد دلالت دارد .

نبض موجی (۲) که در آن سطبری اجزاء عروق، کوچکی،

افراستگی (شهو) و پهنا، باپری اختلاف داشته باشد. درست چون

موج که از پی یکدیگر برآید .

۱- غزالی آن نبض بود که چنان نماید که از انبساط بزد مرست را و

باردیگر باز بزد، و لکن آن پیشین صغیر تر بود و آن پسین عظیم تر.

(هدایة المتعلمین)

۲ - جرجانی در کتاب الاغراض الطبیة (ص ۱۲۶) مینویسد: «نبض موجی،

نبضی باشد نرم و پهن و اندر بلندی معتدل . حرکت او اندر درازا و پهنا برسان

موج باشد، چنانکه يك نبض بچند جزو آن پس یکدیگر همی آید . و این از پس گرمابه

و شراب خوردن بسیار باشد . و اندر استسقا و فالج و سکتة وذات الریة . و اگر اندر

تب پدید آید، نشان عرق باشد . و سبب این نبض ضعف قوت باشد . و بدان سبب،

حرکت انبساط بیک دفعه نتواند کرد، جزو جزو را می جنباند از درازا و پهنا و ریب،

نیز باشد که قوت سخت ضعیف نباشد لیکن به سبب نرمی آلت موجی باشد.

این دلیل تری مزاج است. و در استسقا، ذات الریه، فلج و سکتہ ممکن است دیدہ شود.

نبض کرمی (دودی) (۱) در افراشتگی چون نبض موجی است. جز آنکہ پهنای آنرا ندارد، و تموج آن ضعیف است. و دلالت بر پائین افتادن قوت میکند، امانہ از بین رفتن کامل آن. نبض موری (نملی)، بینهایت نازک و پی در پی است، و در حد اعلای پائین افتادن، و در از بین رفتن قوت بدن، و نزدیک بودن مرگ دیدہ میشود.

نبض ارہئی (منشاری)، نبضی است سخت کہ در زدن و افراشتگی اش اختلاف است. بطوریکہ چنین احساس شود، کہ میکوبد بعضی انگشتان را در حال فرو افتادن بانگشت دیگر، و پائین میاید از انگشتی بانگشت دیگر، در حال کوبیدن. (۲) و این دلیل ورم گرم سخت، مانند ورم ذات الجنب است.

۱- جرجانی در صفحه ۱۲۷ کتاب الاغراض الطبیہ درباره نبض کرمی مینویسد: «نبضی است مانند موجی لیکن این صغیر باشد و متواتر همچون حرکت دود (کرم)، و اندر یک نبض باشد. و چنان گمان برند کہ سریع است، و نباشد. لیکن بدان میماند کہ مرکب است از نبض بطی و متواتر و مختلف. و هر سه نوع اندر یک نبض باشد. هر نوعی اندر جزوی دیگر از اجزاء رگ. و سبب آن سقوط قوت باشد و عاجزی از آنکہ آلت را یکبار بجنباند».

۲- صاحب خلاصۃ الحکمت نبض منشاری را اینطور توصیف مینماید: «منشاری، نبض سریع، متواتر، صلب، مختلف الاجزاء در شقوق و غور و ارتفاع بقیہ در پا و رقی صفحه بعد

نبض دم موشی (ذب الفار)، نبضی است که اجزاء آن از کمی
بزیادتی، و از زیادتى بکمی، اندك اندك اختلاف یابد. و بر این دلالت
دارد که قوت بدن روبه سستی نهاده، دوباره بحال نخست بر میگردد.
نبض ذوالفتره (۱) و آن چنانست که در جائیکه بساید حرکت
باشد، سکونی واقع شود.

نبض واقع فی الوسط، و آن نبضی است که جائیکه باید آرامش
باشد حرکتی واقع شود.

نبض سوزنی (مسلی) (۲) آغاز میکند از کمی بزیادی، سپس
بر میگردد تا برسد بحد نخست. پس مانند نبض دم موشی است.

بقیه پا ورقى صفحه قبل

و انخفاض را نامند که بعضی اجزاء آن شاهق منبسط، و بعضی منخفض ضیق، و
بعضی متقدم، و بعضی متاخر باشد...

حال به تعریف ساده جرجانی در این باب توجه فرمائید، میگوید: «نبض
منشاری بموجی ماند، از بهر آنکه اجزاء رگ اندر بلندی و افتادگی و نرمی،
ناهموار باشد. و فرق میان هر دو آنست که، منشاری صلب و متواتر باشد، یا مایل و
سریع، و به سبب ناهمواری منشاری گویند. و سبب او آماس گرم باشد.»

۱- جرجانی در اغراض الطبیه، درباره نبض های ذوالفتره و الواقع فی الوسط،
تحت عنوان نبض متخلخل مینویسد: «و نبض متخلخل دو گونه باشد یکی آنجا که
حرکت گوش دارند، سکوتی افتد و سبب آن سقوط باشد اینرا ذوالفتره گویند. دوم
آنجا که گوش دارند حرکتی افتد، و سبب آن باز آمدن قوت باشد، و فزودن حاجت.
و اینرا الواقع فی الوسط گویند.»

۲- «نبض مسلی، نبضی است که اندر قوت مثلاً، یا اندر عظیمی یا غیر آن
ناقص باشد. و بتدریج اندر نوع خویش میافزاید بر شکل مخروط، تا بحالتی باز آید
که از آنجا هم باز گردد.» (اغراض الطبیه)

نبض مرتعش (لرزانده)، (۱) و آن نبضی است که از آن حالتی شبیه بلرزش احساس میشود.

نبض ملتوی، (۲) که رنگ چون ریسمانی بهم پیچیده احساس میگردد. تمام این اقسام دلیل وخامت حال بیمار است.

فصل سوم

در بیان رنگهای ادرار.

رنگ ادرار، هنگامی که بیمار چیزی رنگین کننده نخورده باشد باید مورد بررسی قرار گیرد، طبقات آن پنج است:

زردی (صفره)، سرخی، سبزی، سیاهی و سفیدی.

زردی، شش مرتبه دارد: زرد کاهی، که سبب آن بدی گوارش است.

لیموئی، که علتش خوبی گوارش است.

زرد مایل بسرخ، که موجبش فزونی گرمی است. (۱)

نارنجی و آتشی و زعفرانی، که هر کدام از آنها به نسبت، دلیل فزونی گرمی نسبت بمرتبه ماقبل است.

۱- «نبض مرتعش نبضی است لرزان، نشان آن گرانباری قوت بود به سبب بسیاری اخلاط و سبب ارتعاش صلابت آلت است و توانائی قوت، و کوشیدن او با علت و بسیاری حاجت.» (اغراض الطبییه)

۲- جرجانی میگوید: «اما ملتوی همچون دوالی کشیده باشد که بر خود همی پیچد.»

۳- علت زرد مایل بسرخ بودن ادرار را فزونی صفرای ادرار دانسته اند.

اما سرخی، چهار مرتبه دارد: سرخ کم رنگ (اصهب) که دلیل بر غلبه خون است .

گل رنگ و سرخ سرخ (احمر القانی) و سرخ تیره، (احمر الاقتم) که هر يك آنها دلیل بر غلبه خون به نسبتی افزونتر از مرتبه پیش است .

سبزی را پنج مرتبه است: پسته‌ئی، که دلیل بر سردی است . آسمانی و نیلی که هر کدام دلیل به افزونی سردی نسبت بمرتبه ماقبل است .

گندنائی (کرائی) که دلیل بر شدت سوخت و ساز خون است .

زنگاری (زنجاری) که دال بر احتراق بسیار شدید خون میباشد .

اما سیاهی، چهار مرتبه دارد: سیاهی مایل بزردی، که دلیل بر سوداء سوخته از صفراست .

سیاهی متمایل بسرخ تیره، که دلیل سودای حاصله از خون است .

سیاهی متمایل بسبز، که دلیل بر وجود سودای تنهاست .

سیاهی که بسفیدی زند، که دال بر وجود سوداء بلغمی است .

اما سفیدی، دلالت بر سردی یا ناپختگی بول، و یا دفع ماده سفیده‌ئی است.

فصل چهارم

در بیان قوام بول و بوی آن.

ادرار، از جهت قوام: به غلیظ، رقیق و معتدل میان آندو تقسیم میگردد.

سبب رقت، ناپختگی ادرار، یاسده، یا ضعف کلیه، یا آشامیدن آب بسیار، یا سردی با خشکی، یا دفع نشدن آب از راههای خویش، و یا دفع رطوبت‌های رقیقه است.

سبب غلظت، افزونی اخلاط و یا فقدان پختگی است. (۱)

و سبب اعتدال بین ایندو حالت، پختگی کامل فضولات است.

اما ادرار، از حیث بو، به: کم بوئی، ترش بوئی، شیرین بوئی

و گند بوئی تقسیم میگردد (۲)

سبب کم بوئی، سردی مزاج یا ضعف حرارت عزیزی است.

۱- در خلاصة الحکمت مینویسد: بول غلیظ، بولی است که اجزای آن نزد تموج و تحریک از هم دیر جدا گردد. و عظیم و بطی الحریکت باشد. و سبب ایندو امر، یا کثرت اخلاط است و یا عدم نضج.

۲- صاحب خلاصة الحکمت یکنوع ادرار را کاسلا بی بو دانسته و تحت عنوان عديم الرايحة مینویسد: «یعنی بولی که در آن مطلق بو نباشد. و این گاه دلالت مینماید بر جمود ماده و فجاجت (خامی) آن، بسبب برودت. و گاه دلالت مینماید، بر سقوط قوه و اعراض طبیعت از مقاومت با مرض، و عجز آن از دفع ماده متعفنه...»

موجب ترش بوئی، تأثیر حرارت غریبه (۱) در اخلاط سرد است.
علت شیرین بوئی، غلبه خون، و سبب گند بوئی، قرحه و یا
عفونت است.

فصل پنجم

در بیان روشنی، کدورت، کم وزیادی، و کف آلودگی ادرار.
علت کدورت، بهم آمیختگی اجزاء خاکی و بادی با ماده
آبی است.

سبب روشنی، ضد علت کدورت است، و با مقایسه دوا دراری
که از نظر روشنی و کدورت به حال اعتدال باشند، شناخته میشود.
موجب کمی ادرار، ناتوانی قوه دفع، تحلیل زیاد و یا انصراف
ماده بجانب دیگر است (۲)

سبب فراوانی ادرار، گداختن یا لزوم خروج فضولات ژائده
بدن است.

ولی اعتدال بین ایندو، دلیل جریان طبیعی اسباب بر مقتضای
طبیعت است.

اما انبوهی و زیاد ماندن کف ادرار دال بر لزجی، و زیادتی
آن دلیل بر وجود باد است.

۱- مقصود از حرارت غریبه تب است

۲- مقصود دفع آب بدن از طرق دیگر مثلاً روده هاست.

فصل ششم

در بیان و درد ادرار :

و آن جوهری است که از نظر قوام غلیظتر از آب است، خواه شناور و خواه برزبر باشد. و به طبیعی و غیر طبیعی تقسیم میگردد .

طبیعی، رسوبی است سفید، یکنواخت، لطیف، نرم و متخلخل. که در حرکت بسرعت پراکنده گشته و بکندی بحال نخست بر میگردد. (یعنی با هستگی ته نشین میشود) و بهترین آنها که باسپید اختلاف دارد سرخ وزرد و سپس زرنیخی رنگ آنست .

اما غیر طبیعی، به خرده چوبی (خراطی)، سبوسی، گوشتی، چربی، بدی (مادی که از جراحت بیرون میاید) مخاطی، موئی، خمیری، رملی (شبیه بدانه های ریزش) خاکستری شکل، لخته خونی و خونی تقسیم میگردد .

خراطی، شبیه پوست های کنده شده است. و از آن نوع است، صفحه های سپید که بر پوست اندازی مثانه دلالت دارد. و رقه های گوشتی که قرمز رنگ باشد، دلیل بر خراش کلیه هاست. خاکستری تیره رنگ که دلیل خراش اعضاء اصلی است. و از آنهاست اجزاء کوچک سرخرنگ بنام کرسنیه (دانه ایست پهلودار باندازه عدس) که دلیل احتراق در اجزاء کبد و کلیه هاست. و اجزاء کوچکی که سرخرنگ نبوده و نخالی نامیده میشوند، دلیل بر جرب مثانه هستند. اما سبوسی، شبیه به زرنیخ احمر است. و به سویی (شبیه

بدانه‌های نیمکوب (موسوم بوده، و دلیل بر احتراق خون، گداختن اعضا، و یا جرب مثانه است .

گوشتی، علت آن همان سبب کرسنی است . (۱)
چربی، دال بر گداختن اعضاست .

مدی، دلیل بر سرباز کردن قرحه است . (۲)
مخاطی (۳) که دلیل بر روان شدن خلط غلیظ است .
موئی، سبب آن انعقاد رطوبت‌ها بشکل نخ‌موست .
خمیری، شبیه به قطعات خمیر خیسانده در آب است، و دلیل بر ضعف معده و بدی گوارش است .

رملی، (۴) دلیل بر سنگ ریزه‌های تشکیل یافته، و یادر حال بسته شدن است .

رمادی، (۵) دلالت مینماید بر غلبه بلغم و یا چرك بسته که بعلت طول توقف تغییر رنگ یافته باشد .

اما علقی (۶) و دموی اگر بشدت ممزوج باشد، دلیل بر ضعف کبد است . و اگر کمتر امتزاج یافته باشد، دلیل بر وجود جراحت در

۱- رسوب گوشتی، شبیه به قطعه‌های گوشت ریزه شده است .

۲- مدی شبیه بچرك است .

۳- شبیه به آب غلیظی که از بینی می‌آید .

۴- یعنی رسوبیکه شبیه بدانه‌های شن است .

۵- رمادی، یعنی رسوبی شبیه به خاکستر .

۶- شبیه بگوشت جویده یا لهخته .

مجرای ادرار است. و اگر از ادرار کاملاً متمایز باشد اکثر از مثانه یا قضیب آمده است.

رسوب، بر حسب مکان: به غمام، معلق و راسب تقسیم میشود. غمام، (۱) آنست که در بالا قرار گیرد، سبب کم پختگی و و بر آمدن باد است. (۲)

معلق، آنست که در ادرار شناور بماند. و سبب آن کمی دو چیز بیان شده در بالاست.

اماراسب، که ته نشین است. طبیعی آن دلیل بر پختگی، و غیر طبیعی اش دلیل بر بد حالی بدن است. (۳)

۱- غمام، یعنی شبیه بابر. بدین جهت آنرا سحابی نیز گفته اند.

۲- قلّة النضج و تصعد الريح

۳- صاحب کتاب خلاصة الحکمت، در بحث رسوب علقی و دسوی مینویسد:

«فرق میان خروج رسوب علقی از میان قریب یا بعید بحسب مخالطت با مائیت است، چنانچه اکثر اطباء گفته اند. و لکن فرق صحیح آنست که باعتبار لون است. یعنی اگر غالب العورت و یا قریب بدانست، دلیل قرب سخرج است. و اگر مایل بسواد است، از موضع بعید است که بجهت طول مسافت و تصرف حرارت غریبه در آن متمایل بسیاهی گردیده است.»

مقاله پنجم

در بیان تدبیر تندرستان، و درمان بیماران بطور کلی. و آن مشتمل بر فصلی چند است.

فصل اول

در تدبیر خورده‌نیها و آشامیدنیها، موسوم به دانش بهداشت .
در غذا رعایت مقدار و آرامش پس از آن ضروری است (۱).
چند غذای مختلف در یکبار خوردن جایز نیست، مگر اینکه با غذای
چرب چیزی نمکین یسائند و تیز، و یا بعکس صرف شود. مداومت
باستعمال یکنوع غذا سزاوار نیست، بلکه باید غذا مختلف و متنوع
باشد. هنگام داشتن اشتها، لازم است که در صرف غذا درنگ نکنند،
زیرا درنگ سبب ریختن مواد مضره در معده میشود.

سزاوار است که غذا در معتدلترین وقت روز خورده شود. اگر
زمستان است در نیمه روز، و اگر تابستان باشد، قبل یا بعد از ظهر طعام

۱- صاحب خلاصة الحکمت در این زمینه مینویسد: «صاحب حفظ صحت

را واجبست تعدیل بمقدار غذا، که نه زیاد کم خورد که موجب ضعف و لاغری بدن گردد
و نه زیاد که باعث تخمه و عفونت و فساد دیگر و همچنین بحسب امور دیگر، و چون
هضم را لازم است سکون بدن و اطمینان طبیعت بالکلیه متوجه انهضام غذا گردد
و بزودی هضم گرداند... پس (بعد از غذا باید) استراحت و سکون و آرام نمایند..»

صرف گردد . (احتمالاً مقصود مؤلف بامداد و پسین است)
اما موقع آشامیدن آب ، هنگام احساس تشنگی است ، خواه
پیش یا پس طعام باشد .

فصل دوم

در ورزش و مشت مال (دلك).

ورزش ، حرکتی ارادی است که بنفس کشیدن زیاد منجر گردد.
ورزش بیماریهای مادی را رفع کرده ، حرارت غریزی را افزوده ،
مفاصل را سخت و فضولات را تحلیل میبرد ، و مسام پوست را گشاده
میدارد . و بورزش کلیه بدن ، یا عضوی خاص تقسیم میگردد .
ورزش عام ، چون کشتی گرفتن ، دویدن ، اسب دوانیدن ، و
آهسته راه پیمائی نمودن است .

اما ورزش خاص ، مثل باصدای بلند خواندن که موجب دفع
فضول سرواستعداد یافتن قبول غذاست . و از آنهاست : برداشتن سنگ ،
کشیدن کمان سخت و چوگان بازی . اینها موجب تنقیه (پاک
گردانیدن) (۱) دستها ، سینه ، کتفها و پشت میگردد . دیگر ، تندرته
رفتن که سرین ها ، رانها ، ساقها و پاها را پاک میگرداند .
ورزش کردن باید پس از هضم غذا و هنگامی انجام گیرد ، که
بدن از فضول خلطی و براز پاک باشد (۲)

۱- مقصود از تنقیه پاک گردانیدن عضو از فضولات است .

۲- جرجانی در ذخیره خوارزمشاهی درباره حد مفید ورزش مینویسد :
«وحد ریاضت (ورزش) آنست که رنگ روی برمی فروزد ، و نشاط حرکت سیباشد ،
بقیه در پا ورقی صفحه بعد

اما مشتمال تقسیم میشود به :

سخت، که قوی میسازد. مشتمال نرم، که سست میکند. مشتمال بسیار، که لاغر میکند. معتدل، که فربهی میآورد. خشن، که مالیدن پارچه زیر بیدن باشد، موجب توجه خون بآن موضع میگردد. و مالش با پارچه نرم، یا کف دست نرم، که سبب احتباس موضعی خون خواهد بود (۱).

فصل سوم

در تدبیر حمام گرفتن - بهترین حمام آنست که بنای آن قدیمی، فضایش وسیع، هوایش لطیف، آبش پاک و مقدار گرمایش متناسب با مزاج حمام گیرنده باشد. حمام باید نه بسیار گرم باشد که بدن را تحلیل برده و سست گرداند، و نه چندان سرد که عرق نیاورد، بلکه بهتر است بحد اعتدال باشد تا بدن عرق برون زده استفاده حرارت لطیف نماید.

بقیه پاورقی صفحه قبل

ورگها ممتلی میباشد، و زدن رگ بر حال خویش باشد هنوز وقت ریاضت است. و هرگاه که آغاز ماندگی پدید آید، ریاضت تمام باید کرد» (نسخه خطی مؤلف) ابوبکر ربیع در هدایة المتعلمین مینویسد: «و این ریاضت بدان بایسته است، تا فصول اغذیه از تن بیرون آرد، و اندامها را تشنه و گرسنه کند، تا بغذا رغبت کنند. و حرارت غریزی را بفرزاید. و اندامها را بقت حیوانی و انسانی و طبیعی قوی گرداند.

۱- در هدایة المتعلمین درباره مشتمال میگوید: «اما مالیدن چون دراز آهنگ بود، تحلیل کند و بکاهد. و چون اندکی بود، جمع کند و گردد آرد. و چون معتدل بود، جذب کند مرغذا را، و حرارت غریزی را بفرزاید، تا اندامها غذا یابد و کلان گردد».

کتابخانه

حمام از جهت هوایش گرم، و بسبب آتش سرد کننده بدن است. فضای نخستین آن (سربینه حمام) سرد و تر، خانه دوم (مقصود راهروی است که در حمامهای قدیم سربینه را بگرمخانه متصل میکرده است) گرم و تر، و صحن سوم (گرمخانه) گرم و خشک کننده است. بهتر است که در هر صحنی از صحنه های حمام آب متناسب با آن فضا استعمال نمایند، و در صحن گرم آب سرد و در صحن سرد آب بسیار گرم استعمال نکنند، زیرا سبب بروز گزگز می شود.

ناشتا حمام رفتن پوست را خشک میکند، و باشکم پریدن را گرم، و بعلت جذب غذا بظاهر بدن موجب چاقی و بروز سده ها می شود. پس بهتر است باشکم خالی و یا باشکم پر حمام نگیرند.

در حمام لازم است از خوردن و آشامیدن احتراز کنند، چه این کار بعلت گشادگی رگها موجب سرعت نفوذ غذای هضم نگشته به دورترین نقطه اعضاء بدن میگردد.

زیاد در حمام ماندن، موجب ریختن فضولات در اعضاء ضعیف بدن و سبب سستی جسم، آسیب عصب، تحلیل حرارت غریزی و کم اشتهائی نسبت بطعام و باه می شود. بلکه بطور کلی حمام گرفتن موجب بروز همه این عوارض است.

فصل چهارم

در تدبیر خواب و بیداری.

بهترین موقع خواب، پس از گذشتن طعام از فم معده است. خواب باید بحدا اعتدال باشد، چه خواب معتدل به قوت طبیعی بدن

فرصت می‌دهد تا کارهایش را بانجام رساند، و موجب افزایش جواهر روح می‌گردد. باشکم گرسنه خوابیدن، قوت را از کار انداخته، بدن را لاغر می‌کند، بنابراین مضر است. (۱)

خواب‌روز، موجب بروز امراض رطوبیه و نوازل می‌گردد، و رنگ رخساره را فاسد می‌سازد (۲)

برپشت خوابیدن، سبب انتشار و میل فضولات براههای غیر طبیعی گشته، موجب بروز بیماریهای ردیه مانند کابوس و سکتِه می‌گردد. (۳)

۱- در خلاصه الحکمت در این باره مینویسد: «خواب بر گرسنگی مضر است بجهت آنکه مسقط قوت و لاغر کننده بدنست، زیرا که هرگاه معده خالی باشد از غذا، و حرارت متوجه باطن گردد در حالت دوم، غذائی نیابد که در آن تصرف نماید چون بیکار نمیتواند بود لابد تصرف در اخلاط و رطوبات بدنیہ مینماید بترقیق و تحلیل و اذابه و تبخیر و باعث سقوط قوت و لاغری بدن می‌گردد.»

۲- برای روشن شدن این قسمت باز به بیانی که صاحب خلاصه الحکمت در این مورد دارد می‌پردازیم. میگوید: «خواب در روز خصوصاً در زمستان و کسیکه عادی بدان نباشد باعث امراض رطوبیه و کثرت نوازل (مقصود از نوازل بعقیده قدما رطوبت هائست که از قسمتهای بالای بدن بپائین کشیده شده موجب بروز عوارضی می‌گردند) و کبرطحال و بخر (بدبوئی) دهان و اسقاط قوتهای نفسانی و بلادت ذهن و اسقاط شهوت طعام و حمیات و اورام و سایر امراض رطوبی و فساد رنگ روست.»

۳- باز در خلاصه الحکمت مینویسد: «خواب بر استلقا یعنی برپشت باعث امداد و کشش و سیلان فضول بر غیر مجاری خود و باعث حدوث امراض ردیه است بسبب صعود ابخره بدماغ مانند کابوس و صرع و سکتِه و نزله و سل و دفع ظهر و امثال اینها.»

اما بیداری زیاد سبب از بین رفتن رطوبات و خشکی بدن گشته، مانع گوارش و موجب فساد مزاج است. و اگر بسیار ادامه یابد بجنون میانجامد (۱)

فصل پنجم

در تدبیر بدن بحسب فصول .

در بهار، اول مبادرت بخون گرفتن و استعمال مسهل کند، و از چیز هائیکه مزاج را گرم و تر سازد پرهیزد .

در تابستان، سایه و مسکن و آرامش گیرند. غذا و مشروبات و ورزش را کم کند. و اغذیه و اشربه که حرارت خون را کاهش دهد (مطفیات) و قی بکار برد.

در پاییز، بایستی از خشک کنندگان (مجففات)، نزدیکی بزن، آب، خواب در مکان سرد، و گرمای ظهر، و سردی صبحها و شبها و خوردن میوه ها پرهیز نماید . و در ابتدای فصل باستفراغ کوشد، و چیز هائیکه مزاج را مختصری تر و گرم سازد بخورد .

اما در زمستان، از خون گرفتن (فصد) و قی دوری جوید . و در موارد حاجت اسهال روادارد و غذا را افزون کند. (۲)

۱- و باید دانست که یقظه بافراط یعنی بیداری باعث احتباس بدن و افناء رطوبات و منع استمراء و فساد مزاج است. و افراط در آن بنهایت موجب بیس دماغ بافناء احراق اخلاط و مورت جنون است . « (خلاصة الحکمت)

۲- جرجانی در کتاب الاغراض الطبیة ص ۲۱۹ در تدبیر فصلها مینویسد : «اما اندر فصلها، بهار مادتها که اندر زمستان در تن گرد آمده باشد و فسرده شده، پیش از آنکه بهواء تابستان گداخته و منبسط گردد کم باید کرد از دو وجه : یکی بقیه در پا و رقی صفحه بعد

بقیه پاورقی صفحه قبل

آنکه طعام کمتر و لطیف تر خورند، و معده را از طعام لطیف نیز پرهیز نکنند، و هر بامداد پیش از طعام اندکی ریاضت کنند، و از طعام گرم و تر چون رشته و تنماج (نوعی آش که از آرد میساخته اند) و گوشت بسیار، و از شراب و آن طعامهای تلخ و شور و تیز پرهیز کنند. دوم آنکه استفراغی کنند تا ماده کمتر شود. و اولیتر استفراغی اندر فصل بهار، استفراغ خون باشد. و اندر فصل تابستان، ریاضت و شراب و جماع کمتر باید کرد، و آسودن باید گزید، و شربت و غذا باید که میل به پختگی دارد. و کسانی که می توانند کرد قی باید کرد، چند بار. و مسهل قوی نباید خورد. و اگر ضرورت بود آب میوه ها و آب لبلاب و شراب بنفشه و شراب خیارچنبر و سفوف (داروهای کوفته و بشکل گرد درآمده) بنفشه کفایت بود. و اندر فصل خزان از گوشت صید و گوشت قدید و از جماع و از هر چه خشکی فزاید دور باید بود. و شبها بر امتلاء معده نباید نشست. و اندر گرماء نیمروز و خنکی بامداد خود را نگاه باید داشت. و اندر آب سرد نباید نشست. و اندر آخر فصل استفراغی باید کرد، به داروی مسهل. و تاتن از اخلاط که میوه خرفی تولید کرده باشد و جمع شده پاک شود. و قی باید کرد. و شراب کهن را همزوج باید کرد. و اندر فصل زمستان ریاضت بسیارتر، و غذا کمتر باید. و اگر زمستان طبع زمستانی ندارد، غذا با اندازه باید و ریاضت تمام. علی الجملة غذا اندر زمستان اسفید با (شوربای ساده یا با ماست) باید خورد، و قلیه خشک و کباب و مانند آن، همه با دارچینی و کروی (زیره رومی) و مانند آن، و شراب باید خورد. و هر که اندر زمستان بیمار شود، زودتر تدبیر استفراغ باید کرد. از بهر آنکه تا سبب قوی نبود اندر سرماء زمستان ماداتها حرکت نکنند و استفراغ اندر زمستان با سهال صوابتر از آنکه قی.»

فصل ششم

در تدبیر زن باردار و شیرده و اطفال .

زن باردار، از خون گرفتن و حجامت و اسهال وقی جز در موارد حاجت باید احتراز جوید (۱)، از ترس و بی‌تابی صداهای هولناک (استشمام) بوهای غذا پرهیز نماید . و بخوردن گل‌قند و سکنجبین بجهت تنقیه (پاک کردن) معده، و از بین بردن تمایل بخاک خواری ملزم گردد .

اما زن شیرده، از نزدیکی بشوهر پرهیزد، آرامش و سکون را لازم شمرد، چه اینها شیر را فاسد سازند (۲)

اما در تدبیر (۳) بچه و باعتدال نگاهداشتن اخلاقش . باید غضب، ترس یا غم یا بیداری بسیار بوی نرسانند . چه اینها نشاط طفل را گرفته، مانع رشد طبیعی اش میگردند .

۱- حکیم محمد اکبر معروف بحکیم ارزانی در مفرح القلوب که شرحی بر قانونچه است، مینویسد، «طبع حوامل (بارداران) باید که دایم مایل به لینت باشد، امانه بسیار که باعث ضعف گردد . پس اگر بمانند اسفید باجات دسمه و اغذیه مناسبه دیگر این امر حاصل گردد، فهو المراد . و اگر نه، شیرخشت و امثال آن با مغز فلوس خیارشیر و روغن بادام باید داد.»

۲- حکیم محمد حسین شیرازی در خلاصه الحکمت، بهترین غذا را برای زنان شیرده چنین توصیف و توصیه مینماید: «بهترین اغذیه گندم و برنج و ذرت و گوشت بره و بزغاله و ماهی تازه بی عفونت و بیصلا بت و ماش و امثال اینهاست.» سپس میافزاید «اورا امر بر ریاضت معتدله و استحمام ملایم و دلك مناسب نمایند. و مطلقاً تعبى، و همى و غمى با و نرسانند.» مدت شیردادن را موافق آیه کریمه «وحمله وفضاله ثلثون شهراً» یکسال و نه ماه دانسته است .

۳- مراد از تدبیر، تصرف در اسباب سته ضروریه است .

فصل هفتم

در تدبیر کودکان، جوانان، کهول و مشایخ .
مزاج کودکان، گرم و تراست . پس باید غذا و هر تدبیری که
برای آنها میشود سرد و خشک باشد .
مزاج جوانان، گرم و خشک است . پس باید غذا و جمیع تدابیری
که برای آنها میشود، سرد و تر باشد .
مزاج کهول، سرد و خشک است . پس بایستی غذا و جمیع تدابیر
آنها گرم و تر باشد .

اما مزاج مشایخ، مختلف است . در اعضای اصلیه مانند قلب
و جگر، سرد و خشک است . و رطوبتهای بلغمی لابلای اعضایشان جمع
میگردد . پس چون به اعراض ظاهری بنگریم . اگر مزاجشان سرد و
خشک باشد، لازم است غذا و تدابیرشان گرم و تر باشد . و اگر سرد و تر،
باید غذا و تدابیرشان گرم و خشک انتخاب گردد .

فصل هشتم

در درمان بیماران، و آن با استعمال دارو یا جراحی است .
استعمال دارو، گاهی از داخل است برای استفراغ یا
نگاهداری، و گاه از خارج است که یابدن را میکاهد، چون بکاربردن
داروهای تند . یا بریدن میافزاید، چون داروهائیکه گوشت را
میرویند، و یابدن را از خروج چیزی باز میدارد، و مزاج بدن را تغییر
میدهد . و این يك، بچکاندن (تقطیر)، مالیدن دارو (طلی)، یا گرم
نگاهداشتن با پارچه ستر (تکمید) و چیزهای شبیه بآنها صورت میگیرد .

اما جراحی، چون شکسته بندی (جبر)، شکافتن (بط)، و داغ کردن (کی) است.

در درمان بادارو، رعایت نوع بیماری، سبب آن، قوت و ضعف بیمار، مزاج پیدا شده در اثر بیماری، مزاج طبیعی، سن، عادت، شهر و جایگاه، اوقات علاج و وضع هوا، لازم است.

در بیماریهای عمومی پنج طریق رعایت میشود: یکی از آنها، انتخاب داروست که از نظر کیفیت بستگی به کیفیت بیماری دارد. و از لحاظ کمیت یا باید متناسب با کمیت بیماری باشد، یعنی هرگاه مرض بسیار گرم باشد سردی بسیار درمان شود. و یا متناسب با مزاج بدن، چنانکه اگر به محرور المزاجی حرارتی رسیده باشد، سزاوار چنانست که مزاج او را اندکی تبرید کنند (۱) و همچنین در ضد آن.

دوم، توافق با وقت و هوا و مکان است. در زمان گرما، هوا گرم و مکان گرم، مقتضی است بیشتر تبرید نمایند و بعکس.

سوم، وقت استعمال دارو متناسب با زمان شروع و ختم بیماری و یا قوت بیمار است. اگر قوی است، در استفراغ تأخیر روا ندارند. و اگر ضعیف است، صبر کنند تا قوت با خوراندن غذا باز گردد.

اما موافقت با وقت، در زمستان در نیمروز، و در تابستان بامدادان با استفراغ کوشند.

۱- محرور المزاج حرارت رسیده را بدانجهت تبرید اندک باید داد تا بمزاج اصلی بیمار که گرم است زیانی وارد نیاید. جز این اگر کنند عدول از مزاج طبیعی باز موجب بروز ناراحتیهای دیگر میشود.

چهارم، استعمال دارو موافق با عضو آسیب رسیده کنند.
چنانچه خراش قسمت فوقانی امعاء را، به شربت‌ها، و قسمت انتهائی
آنها را با تنقیه درمان نمایند.

اختیار بهترین دارو موافق با قوه بیماری وضعف آنست (۱)
درمان اعضای مخصوص را بچهار طریق توان کرد: یکی از
آنها، رعایت کردن مزاج است، چه اعضا مزاجهای مختلف دارند.
پس بایست هر کدام از آنها را بمزاج طبیعی شان برگرداند.
دوم، رعایت کردن سرشت عضو است. اگر عضو از حال
طبیعی برگشته، مانند ریه که متخلخل است دویه قوی استعمال نباید کرد.
اما اگر چون کلیه متصلب باشد، داروهای قوی استعمال مینمایند.
در اعضاء متوسط الحال مثل جگر، باید حد وسط را معمول
داشت.

سوم، رعایت کردن قوه عضو است. اگر عضو جزء اعضای
رئسه است، و نفع او چونان معده و حجاب حاجز عام است، و یا
عضوی لطیف (مثلا چشم) است، داروهاییکه موجب از بین رفتن
قوت است بکار نبرند.

چهارم، رعایت کردن محل عضو بر حسب دوری و نزدیکی، و

۱- مقصود این است که اگر قوت هاضمه خوب باشد و در بدن اخلاط تجمع
یافته باشند غذای کم و سبک چون سیوه صرف نماید، تا هم گرسنگی تسکین یافته و
هم تجمع اخلاط فزونی نیابد. اما اگر هاضمه ضعیف و معده خالی است. بغذای
کم حجم پر قوت، مانند تخم مرغ و شوربای گوشت تغذیه کنند، تا آنکه هضم غذا
دشووار نگردد.

بیش و کم نفع بردن از قوت دارو، مثلاً، مری چون دارو زود بیاو میرسد تغییر مزاجش آسان است. در صورتیکه ریتین چنین نیست (۱)

اما درباره اعضائیکه با اعضاء دیگر اتصال و مشارکت دارند. استفراغ ماده از عضو متصل و مشارک باید کرد. مثلاً اگر ماده در جانب مقعر کبد باشد، استفراغ مانند روده ها بمسهل، و اگر در جانب محدب باشد مانند کلیه ها، استفراغ به مدر کنند.

باید دانست هرگاه ماده در حال ریزش باشد، آنرا از جائیکه هست بجای دیگر هر چند دور باشد میکشاند. اگر ماده در عضوی بتازگی ایجاد شده باشد، آنرا از محل خود بجائی نزدیکتر میکشاند. چنانچه ماده زهدان را با حجامت (۲) بساقها کشند. و اگر کهنه باشد اقدام با سهال از خود عضو نمایند.

فصل نهم

در رگ زدن (فصد) و خون گرفتن (حجامت).

فصد، درمانی قوی است برای بدنهای دموی و پر خواران و پر آشامان.

رگهای مورد استفاده برای رگ زدن رگهای آرنج است (۳)

۱- مقصود اینست که دارو پس از تغییرات هضمی یریتین میرسد. در حالیکه بمری بدون تغییر و سرعت خواهد رسید.

۲- حجامت وارد آوردن خراشهایی به نقطه از پوست بدن، و مکیدن خون بوسیله آلتی مکنده از آن موضع است.

۳- قدما از شش ورید دست، به تفصیلی که در زیر خواهد آمد بعنوانین مختلف

بقیه در پا و رقی صفحه بعد

اما اگر علت در قسمت فوقانی بدن مثلاً سر باشد، رگ زدن از ورید قیفال زودتر فایده می‌دهد. و اگر علت در پائین بدن باشد، فصد باسلیق زودتر نتیجه بخش خواهد بود. اما خون گرفتن از اکحل تمام منافع دورگ را داراست.

اما نفع حجامت کم است. و آن خون مجاور را بعضو مسورد حجامت میکشد. و قویترین حجامت‌ها حجامت ساقهاست.

بقیه پاورقی صفحه قبل

رگ سیزده اند. و برای هر کدام فوائدی خاص قائل بوده اند. این شش ورید عبارتند از: قیفال - که یونانی بمعنی کناره هر چیز است، و چون این رگ در کناره آرنج است آنرا قیفال گفته اند.

اکحل - مشتق از کلمه کحلاوس یونانی، و بمعنی چیزی مرکب است. این رگ زیر قیفال و بالای باسلیق قرار گرفته و از آن دو ترکیب می‌یابد.

باسلیق - بمعنی عظم است. این ورید بزرگ از ابطی (زیر بغل) آمده و بارگی که از کتف می‌آید یکی میشود.

حبل الذراع - ورید باریکی در کنار انسی (مقصود کنار داخلی است) ساعداست.

ابطی - شعبه‌ئی از باسلیق است که در جانب وحشی (خارجی) مرفق است.

اسیلم - ورید بین دو انگشت حلقوی و کوچک دست است.

(نقل باختصار از خلاصة الحکمت)

فصل دهم

در بیان قی، اسهال و تنقیه.

قی، ممکن است با استعمال دارو کنند، که مضر و پر مخاطره است. و یا بوسیله طعام، و آن معده را پاک ساخته اعضاء مجاور آنرا سبک مینماید.

اما شرط استعمال اسهال اینست که قبلا ملینات (داروهای نرم کننده) بخورد، و پس از اسهال آرامش گیرند و بودارهایی که ضد قی است مثل به، پودنه (نعناع) و سیب بو کند و اگر اسهال فزونی یابد، چیزهای بندکننده بخورد. و اگر دارو خورد و عمل نکرد، بهتر آنست که طبیعت را بحرکت نیاورد. (یعنی بساخوردن مسهل دیگر با اسهال نکوشد) اگر بیماری خطرناکی روی نداده باشد. (۱) و اگر بروز کرده باشد، بهتر است به تنقیه مبادرت نمایند.

تنقیه، شکم و امعاء را از اخلاط پاک مینماید.

۱- مقصود از بیماری خطرناک در اینجا قولنج، سده و پیچش روده و جز اینهاست.

مقاله ششم

در بیماریهای سر، که شامل فصلی چند است .

فصل اول

در درد تمام سر (صداع) ، درد نیمه سر (شقیقه) و دوران سر
(دوار (۱)) .

این علت ها گاه از گرمی، و گاهی از سردی است .
گرمی آن به : خونی و صفراوی تقسیم میگردد .
علائم خونی (دموی) : سرخی رخسار و چشم، احساس گرمی
در بسودن، پری رگها، ستبری نبض و شیرینی دهان است. درمان آن:
رگ زدن (فصد)، خون گرفتن (حجامت) و استعمال داروهای سرد

۱- جرجانی درباره دوار و سدرمینویسد: «این هر دو علت را بیماری
سرگشتن و بزبان سمنانی سره کرده گویند و دوار علتی است که مردم را چنان
نماید که جهان گرداوم میگردد، و اگر بادخیز دیفتد. و سدر آنرا گویند که هرگاه که
مردم برپاخیزد چشم او تاریک شود و سراو بگردد و بیم باشد که بیفتد.»
(اغراض الطبیه)

(سردکننده) مثل آب عناب (۱) (شراب العناب (۲)) آلو، تمر هندی (۳)، شکر سفید، و غذا زرده تخم مرغ نیم برشت است.

علائم صفرای: زردی رنگ، تلخی دهان، شدت وجع، التهاب سرو صورت، تندی نبض و زردی ادرار است. علاج آن: اصلاح طبیعت با تمر هندی، آلو، عناب و سپستان (۴)،

۱- عناب-بضم عین وفتح نون مشدده والف و بامو حده: میوه درختی است شبیه بدریخت زیتون در بلندی، بهترین آن، رسیده آنست که پر گوشت و سرخ و تقریباً شبیه بخرماست با هسته باریک و بلند اما کوچکتر، بهترین آن جرجانی یا خطائی و نیپالی است. اخلاط غلیظ را میسراند، سینه را نرم میکند و بخروج ترشحات سینه کمک مینماید و نیز جزو مبردات است. (خلاصه از مخزن الادویه)

۲- شراب اسم اصطلاحی خمر است و نیز شراب را بر شربت معمولی، مطبوخ آب میوه ها، و یا ادویه رطبه و یا یابسه در آب پخته صاف کرده، با شیر نبات و یا قند و عسل و یا مانند آنها بقوام آورده اطلاق مینمایند. (مخزن الادویه)

۳- تمر هندی - میوه درختی است هندی که در غلافی است مانند باقلا اما از آن پهن تر است. در کجرات و نواحی اکبر آباد میروید. بهترین آن میوه رسیده آنست که شش ماه تا یک سال از چیدن آن گذشته باشد. خواص آن: مقوی قلب و معده، قابض شکم، مسکن قی صفرای و ضد تب است. آنرا در آب خیسانده، آبر را صاف کرده میخورانند. (نقل باختصار از مخزن الادویه)

۴- سپستان لغتی است فارسی عربی آنرا دبق و بهندی لسوره گویند. میوه خوشه مانند درختی است بطول ۹-۳ متر که در مناطق گرم مخصوصاً جنوب ایران میروید. مکیدن میوه آن نرم کننده سینه، مسکن سرفه و از بین برنده اورام حلق و گلو و برطرف کننده عطش است. آشامیدن آب آن از حدت صفر اکاسته، تب را فرو نشانده و گرمهای روده را سیراند.

(باختصار از مخزن الادویه)

ترنجبین (۱)، خیارچنبر (۲) و خنک کردن سر، آب برگ بید،
صندل (۳)، گلاب و کافور و بوئیدن گل سرخ و بنفشه . غذا: جو آب
(ماءالشعیر) است .

اما سردی (اگر علت سردی باشد) به : سوداوی و بلغمی
تقسیم میگردد .

علامتهای سوداوی: تیرگی رنگ، فرورفتن چشمها، سستی
نبض، سبزی ادرار و ترشی دهان است . درمان آن: اسهال طبیعت

۱- ترنجبین شبمی است شیرین و شفاف که چون خرده های نبات بر خار شتر
نشیند. و بیشتر در خراسان، ماوراءالنهر و بلاد گرجستان بهمرسد. خواص آن: بلین
طبع، مسهل صفر، محرک اخلاط و در تبهای گرم برای رفع عطش دهند. (مخزن الادویه)
۲- خیارچنبر- میوه درختی است که باندازه درخت گردواست . خود میوه
بکلفتی شست دست و بطول یک ذرع و زیاده است. در جوف آن پرده هائیکست که بر آنها
رطوبتهای سیاه رنگی چسبیده است که آنرا عسل خیارچنبر و پرده ها را فلوس آن نامند.
شیره سیاه رنگ که در فارسی بغلط مغز فلوس نامیده میشود قسمت داروئی میوه است.
خواص آن: بلین سینه و طبع، مسکن حدت خون، پاک کننده خون و از بین برنده اورام
گرم دهان و حلق و احشاء است. چون مسهلی سبک است به همه کس میتوان خوراند.
مقدار استعمال، از ۲۰-۵ مثقال است. (نقل باختصار از مخزن الادویه)

۳- صندل لغتی سریانی است که در فارسی بکار رفته و لباس فارسی پوشیده است.
چوب درختی معطر است که در هند و فرنگ روید در بلندی بدرخت گردکان رسد.
سه نوع سفید نباتی، زرد و سرخ تیره دارد . خواص: سفید آن، فرح و مقوی دل
و معده و در تبهای گرم و اورام صفاوی موثر است. طلای آن با گلاب و کمی
کافور بر پیشانی تسکین صدا ع میدهد. صاحب شفاء الاسقام استعمال صندل سفید
را در اسهال صفاوی و سرخ آنرا در اسهال دموی مؤثر دانسته است.

(مخزن الادویه)

با هلیله سیاه (۱) افیتمون (۲) و غاریقون (۳) است. غذا: شوربای
جوجه و پالوده ساخته شده از شکر و روغن.

علائم بلغمی: زیاد خوابیدن، سنگینی سر، شوری دهان،
سپیدی رنگ و ادرار و سستی و عریضی نبض است. درمان آن:
اسهال طبیعت است به حب صبر (۴) حب شبیار (۵) و غرغره با

۱- هلیله ثمری خوشه مانند است از درختی که در هندو کابل و چین میروید،
و سه نوع زرد (کابلی) سبز (چینی)، و سیاه (هندی) دارد. هلیله زیره از شکوفه
درخت بدست میآید. میوه معمولی باندازه مویز است و بهتر از همه نوع کجراتی
آنست. اثر آن: مقوی معده و دماغ، حافظ حواس، و نافع در صداع و مایخولیا و
وسواس است.

۲- افیتمون لغتی یونانی است که معنای جنون دارد. نباتی است سرخ رنگ
که در بهار میروید و چون عشقه بدور درخت و اشیاء می پیچد. برگ آن بسیار ریز
و تخم آن از خردل ریز تر و داروی مستعمله، مخلوطی از ایندوست. خواص: مسهل
سودا و بلغم و بازکننده سده هاست. در بیماریهای دماغی چون صرع، مایخولیا،
جنون، وسواس، فلج، لقوه، خدر و دردهای مفاصل مستعمل است.

۳- غاریقون بیخ پوسیده اشجار سالخورده است. شرط آن اینست که آنرا
بر سر پر ویزن موئی بمالند ذراتی که از آن میگذرد مورد استعمال است. خواص:
مسهل بلغم و سودا و صفر و ملطف اخلاط غلیظه و محلل نفخ سده هاست. همچنین
مدر ادرار و حیض و ضد سموم است. (مخزن الادویه)

۴- صبر لغتی عربی است، صمغ یا عصاره درختی است که در کنار قلزم و سرحد
حبشه و یمن میروید. رنگ آن زرد زعفرانی و گاهی سرخ است. معمولاً آنرا با صمغ
عربی مخلوط کرده بکار میبرند. خواص: مفتح سده ها، محلل ریاح احشاء و مسهل
قوی است. در امراض دماغی که با سده مشارکت داشته باشد نیز استعمال میشود.

۵- حب شبیار- ترکیبی است که علی بن عباس مجوسی اهوازی در کتاب
کامل الصناعه بیان نموده است، آنرا حب الصنوبر نیز میگویند. از پوست هلیله
کابلی، تربد (ریشه گیاهی است) سفید مجوف، برگ گل سرخ، مصطکی (صمغ
درختی است) و صبر سقوطری میساخته است. شب قبل از خواب میخورده اند،
به همین جهت آنرا شبیار خوانده اند. دفع بلغم معده میکند.

ایارج (۱)، ودر بینی چکاندن روغن کنجدی که در آن مرز نجوش (۲) جوشانده باشند، و بوئیدن مشک (۳) غذا: شوریای گنجشک .

فصل دوم

درسرام (۴) که ورم گرم سطح درونی سراسر است و به: دموی و صفراوی منقسم میگردد .

علائم دموی: قرمزی صورت، ستبری نبض، قرمزی ادرار و پریشانی عقل است . درمان آن: زدن رگ قیفال پیش از بروز بیماری، گرفتن خون از رگهای پیشانی پس از بروز کامل مرض، و نرم کردن طبیعت با آب آلو و عناب و ترنجبین و سپستان و اصل السوس (۵)

۱- ایارج عربی و ماخوذ از ایاره فارسی است- هر داروئی که جزء اعظم آن صبر باشد. (فرهنگ نفیسی)

۲- مرز نجوش معرب مرز نکوش فارسی است و عبری آنرا سرمق و عنقر و بهندی دونا و مروا گویند. برگ آن بلند و نبات آن از جمله ریاحین خوشبوست. خواص: مطبوخ آن مفتوح سده دماغ، رافع صداع بارد و رطب بلغمی و سوداوی و ریخی، و مالیخولیای مراقی و لقوه، و حابس زکام است. بوئیدن آن جهت تقویت دماغ و مستی شراب و منع خمار و تفتیح منخرین مفید است... (معزن الادویه)

۳- مشک نافع آهوی خاصی است که در تب و چین و خطا زندگی میکند. صاحب اختیارات بدیعی (حاج زین العطار) نوع خطائی آنرا خوشبوی تر و عزیز الوجود دانسته است و گوید بوی آن تا چهل سال بماند. درد اروهائی که جهت صداع میساخته اند، در ادویه چشمی، و در صرع و خفقان استعمال میشده است. مالیدن آنرا نیز در خدر، فلجها و بواسیر نافع میدانسته اند.

۴- سرام کلمه ایست فارسی که در عربی بکار رفته. بوعلی میگوید سام بمعنی تورم است و سرام تورم سر خواهد بود.

۵- اصل السوس- پیارسی ریشه مهک، با صفهائی آندو و بکرمانسی مده (بضم میم و دال) نامند. جهت خشونت سینه و قصبه و شش و حلق نیکو بود، تشنگی را بنشانند، عصاره وی وقتی که تر باشد در چشم کشند ناخنه ببرد، و جهت دشواری زادن، و حرقة البول و وجع عصب نافع بود. ربوی و طبیح وی، انواع سرفه را نافع بود. (نقل باختصار از اختیارات بدیعی)

و بنفشه است. غذا : جو آب با آب انار میخوش، شوربای عدس
پوست گرفته باروغن بادام.

علائم صفراوی : زردی رخسار، سیاهی زبان، تندی نبض،
آتش رنگ بودن ادرار (ناریة البول)، تب گرم، تشنگی، پریشانی
عقل (پراکندگی عقل)، بیخوابی شب و هذیان است. درمان آن :
مطبوخ جو آب با آلوی ترش، و در صورت اندک بهبودی تریدنان در
آب انار ترش و آبغوره بخوراند. و پس از آن شوربای اسفناج.

فصل سوم

در مالیخولیا (۱)

تقسیم میشود: بنوعی که از خلط سرد است، و نوعی که از خلط
گرم تولید میشود.

علائم نوعی که از خلط گرم است: قرمزی ادرار، تندی نبض و
شب بیداری. درمان آن: مالیدن روغن بنفشه و کدو و خشخاش با
شیرزن بسر، خوراندن جوشانده هلیله سیاه و افیمون و غاریقون و

۱- سید اسمعیل جرجانی در کتاب الاغراض الطبییه درباره مالیخولیا
مینویسد: «مالیخولیا علت سودائی است. و خداوند این علت همیشه بداندیش و
ترسان و اندوه مند باشد بی سببی ظاهر. و ماده علت یا بسیاری سوداء طبیعی باشد یا
سوداء سوخته باخون که اندر عروق دماغ باشد، از حرارتی قوی که بدماغ رسد
بسوزد و سودا گردد. چون حرارت آفتاب که بر سرتابد، یا حرارت تدبیر هاء
گرم کننده که مزاج جگر و دل را گرم کند. یا بیخوابی و اندیشه بسیار اندر کار هاء
مهم و علم هاء باریک. و گاه باشد که این ماده اندر نفس دماغ افتد، و گاه باشد که اندر
عضوی دیگر باشد، چون سپرز و عضله هاء شکم و رگ هاء ماساریقا و جگر و
دل و رحم.»

سقمونیاست . غذا: مزوره (۱) ماش باروغن بادام .

علائم نوعی که از خلط سرد باشد: آب آمدن از بینی، فزونی آب دهان، سبزی، ادرار، و سستی نبض. درمان آن: مالیدن آب بابونه (۲) و روغن آن، روغن بادام و شیرمیش بسر، و خوراندن جوشانده هلیله سیاه، اقیمون (۳) و غاریقون همراه با خیارچنبر و روغن کنجد است. غذا: شوربای جوجه .

فصل چهارم

در صرع (۱)

صرع، ورمی است که از سده ناتمام راههای دماغ و مجاری اعصاب آن پیدامیشود، و مانع روانی روح نفسانی میگردد. دو نوع بلغمی و سوداوی دارد .

- ۱- مزوره، غذائی است که بدون گوشت برای بیماران تهیه میکنند.
- ۲- بابونه یا بابونج گیاهی است با شاخه های سبز و نازک و باریک و ارتفاع یک متری بیشتر، برگ آن ریز و باریک و اندکی دراز. گل آن زرد و خوشبوی . قسمت دارویی، گل آنست. خواص: ملطف، محلل، سفتج و مقوی دماغ و اعصاب و باه، مدر عرق و شیر و بول و حیض. در امراض دماغی، دردهای گوش، یرقان، سینه درد، دردهای متعدد و رحم، اورام دیگر، سنگ مجاری ادرار، احتباس حیض و جز اینها بشکل غرغره، بخور و جوشانده استعمال میشده است.
- ۳- جرجانی در صفت مطبوخ اقیمون میگوید: «هلیله سیاه و اقیمون هر یکی ده درم سنگ، اسطوخودوس ده درم سنگ، بسفانج پنج درم سنگ، سناء سکی هفت درم سنگ بپزند چنانکه رسم است و بیالایند.»
- ۴- جرجانی صرع را چنین وصف میکند: «صرع علتی است که اندامهای مردم اندر آن حال که این علت بجنبند بر هیئت و حال خویش نماند. و اندامهای حس و حرکت بی نظام شود. و سبب آن سده باشد تا تمام، اندر منفذهای جزء مقدم دماغ، و تشنج بدان سبب کند. و اگر سده تمام بودی، سکت کرده و حس و حرکت جمله باطل شدی.»

علامتهای نوع بلغمی، سفیدی رنگ و چاقی است. درمان آن پاک کردن بدن به قویایا (۱) و اصطمحقون (۲) است. سزاوار است که در بینی بیمار گرد فاوانیا (۳) بدمند و غذا پرنده صحرائی دهند. اما علائم سوداوی: لاغری و تیرگی رنگ است. درمان آن مطبوخ ایتیمون (۴) و غاریقون و ایارج روفس (۵) و ایارج ارکاغانیس و غذا شوربای جوجه است.

۱- حبی است که مواد مؤثر آن مصطلی، افسنطین، صبر سقوطری و سقمونیاست. و در صفت آن گفته اند در سردرد که از بلغم بود سودمند بود. و خلطهای غلیظ لزج را از بدن پاک نماید.

۲- صبر سقوطری، پوست هلیله زرد، ایتیمون، غاریقون، حنظل و سقمونیا جزء اصلی این حب است.

۳- حاج زین العطار در اختیارات بدیعی فاوانیا را عود الصلیب دانسته اما صاحب مخزن الادویه میگوید گیاه نررا عود الصلیب و ماده آنرا فاوانیا گویند. دانه و برگ و ریشه آن در طب قدیم مستعمل بوده است. ریشه آنرا با ماء العسل در کبوس، جوشانده برگ و ریشه آنرا در اسهال، آشامیدن دانه های آن را با شراب در خونریزشهای رحمی بکار میبردند. و معتقد بوده اند که دمیدن گرد دانه های آن در بینی مصروعین و آویختن گردن بندی از دانه ها بگردن از حملات صرع جلوگیری مینماید.

۴- مطبوخ ایتیمون، جوشاندنی است که از ایتیمون و چند داروی دیگر سازند، و آنرا مدر سودا و نافع در صرع و مالیخولیا دانند.

۵- ایارج- هر داروی بلغمی که جزء اعظم آن صبر باشد - ایارج روفس ترکیبی از شحم حنظل، صبر سقوطری، سگبیخ، هلیله، غاریقون، اسطوخودوس و پاره دیگر از داروهاست. حاج زین العطار درباره آن سینه نویسد: «اخلاط بلغمی و سوداوی و داء الثعلب را عظیم نافع بود.» روفس حکیم Rufus طبیبی است که در قرن اول میلادی میزیسته و صاحب تألیفات متعددی بوده.

فصل پنجم

در بیان سکنه (۱)، که از پر شدن بطون دماغ از بلغم و جلوگیری از روان گشتن روح نفسانی عارض میشود (۲).

علائم آن: سستی بدن، از بین رفتن حواس پنجگانه و خرد بینی است.

درمان آن: زدن رگ قیفال با تنقیه با مواد تند (۳) و دمیدن کندش (۴) و خربق ابیض (۵) و سنبل و مشک و فلفل و شونیزتر (۶) در بینی است.

۱- سکنه تعطیل جمیع اعضاست از حس و حرکت ارادی.

۲- جرجانی اسباب سکنه را چنین بیان می کند: «سبب کلی سده تمام باشد که همه منفذها قوتها یکبار بسته شود. و سبب این سده ماده غلیظ و لزج باشد که دماغ را و منفذها را پر کند... و همه اجزاء دماغ بدان سبب بهم باز آید، و درهم نشینند، و منفذها بدان سبب بسته شود. و سکنه قوی را علاج نیست و سکنه ضعیف را دشوار است.»

۳- مواد تند مانند خردل - داروی اصلی این حقنه ها بیشتر تخم حنظل، قنطاریون، فرفیون و خربق است.

۴- کندش ریشه گیاهی است که خوردن آن خطرناک است. استعمال خارجی آن (بشکل مالش) سپرز را بگذازند. و بول و حیض براند. و سنگ مثانه را بریزاند. گرد آن را با عسل سرشته و فتیله سازند و بخود بر گیرند بچه بیرون آورد.

۵- خربق ریشه نیست که پوست آن مستعمل است. در فالج و صرع و درد مفاصل استعمال میشود. بمقنی بلغم و اخلاط سرد است. چون زن بخود بر گیرد حیض براند، و بچه بکشد. افراط استعمال آن خطرناک و گاهی مهلك است.

(نقل از اختیارات بدیعی)

۶- شونیز کلمه فارسی است آنرا سیاهدانه و عربی حبة السوداء گویند تخم نباتی است. مسخن و مجفف رطوبات، و منضج و مقطع اخلاط، مدر شیر و بول و حیض، و مسقط جنین زنده و مرده... است سوخته آن، جهت بواسیر خصوصاً که بارب مورد بنوشند بی عدیل. و بوئیدن خام آن، و یا در سرکه خیسانده آن، جهت سردرد مزمن و نزله و لقوه، بغایت مفید است. (نقل باختصار از مخزن الادویه)

فصل ششم

در بیان فلج، (۱) لقوه، (۲) رعشه (۳) و تشنج. (۴)

علل اینها، سستی و ضعف عصب در اثر رطوبتهای بلغمی یا سوء

مزاج سرد است.

۱- جرجانی فالج را چنین توصیف میکند: «فالج مطلق سستی عصبها و عضلها و اوتار عضلهاست، و باطل شدن حس و حرکتها آن. و از آنجا که لغت عرب است، فالج حال است که اندر یک نیمه چیز پدید آید و حال یک نیمه آن چیز مخالف حال دیگر نیمه شود. نام این علت از این معنی شکافته اند...»

۲- باز جرجانی در اغراض الطبیه در این باره گوید: «لقوه، علتی است که اندر عضلهای چشم و روی افتد. و چشم و ابرو و لب و پیشانی از نهاد طبیعت بر گردد. صاحب خلاصه الحکمت میگوید: «لقوه در اصطلاح اطباء مرضی است که در وجه بهمرسد، که منجذب میگردد، و بسبب آن شقی بسوی شقه دیگر انجذاب غیر طبیعی مییابد، که متغیر میگردد بان هیئت طبیعی. جودت التقای هر دو لب بنحوی زائل میگردد که (بیمار) نمیتواند چیزی را منضم نماید و بمکد و اخراج نماید، یا چراغی را بدم خاموش نماید. بعلت کجی صورت او را لقوه که بمعنی عقاب است گفته اند. تشنجاتی که موقتاً صورت را بجهتی میرانند نیز لقوه گفته اند.»

محمد زکریا در درمان لقوه فرموده است «طعام از وی باز گیرند، تا مزاج گرم شود و در گها خالی. پس روی بیخار آفتاب به دارند، که داروهای لطیف کننده در وی پخته باشد. و روغن قسطیاری و روغن سداب گرم کرده، اندر سر و صدغ او مالیدن سود دارد.» (نقل از اغراض الطبیه جرجانی)

۳- همو در بیان رعشه، مینویسد: «رعشه، علتی است که هرگاه مردم خواهد که حرکتی کند حرکتی دیگر نه با اختیار او با حرکت اختیاری آسپخته شود، و حرکت اختیاری ناقص آید. و اگر خواهد که عضوی را فرو آراساند، حرکتی نه با اختیار با سکون اختیاری بیامیزد و رعشه تولد کند.»

۴- جرجانی در اغراض الطبیه تشنج را بدین ترتیب سه نوع میداند: «تشنج سه نوع است. یکی، تشنج امتلائی است. که عصب و عضله عضوی پر شود، و کوتاه گردد، و بهم باز آید، و پهناء آن زیادت شود. دوم، تشنج خشک است. که عصبها و عضلها از رطوبت اصلی خالی گردد. و این پس از استفراقها و رنجهای ظاهر گردد. سیم، تشنج صرعی است. چنانکه در باب صرع یاد کرده آمده است.»

درمان آنها، به ایارج فیکرا (۱) و ایارج لوغاذیا (۲) و تریاق

فاروق (۳)، و معجون بلادراست (۴).

غذا شوربای گنجشک و شراب کهنه .

فصل هفتم

در زکام (۵)

- ۱- ایارج فیکرا سودمند بود جهت امراض سرد، و رطوبت معده، و درد مفاصل و قولنج، و قی بلغمی، و فالج و لقوه و استرخاو، و گرانی زبان. صفتش: ترکیبی است که مواد اصلی آن مصطکی، زعفران، سنبل الطیب، حب بلسان، اسارون، سلیخه، دارچینی، عود بلسان و صبر سقوطری است. (اختیارات بدیعی نسخه مترجم)
- ۲- ایارج لوغاذیا، بدن را پاک کند از فضلها، و اخلاط مختلف، و خلطهای لزج عفن محرق دفع کند. و این مسهل بی زحمت بود و سودمند فالج، رعشه، لقوه، تشنج و صرع، جذام، داء الفیل، بهق و برص است. ترکیب آن: از حنظل، اسقیل، غاریقون، سقمونیا، خربق سیاه، اشق، اسقوردیون، اف تیمون، کماذریوس، مقل ازرق و صبر سقوطری و چند داروی دیگر است. (اختیارات بدیعی)
- ۳- آنرا تریاق بزرگ خوانند و طبیعت آن گرم و خشک است. سودمند بود گزیدگی جانوران و مجموع زهرهای کشنده، عسر النفس، اوجاع مفاصل و در مجموع مر ضها که از سودا و بلغم بود. صفتش: بیش از پنجاه دارو در ترکیب آن بکار می رود که ذکر آنها مفید فایده‌تی نیست.
- ۴- معجون بلادرا جهت تقویت اعصاب، و استحکام دندان و لثه، و دفع جمیع امراض بارده رطبه مانند:
- فالج، لقوه، استرخا، رعشه و سکنه، و اوجاع مفاصل و اعصاب بکار میرفته است، (قرا بادین کبیر - اختیارات بدیعی)
- ۵- در کتاب الاغراض الطبییه مینویسد: «سبب از کام و نزل از دماغ است. لیکن طبیبان آنرا که به منفذ بینی فرود آید، و آواز بگرداند، زکام گویند. و آنرا که به حلق و سینه فرود آید، نزله گویند... و ماده نزله، بعضی گرم و رقیق باشد. و بعضی سرد و غلیظ. اما رقیق، بعضی تیز و تلخ باشد و بعضی ترش و غلیظ. و بعضی بقیه در پاورقی صفحه بعد

سیلان رطوبت، از بطن مقدم دماغ بسوراخهای بینی را ز کام گویند. اگر با سردرد، التهاب سر، و سرخی صورت همراه باشد. درمانش: زدن رنگ قیفال، و آشامیدن شراب بنفشه مخلوط باروغن بادام است. و اگر علائم گرمی با آن همراه نبوده، و بلغم غلیظ پخته زرد یاسفید خارج گردد. بیمار را بحال خود گذارند تا بهبودی یابد. و اگر ترشح سفید و رقیق باشد، سر را بهارچه های گرم بپوشانند و گیاههای خوشبو ببینند.

فصل هشتم

در چشم درد. (رمد) (۱)

اگر درد با سرخی چشم و صورت، و پری عروق همراه باشد.

بقیه پاورقی صفحه قبل

شور باشد. و بعضی طعمی ناخوش دارد و بعضی هیچ طعم ندارد. هرگاه که زود پخته نگردد، سبب بیماریها بسیار گردد. و بهر اندامی که فرود آید، آنجا علتی گردد. اگر چشم فرود آید، سبب بیماریها چشم باشد. و اگر بگوش فرود آید، سبب بیماریها گوش باشد. و اگر اندر بینی بماند، سبب بیماریها بینی باشد. و اگر بکام فرود آید، سبب بیماریها ملازه باشد. و اگر بحلق و حنجره فرود آید، سبب خناق باشد. و اگر بمعده فرود آید، سبب درد معده، وجوع الکلب و ذرب (تورم معده) وریشها باشد. و اگر به شش فرود آید، سبب سرفه، و ذات الریه، و سل باشد. و اگر به حجاب فرود آید، سبب ذات الجنب، و شوصه (مقصود از شوصه تورم Parietal Pleura است) باشد. و اگر برودها فرود آید، سبب سحج (زخم وسیع) وریش روده ها گردد...

۱- رمد بحقیقت آماس طبقه ملتحمه را گویند. لیکن از بهر آنکه آن آماس از درد و گرانی و ضربان و خلیدن خالی نباشد همه انواع درد چشم را رمد گویند. و ماده رمد یا خون باشد، یا صفرا یا سودا یا بلغم. یا ماده ای مرکب (اغراض الطبیبه و ذخیره خوارزمشاهی)

درمانش: زدن رنگ قیفال، خونگرفتن (حجامت) از گودی پشت گردن،
و اسهال طبیعت به طبیخ هلیله زرد، و میوه ها باخیار چنبر و شکر است.
و با گذاشتن آب سرد یا گلاب سرد چشم را خنک نگاه داشته، غذا
شوربای عدس و ماش و روغن بادام و نان و آبغوره و آب انار ترش
دهند.

و اگر قرمزی چشم و سرخی رخسار با آن همراه نباشد، و شبها
پلك چشمها بهم بچسبد، علاجش: خوردن حبش سیار و یارچ فیکرا و
هر روز حمام گرفتن است. و غذا زیرباج باروغن گل است. (۱)

فصل نهم

در ضعف بینائی (۲) و اشکریزش.

۱- قدسای برای درمان چشم دردها، داروهائی بکار میبردند، که برای نمونه
شیاف بریوما (که معنی لغوی آن بهبودی دریک روز است) را شرح میدهم.
ترکیب آن: مامیثا (نباتی است شبیه به خشخاش بحری) و انزروت (گنجیده
صمغی است) از هر یکی هشت درم، زعفران دودرم، کنیرایک درم، افیون نیمدرم
بآب باران بسرشند و شیاف کنند، و به سپیده خایه سرخ حل کنند، و اندر چشم
بچکانند. خواص: ماده را از چشم باز دارد، و ضربان ساکن کند، و سزاج چشم
باعتدال باز آورد. (کتاب الاغراض الطبیة)

۲- طبیبان قوه باصره را روح باصره نیز گویند. آنرا که روح باصره قوی
باشد، از دور و از نزدیک نیکو بیند. و اگر ضعیف باشد، از نزدیک تواند دید، و از
دور نتواند دید. و اگر روح باصره غلیظ باشد، اشخاص را بیند، و صورت و هیئت
روی نتواند دیدن. و اگر لطیف باشد، از نزدیک نیک بیند، و خط باریک نیک خواند
و از دور دشوار بیند. از بهر آنکه قوت روح لطیف است بسبب دوری پراکنده
شود. و اگر بسیار و غلیظ باشد، از دور بهتر بیند. از بهر آنکه بسبب دوری مسافت
بقوت حرکت لطیف شود. «

اغراض الطبیة جرجانی ص ۳۲۸

علاج ضعف بینائی، غذای لطیف و تقویت دماغ باعطرهای موافق، آشامیدن شراب کهنه، ترك روزه و نزدیک زن نرفتن است .
و علاج اشکریزش، غذای لطیف و کشیدن سائیده هلیله کابلی و توتیا (۱) در چشم است .

فصل دهم

در گوش درد، که تقسیم میشود به : گوش درد حاصله از غلبه خون، و ورم، و گوش دردی که از بروز باد و سده های مختلف حاصل میگردد .

اگر از غلبه خون باشد . علامتش : سرخی رنگ ، و ضربان دهانه گوش است .

علاج آن : زدن رگ قیفال، و اسهال طبیعت بآب میوجات، و هلیله زرد و خیارچنبر و شکر است . و چکاندن روغن بادام پخته در گلاب و سرکه در گوش . غذا : مزوره های آبغوره، و انار ترش، و ماش و عدس .

۱- کلمه توتیا، را معرب دود یای فارسی دانسته اند. حکیم میر محمد موسی در کتاب تحفه دونوع معدنی و مصنوعی برای آن یاد کرده است. صاحب مخزن الادویه دونوع سفید و زرد آنرا مصنوع از دود قلع و سرب و مس دانسته است . و مینویسد: بیشتر از دود معدن سرب کرمان هنگام گداختن بدست آورند. باز مینویسد توتیای اخضر، که توتیای هندی است ، از مس با زاج سفید بطریقه احتراق بعمل پیاورند .

خواص آن: مشهورترین دوی چشم در طب قدیم است . آنرا مقوی روح باصره، و حافظ صحت چشم، و مانع انحدار مسود (فروریختن مواد مولد بیماری) بسوی آن میدانسته اند . و در قرحه چشم، و بینی، و عانه . و مقعد ، و در سرطانهای بچرك نشسته بکار میبرده اند .

اما اگر از بند آمدن سده‌ها و بادها باشد . علامتش : بروز صدای گوش است . و درمانش ، تنقیه معده بحب شبیبار ، قی ، غرغره با یارچ فبقرا ، و در گوش چکاندن روغن کنجدی که در آن برگ مرز-نجوش (۱) و نرگس و بابونه (۲) و شبت (۳) جوشانیده باشند . غذا : اسفیدباجها (۴) با ادویه‌های معطره . (۵)

۱- مرزنجوش معرب مرزنگوش فارسی است . نبات آن از جمله ریاحین خوشبوست . آشامیدن مطبوخ آن مفتح سده دماغ ، رافع صداع و سالیخولیا و لقوه است . بوئیدن آن جهت تقویت دماغ ، مستی شراب ، منع خمار و تفتیح سده منخرین ، و سعو ط آن (در بینی چکاندن) جهت تنقیه بینی و لقوه و صرع ، و طلای آن (مالیدن) با خاند رحمام جهت سردرد ... و اکتحال آن (در چشم کشیدن) جهت ابتدای نزول آب در چشم و ضعف باصره . مؤثر و مفید است .
(نقل باختصار از مخزن الادویه)

۲- بابونه که بعربی آنرا بابونج گویند گیاهی است معطر ، با گل زرد و برگهای ریزه سفید ، در نواحی فارس خاصه در اطراف کازرون بفروانی میروید . خواص : گل آن ، ملطف ، محلل ، مفتح ، مقوی دماغ و اعصاب و مدر عرق و شیر و ادرار و حیض است . غرغره دم کرده آن در گلودرد و مضمضه آن در بیماریهای دهان مفید است . شستن چشم با آب مطبوخ آن ، درد چشم فرونشاند .
(مخزن الادویه)

۳- شبت که بفارسی شوت و شود نامیده میشود گیاهی است معروف و بهترین آن ، تازه خوشبوی شکفته آنست . خواص : محلل ، منضج ، مفتح سدد ، مسکن دردهای سر ، و مدر ادرار و حیض است . جوشانده برگ یادانه آن جهت امراض رحم ، و تحلیل روح کرده و مثانه و بیضه‌ها ، و چکاندن عصاره آن را ، در بیماریهای گوش مؤثر دانسته‌اند .
(نقل باختصار از مخزن الادویه)

۴- اسفیدباج شوربائی است ، که در آن چند چیز مثلا گوشت و پیاز و نخود پخته شود .

۵- مقصود از ادویه‌های معطر ، هل و میخک و دارچین و مانند اینهاست .

فصل یازدهم

در امراض بینی .

اگر درد بینی همراه با علائم غلبه خون باشد، علاجش: زدن رگ قیفال، سپس اسهال طبیعت به پخته میوجات (۱)، هلیله زرد، غاریقون و خیارچنبر و شکر است .

غذا، مزوره ماش و عدس پوست گرفته .

و اگر با علائم غلبه خون همراه نباشد، درمانش: اسهال طبیعت بحب ایارج، و غرغره سرکه و خردل، و استنشاق مشک آمیخته با شراب خوشبوست .

غذا، شوربا (زیر باج) . (۲)

اما درمان خون دماغ، (رعاف) (۳) رگ قیفال زدن، شربت غوره و ریواس با گلاب خوردن، و مالیدن محلول سرد کرده صندل و

۱- غرض از مطبوخ فواکه ترکیبی شبیه باین ترکیب است: آلوده دانه، سویز دانه کشیده و عناب و سپستان از هر کدام بیست تاسی دانه، گل بنفشه و گل سرخ و نیلوفر و اصل السوس و رضوض (کوبیده) و تخم کاسنی نیم کوبیده از هر یک ۳-۵ درهم، تمر هندی، خیارچنبر از هر کدام ۱۵-۷ درهم، ترنجبین ۲۰ درهم - جوشانده صاف کرده، استعمال نمایند.

۲- زیر باج یا زیر بار را مردم شوربا یا شوروا گویند که نوعی آتش ساده رقیق است، که در آن زیره بکار میرفته است.

۳- جرجانی در اغراض الطبیه در باره خون آمدن از بینی، مینویسد: «اسباب خون آمدن از بینی یا چنان باشد که خون اندر همه تن غالب شود و بجوشد و سررگی گشاده شود، یا خون اندر شریانها دماغ گرم شود و صداعی سخت تولد کند، و سر شریانها و رگها دیگر گشاده شود. و آنچه از شریانها گشاده شود علاج کمتر پذیرد. یا بحران بیماری حاره باشد، و بسیار باشد که بخاری گرم بدماغ بر آید، و رگها را گرم کند، و سررگی باریک گشاده شود و قطره قطره خون بچکد، و باز استند. و گاهی باشد که زخمی افتد بر سر، و رگها بطرقه (بترکد) و گشاده شود. »

گلاب بابر ف بناحیه کبد، و گذاشتن گلاب سرد کرده بابر ف روی سر
و چکاندن آب لسان الحمل (۱) و کافور دربینی است .
غذا، شوربای عدس .

فصل دوازدهم

در درد دندان و لثه . (۲)

اگر دموی یا صفرای باشد، علاجش : زدن رگ قیفال و
اسهال طبیعت به مطبوخ هلیله زرد و خیار چنبر است .
و اگر بلغمی یا سودای باشد، درمان آن : خوردن ایارج فیکرا

۱- لسان الحمل را بفارسی بارتنگ گویند دو نوع کبیر و صغیر دارد. برگ
آن سبز و پهن و دراز شبیه بزبان گوسفند است بهمین جهت آنرا لسان الحمل گفته اند.
گل آن زرد و دانه اش مدور و بنفش متمایل بسیاهی است. خواص: آب برگ این گیاه
از خونریزیهای مختلف جلوگیری سینماید. قطره آن در گوش و جمع و در درازین
میبرد، مضمضه جوشانده آن درد دندان را تسکین داده لثه را تقویت میکند.
(خلاصه از معزن الادویه)

۲- جرجانی مینویسد: « اسباب درد دندان انواع سوء المزاج است با
ساده و بی ماده، و درد که سبب آن سوء المزاج با ماده است، یا بسیاری ماده باشد.
یا بدی و تیزی یا غلیظی و بادناکی. و بسیار باشد، که اندر گوهر دندان و بیخ آن
کرم تولد کند، و نیز باشد که اندر تب حاده و محرقه سبب مشارکتی همه اندامها
درد دندان کند. و اینرا سبب غایت تیزی تب باشد. و سبب خورده شدن و شکستن
ماده تیز باشد که بدو فرو دآید، یا ترش گردد، و گاه باشد که سبب درد اندر گوهر
دندان باشد. و گاه باشد که اندر گوشت بن دندان باشد، و اندر عصبها و رگها که
بدندان پیوستست .

(اغراض الطبییه ص ۳۶۲)

و حب قوقایا، و مضمضه سرکه نیست که در آن حنظل (۱) و خردل (۲)
و عاقر قرحا (۳) پخته باشند .

خوراك: غذای لطیف .

فصل سیزدهم

در بیان اشکال تنفس و بلع، و تورم زبان کوچک (۴) که به: دُموی
و بلغمی تقسیم میگردد .

۱- حنظل را بفارسی کُوست (با کسر کاف و واو) و بکرمانی خرزهره گویند
و به خربزه روباه معروف است . خواص: محلل و مقطع درد مفاصل و اعصاب ،
شحموی مسهل بلغم غلیظ بود و قولنج ریجی بگشاید . برگ آن صرع و مالیخولیا
و وسواس و داء الثعلب و جذام را سود دهد . حنقه جوشانده ریشه آن در قولنج،
و بخور آن در بواسیر نافع بود . زن چون آنرا بخود گیرد بچه بیاندازد .

(اختیارات بدیمی نسخه مولف باختصار)

۲- خردل گیاهی است، برگ آن شبیه برگ ترب و کوچکتر از آن و اندک
تندبوی، ساق آن سریع و گل آن زرد و تخم آن مدور و سرخ و تندطعم، دو نوع
بری و بوستانی دارد . برگ آن پس از خشک کردن و کوبیدن زرد و بادیهنیت
و حدت باشد، و مستعمل همین است . خواص: جاذب اخلاط از عمق بدن، محلل
رطوبات دماغی و معدی، مفتح سدد و مدرفضلات امراض سرومعه و کید و طحال
است . در تزکیه حواس، ذکای ذهن، و تقویت اشتها و زیادتی آن، نیز مفید است
(نقل باختصار از مخزن الادویه)

۳- عاقر قرحا، نباتی است، که در مغرب هند میروید، در شاخ و برگ و گل
با جزئی اختلافی شبیه بیا بونه کبیر است .

قسمت مستعمل ریشه آنست . خواص: مفتح سدد، منقی فضول دماغی و
جالی بلاغم است . در لقوه، و فالج، و رعشه، و کزاز، و استرخا، و لکنت زبان،
و درد سین، و دندان، و مفاصل و عرق النساء بکار می رود . اسهال بلغم و ادرار
بول و حیض و نسیر و عرق نماید . (خلاصه از مخزن الادویه)

۴- جرجانی در کتاب الاغراض الطبیه در علاج ملازه و اسباب آن گوید :

بقیه در پاورقی صفحه بعد

علامتهای دموی: درد شدید حلق، تنگی نفس و تب سخت است.

درمان آن:

گرفتن مقدار کم خون بدفعات زیاد، تا قوت بدن کاهش نیابد.
سپس تنقیه با جوشانده میوجات، و برگ خطمی (۱)، و خیار چنبر،
و شکر سرخ، آماده پبائین بدن کشانده گردد. بعد از آن نرم کردن
طبیعت، و باز کردن حلق با آب عناب، مرکب بخیار چنبر و ترنجبین و
شکر. بیاشامد آب عنب الثعلب (۲) و خیار چنبر و غرغره کند با آب

بقیه پاورقی صفحه قبل

«ملازه لغت شهر من است (که البته مقصود گرگان است) و بتازی اللهاته گویند.
و بیماری آن آماسی باشد، که اندروی پدید آید، بسبب نزل که از دماغ بدو فرو د آید.
یا مسترخی گردد، و بر سر حنجره و حلق نشیند. و ماده آماس ملازه ماده آماس زفان
باشد و علامتها همان...»

۱- خطمی گیاهی است معروف، بهترین آن سبز کوهی آن بود. گل آن سفید
و سرخ و الوان مختلف دیگر است. بهترین همه سفید آنست. طبیعت آنرا شیخ الرئيس
گرم باعتدال دانسته است. تخم و ریشه آنرا، در قوت بمانند گل و از آن بسیار قویتر
گفته اند. خواص: محلل، منضج، رادع، سرخی و ملین است. اثر گل آن ضعیف تر از
تخم و برگ آنست. ضماد برگ آن، جهت اورام دماغ و بیخ گوش و تهیج و نفخه
اجفان، و التیام قروح، و تسکین وجع اورام و تحلیل آنها. و خنازیر، و منضج خراجات
و دسل، و ورم پستان، و مقعده، و جراحات و شکستگی اعضا، و درد مفاصل مفید
دانسته اند. تخم کوبیده آن جهت سنگ گرده، و لعاب خام آن باشکر نیم گرم کرده
جهت سرفه، و رفع نفث الدم بسبب قوه قابضه که دارد استعمال میکردند.

۲- عنب الثعلب را قنا و زبرق و ثلثان نیز گویند. فارسی آن روباه تبرک
(مخفف آن ربو تبرک) و سنگ انگور است. میوه درختی است که انواع مختلف دارد.
و بعضی از آن بسیار سمی است. قسمت مستعمل، دانه و برگ آنست. خواص: ضماد
برگ نرم سوده آن، جهت صداع مفید. و آشامیدن یکمقال ریشه آن با شراب، منوم
است. با آب و غرغره کردن، ورم زبان فرو نشاند، کشیدن عصاره آن، چشم را قوت
بخشد. و چون زن بر خود گیرد، قطع خون رفتن کند. آب وی آبیخته با اسفیداج
(سنگی است معدنی که آنرا سفیداب یزدی گویند، و در رنگ عمارات بکار برند.)
سوختگی ریش گشته را، خشک گرداند. و سرطان ریش شده، را ساکن نماید. و چون
ادمان کنند با صلاح آورد. (اقتباس از اختیارات بدیعی)

تخم گشنیز و قنبید و خیار چنبر و انجیر پخته شده، در لعاب تخم
بذر کتان و تخم خیری (۱) و تخم خطمی سفید.

غذا: جو آب با عدس پوست گرفته و خشخاش. و بیاشامد
آب هندوانه.

و اگر بلغمی باشد، علائمش: فراوانی و ریزش آب دهان و کمی
درد است.

درمان آن: غرغره با عسلی که در آن خردل پیامیزند. و تنقیه
قوی و اسهال طبیعت، بعد گشادن حلق با جوشانده هلیله زرد و سیاه و
مویز و خیار چنبر و شکر.

و اما لقمه های در گلو گیر کرده، اگر پیدا باشد، با کلبتین
مخصوص (پنسه های خاصی برای انجام اینکار داشته اند) آنرا برون
کشند. و اگر پیدا نباشد سر که تند را اندک اندک بخوراند تا پائین
رود. (۲)

۱- خیری از گلهای زینتی است، که به شب بوم معروف گشته است. خواص:
جوشانده گل آن، حیض براند. و ورم رحم را سود بخشد. و چون در آن نشینند، بچه
سرد و مشیمه بیرون آرد. و اگر بیاشامند بسقط بچه بود. قوت تخم آن با گل یکسان
و همانند است.

۲- جرجانی در ذخیره خوارزمشاهی، درباره طعمی که بگلو اندرماند.
مینویسد: چیزی که بحلق اندرماند اگر نرم باشد، چون نان و گوشت و استخوانی
که لغزنده باشد. دست برگردن و میان دو کتف باید زد تا فرو درود، یانه تدبیر
به قی باید کرد چنانکه ممکن شود. و اگر چیزی درشت باشد چون خار ماهی و
استخوان یا غیر آن، بنگرند اگر آن چیز را میتوان دید: جهد کنند بانبر یا غیر آن
آلتی دیگر بر آرند. و اگر فرو در شده باشد تدبیر بقیه کنند، بالعابها و حسوها
بقیه در پا و رقی صفحه بعد

بقیه پاورقی صفحه قبل

(غذائی شبیه بحریره) نرم دهند، تا آنرا بنرمی فرو لغزانند . واگر مدتی اندر آن موضع بماند، نه فرو شود و نه بر آید، هر روز یکدرم سبندان که بتازی الحرف گویند، کوفته با آب گرم بدهند . این تدبیری است، که آزموده است . و چیزی چنین که اندر مانده بوده است، بر آوردست . و اولیتر آن بود، که قی از پس آن کنند که معده از طعامی آشامیدنی پر کرده باشد ... و اگر انجیر خشک اندر رشته ببنند، و آن انجیر نیم خائیده کنند و فرو برند پس رشته را برکشند، آنرا بجنباند و بر آرد . و از بیرون ضمادها پزاننده بر نهند . تا آن موضع ریم کند، و خار و غیر آن، از موضع خویش جدا گردد . و ضمادی که از آرد جو و روغن زیت و آب نیم گرم سازند موافق باشد . (ذخیره خوارزمشاهی نسخه خطی شارح)

مقاله هفتم

در بیان بیماریهای اعضائی که از سینه تا پائین ناف اند . و آن
مشمول بر فصولی چند است .

فصل اول

در بیان سرفه ، که تقسیم میشود به: سرفه‌ئی که از تری پیدا
میشود . و سرفه‌ئی که از خشکی است .
اگر از تری باشد، علامتش آنست که: باتشنگی همراه نیست
و درمان آن خوردن مربای بنفشه (۱) است، با روغن دانه صنوبر
(چاغوزه) با روغن پسته و مالیدن روغن سوسن (۲) بحلق .

۱- بنفشه معرب آن بنفسج است . گیاهی است که بیشتر در کوههای نیپال
میروید . شاخه‌های باریک و برگهای باریک بلند دارد . از میان گیاه شاخه‌های
باریکی میروید، که بر سر هر شاخه گلی کوچک و خوشبو و بنفش رنگ است .
قسمت داروئی آن، همان گل آنست . خواص: بسهل صفرا برفق، خصوص
آنچه محتبس باشد در معده و امعاء، مسکن عطش و حدت خون، و جهت تبهای گرم
و خفقان و غش باجو آب و آلو. و برای تحلیل اورام، صداع، صرع، زکام،
سرفه، ذات‌الجنب و ذات‌الریه، دردشانه و سوزش ادرار و درد کلیه استعمال
میشود. (مخزن‌الادویه باختصار)

۲- سوسن دونوع بستانی و صحرائی دارد. و هر يك از آندو سفید و كبود
میباشد . خواص: در بیماریهای ریه، وجع طحال و كبد و رحم و بواسیر و خنازیر
استعمال میشود . رافع چرك زخماست. استعمال آن با عسل، در درمان قروح و
بیماریهای پوستی، و با سرکه و برگ بنگ و آرد گندم جهت تسکین اورام بیضه‌ها
و سوختگی‌ها بکار میرفته. آشامیدن روغن آن را در ایلاووس صفراوی، اسرأض
رحم و اخراج جنین مفید دانسته‌اند .

غذا: جوآب و مربای بنفشه و نبات . (طبرزد) (۱)
 و اگر از خشکی باشد، علامتش: تشنگی و احساس لذت از
 هوای سرد است . درمانش: جوشانده بنفشه و نیلوفر (۲) و دم الاخوین
 (۳) باخیارچنبر و شکر سرخ و بادام است .
 غذا: جوآبی است که از خشخاش سفید و شکر بگیرند، و موم
 مصفا و روغن بنفشه بر سینه بمالند .

فصل دوم

ذات الریه، و آن ورمی است که از پر شدن خون درش پیدا
 میشود. علائم آن: تب تند، تنگی شدید نفس بعد خفگی، و سرخی
 گونه هاست، که درست بدان ماند که آنها را باخون رنگ کرده اند (۴)

۱- طبرزد یا تبرزد، نبات وقتند سفید را گویند . و تبرزد از آن گویند که
 صلب و سخت است و با تبر آنرا خرد باید نمود .

۲- نیلوفر معرب کلمه نیلوفر پهل هندوی است . (نیل بمعنی آب و پهل ثمر)
 گل آن که در آبها و غدیرها روید قسمت مستعمل آنست . برک آن پهن و عریض ،
 و گل آن، برنگهای سفید و نیلی و سرخ و ارغوانی و بنفش و زرد ، از آب سر
 بیرون میزند . خواص: مقوی دل و دماغ و مسکن حرارت آنها و رافع تشنگی
 است . بوئیدن گل آن مقوی دل و دماغ، منوم و مسکن صداع است . آشامیدن
 گل آن و بدستور بیخ آن، حابس اسهال مزمن، قرحه اسعاع، سیلان منی و مانع
 احتلام است . (مخزن الادویه)

۳- دم الاخوین را بفارسی خون سیاهوشان گویند . صمغی گیاهی است ،
 قرمز متمایل به بنفش . خواص: آشامیدن آن جهت قطع و حبس خون از جمیع
 اعضای باطنی، التهام قروح و الزاق آنها (جوش خوردن) رادع سیلان
 فضول، و تبرید بعد و تقویت آن، مستعمل و برای زوال حرارت کبد مفید است .
 ۴- جرجانی علائم ذات الریه را در کتاب الاغراض الطبییه چنین بر می شمرد:
 «علامت کلی ذات الریه تب است بحسب ماده، و تنگی نفس، و گرانی سینه ، و تمدد
 بقیه در پا و رقی صفحه بعد

درمانش: زدن رگ با سلیق و گرفتن خون زیادتاً حرارت فرو نشیند، و آشامیدن کشکاب بالعاب تخم بذرکتان و روغن بادام. غذا، مزوره، اسفناج باروغن بادام و ادویه، سردکننده. صندل و گل سرخ و کافور، که در گلاب سرد کرده بایخ زده باشند، نیز بسینه بمالند.

فصل سوم

در بیان سل، (۱) وذات الجنب. (۲)

بقیه پاورقی صفحه قبل

باندازه کمی و بیشی باده، و درد اندر میان سینه و دو کتف بیرون میدهد. و ضربان اندر زیر کتف یا اندر تر قوه، یا اندر پستان یا اندر هر سه جا. و همیشه رطوبت غلیظ و لزج بر زفان پدید میآید. و سرخ شدن رخسار مقدار یک درم بزرگ علامت خاصه این علت است. خاصه اندر تب. و حرکتهای چشم آهسته تر و گرا نتر از حرکتهای عادی گردد. و رگهای چشم اندر بیشتر وقتها محتلی نماید بسبب بسیاری بخار. و نبض موجی باشد یا عظیم و متواتر. و اگر ذات الریه صلب گردد، تنگی نفس زیادتاً گردد. و سرفه خشک و متواتر باشد، و حرارت کمتر. و اگر باده رطوبت رقیق باشد، نفس تنگ باشد، و آب دهان بسیار. و رخسار اندر تب سرخ نباشد. و اندر سینه حرارت نباشد. و اگر بتحلیل دفع خواهد شد، سرفه اندک رطوبت برآید. و اگر ریم خواهد کرد، تب لازم باشد. و اندر معالیه شش درد و تمدد باشد. و اگر ذات الجنب ذات الریه گردد، تنگی نفس کمتر شود. و پهلو خلیدن گیرد.

۱- ریش گشتن شش را سل گویند و کسانی باشند که اگر چه اندر شش ایشان زخم نباشد، لیکن بسبب آنکه پیوسته رطوبتی لزج از سر ایشان بر شش فرود میاید، و سرفه و ضیق النفس تولد میکند، حال ایشان همچون حال مسلولان باشد. و اگر چه این علت «ربو» ست خداوندان این علت را مسلولان گویند. (اغراض الطبیه ص ۳۸۸)

۲- ذات الجنب، آسای است، گرم و دردناک اندر حجاب و آنچه اندر عضلها و سینه باشد، خاصه اندر عضلها اندرونین آنرا «شوصه» گویند و آنچه اندر غشای باشد که زاندرون بدان پوشیده است، آنرا «برسام» گویند. یعنی اماس اندر برو سینه.

این سینا سرسام و برسام را دو کلمه مرکب فارسی دانسته و میگوید سام بمعنی تورم است. پس بمعنای سرسام تورم سر و برسام تورم سینه است.

سل، زخمی است درشش و سینه، همراه باتب دق . درمان آن شیرزن و قرص کافور، (۱) و کوشش در امساک طبیعت کردن است . غذا: جوجه کباب و خرچنگ .

اما ذات الجنب، تورم پرده ریه و عضلات آنست . که لازمه آن تنگی نفس میباشد. درمانش: رگ باسلیق زدن، و خون بسیار گرفتن، و اسهال طبیعت است بآب آلوی شیرین و عناب و بنفشه . غذا: جو آب و خشخاش است .

فصل چهارم

درربو (۲) (بفتح اول بـ و زن دلو) : و آن نفس تنگی است، که هنگام راه رفتن و حرکات دیگر عارض میگردد . سبب آن جمعه شدن

۱- کافور، صغ درختی عظیم است که در مناطق حاره میروید، چوب آن سفید و سست بوده، و کافور از آن میچکد . یا بعبقیده بعضی چون شبم بر ساقهای آن مینشیند . خواص: مفرح و مقوی دماغ و قلب و در حمیات عنیفه و ذات الجنب و قرحه ریه و سل و اسهال حاره استعمال میشود . دافع تشنگی و التهاب جگر و گرده و حرقة البول است . مالیدن آن با گلاب و صندل سفید و گل فارسی بر پیشانی، مسکن صداع حار و مقوی حواس و اعضای دماغی است . مالیدن مخلوطی از آن، با آب برگ گشنیز تازه و یا برگ آس، یا برگ لسان الحمل بر پیشانی، در سردردهای شدید صفاوی و رعاف مفید است . چکاندن مخلوطی از آن با آب گشنیز در چشم، از ریختن دانه آبله بچشم جلوگیری مینماید . (نقل باختصار از مخزن الادویه)

۲- در حاشیه کتاب چاپی (چاپ محمدصادق گلپایگانی ۱۳۰۴ هجری قمری) که یکی از مآخذ ترجمه این کتاب است . حسن بن محمد بن علی طبیب استرآبادی مینویسد: « علت بیماری رطوبتهای لزج بلغمی است » و علائم بیماری را شنیدن صدای غیر طبیعی سینه، و سرفه و خروج خلط و درمان آنرا، اسهال طبیعت و استفراغ دانسته است .

جرجانی، راجع به ربو مینویسد: « و ربو، بیماری است که دم زدن آسوده همچون دم زدن کسی شود که دویده بود . و سبب آن هم بدشواری گذر یافتن مواد دم زدن باشد » .

رطوبتهای لزج در نایچه (قصبه الریه) است .

درمانش : جوشانده زوفا (۱) و ایسارج فیکرا، و قی پس از خوردن خردل، عسل و ترب و سکنجبین است . غذا: جو آب (۲) با شکر .

فصل پنجم

در بیان خفقان ، (زدن و جهش دل) (۳) و آن اگر بـاعـلائـم گرمی همراه باشد . درمانش : زدن رگ با سلیق چپ، و خوردن

۱- زوفا، گیاهی است که به برگ حنای مکی ماند و جبلی بود و بستانی بود. بهترین آن بود که از کوه بیت المقدس خیزد . و آن مشهور بود بزوفای مصری . بخار طبعی وی، چون بانجیر بود ، جهت دوا ی گوش نافع بود . و چون با سرکه بپزند، و بدان مضمضه کنند، درد دندان ساکن گرداند. و چون بانجیر و سداب و عسل بپزند و بیاشامند، نافع بود جهت ورم شش گرم و ربو و سرفه کهن. و چون با شراب بیاشامند، چند روز متواتر، استسقا و گزیدگی جانوران را نافع بود .
(نقل باختصار از اختیارات بدیعی)

۲- جو آب، پارسی ماء الشعیر است . و فعل وی مانند کشك الشعیر بود که آنرا شیر جو گویند .

دوائیست سرد و مرطب، وحدت اخلاط بشکند، و بول براند، و تبهای حاره را نافع بود. وی جگر گرم را نافع بود. و خونی معتدل صالح از وی متولد شود . و تشنگی بنشانند و از سعه و معاء زود بگذرد . و اخلاط سوخته باوی مستفرغ شود .
(نقل باختصار از اختیارات بدیعی)

۳- جرجانی در کتاب الاغراض الطبییه مینویسد : «خفقان، علتی است که از انواع سوء المزاج خیزد. و هر گاه که اسباب خفقان قوی گردد، غشی آرد . و بعضی عوام علت ربو و ضیق النفس را خفقان گویند . و فرق آنست که ربو، دم زدنی است کو تاه بشتاب، چون دم زدن کسی که دویده باشد . و خفقان طپیدن دل است، طپیدنی که باختلاج ماند . و بسیار باشد که سبب خفقان لطافت حس دل باشد . و این چنان بود که بی سببی قوی پدید آید، و بی علاجی قوی زائل شود .»

قرصهای کافور (۱) با آب اترج (۲) است. و پس از فرونشستن حرارت، خوردن مربای هلیله کابلی که با عسل پرورده باشند. غذا: جوجه با چاشنی آبغوره، و شوربا.

و اگر با علائم سردی همراه باشد. علاجش: داروی مفرح، چون آب بادرنجبویه (۳) و آشامیدن شربت سوسن، و شراب ریحانی (۴) است. غذا: شوربای جوجه.

۱- ساختن قرص کافور- کافور و طباشیر و گل سرخ و نیلوفر از هر یکی سه درم، تخم خرفه و تخم خیار و تخم خیار بادرنگ و تخم کدو و تخم کوك و تخم کسنه و تخم خشخاش از هر یکی دودرم، صندل سپید سوده چهار درم، سرطان نهری بریان کرده سه درم سنگ، رب السوسن یک درم، گشنیز خشک یک درم، کافور و زعفران از هر یکی دودانگ، ترانگبین ده درم، بلعاب اسپغول پسرشند و اقراص کنند. (الاعراض الطبیه)

۲- اترج که کوچک آنرا بفارسی ترنج و بزرگ آنرا بالنک گویند، جزو مرکبات است. تمام اجزای آن، در طب مستعمل است. اما مقصود از اترج سیوه آنست که پوست و آب آن هر دو مورد استعمال دارد. خواص: ملطف و قابض و صاف کننده روح طبیعی و خون از صفرا، و مسکن قی صفراوی است. و حرارت احشاء و تشنگی، فرونشاند. و اسهال صفراوی را بهبودی بخشد. پوست زرد آن مقوی قلب و دماغ و کبد و معده و احشاء، و از بین برنده تهوع و استفراغ است.

۳- بادرنجبویه عرب بادرنگبویه فارسی است. بعربی آنرا مفرح القلوب گویند. نباتی است معطر بدر ازای یک زراع، دو نوع دارد. یکی صغیر که بهار سبز میشود، و تکثیر آن بوسیله تخم است، و جزء سبزیهای خوراکی است. نوع دوم، بوسیله ریشه افزایش می یابد. خواص: استنشاق و خوردن آن، مقوی دل و دماغ و حواس و حافظه و ذکاء و معده و جگر، مفرح و مفتاح سده دماغی، و ملطف و دافع کابوس، جهت وحشت سوداوی، خفقان، غشی، فواق و تحلیل سودا، و امراض بلغمی نافع است. خائیدن برگ آن، جهت ازاله بوی شراب، و بدبوئی دهان بسیار موثر است. (نقل باختصار از مخزن الادویه)

۴- شراب ریحانی شربت معتدل القوام، روشن، سرخ رنگ و خوشمزه نیست که نه تازه باشد و نه کهنه و اندکی بشیرینی زند.

و اگر ضعفی در فم معده باشد، قرصهای افسنتین (۱) و شراب افسنتین بخورند. و اگر خفقان بعد از بیماری. یا استفراغ قوی، و یا پس از جماع زیاد بروز کرده باشد. علاجش: غذای لطیف است.

فصل ششم

در خونریزش از دهان. (نفث الدم) (۲)

درمانش: رگ باسلیق زدن، و خوردن قرصهای کهر با (۳)
با آب برگ لسان الحمل و خرفه، (۴) و آشامیدن گل ارمنی مخلوط

۱- افسنتین، لغتی یونانی است. بفارسی آنرا سروه گویند. گیاهی است شبیه بیابونه. خواص: مفتاح، ملطف، مشهی، قابض و تلخ، مسهل صفرا و سایر اخلاط صفراوی مجتمع در معده است. منقعی عروق سینه و شش و مسهل سوداست. مدر بول و حیض و شیر و عرق، و دافع اقسام کرمهاست. جوشانده آن، به تنهایی یا با غسل، درلقوه، فالج، استرخا، رعشه، صرع و سکتة مستعمل است. همچنین برای برانگیختن اشتهای طعام عجیب الفعل است.

۲- ابن سینا، در جائیکه از نفث الدم سخن میراند، در انواع خونریزش از راه دهان میگوید: خونیکه با آب دهان بیرون آید از اجزاء دهان است. و اگر با «اخ» خارج شود، از ناحیه حلق. و اگر با سرفه سبک بیرون شود، از قصبة الریه است. و اگر باقی خارج گردد، از سری و فم معده و کبد است. و اگر با سرفه شدید همراه باشد، از سینه و ریه. (الدم قد یخرج تنفلاً فیکون من اجزاء الفم و قد یخرج تنفخاً فیکون من ناحیه الحلق و قد یخرج تنفخاً فیکون من القصبة و قد یخرج قیئاً فیکون من المری و فم المعده و من الکبد و قد یخرج سعالاً فیکون من نواحی الصدر و الریه).

۳- قرص کهر با- نسخه دار الشفاء: مروارید ناسفته و پسد سوخته و کهر باء سوخته سادج شسته و دغ و گشنیز بریان کرده و صمغ عربی و سماق بریان کرده از هر کدام ۶ مثقال کوفته و بیخته با آب لسان الحمل یا آب جلنا بر سرشند و قرص سازند. شربتیکه مثقال است و قوتش تا شش ماه باقیست. خاصیت وی، آنست که رفتن خون از شکم باز دارد. (نقل باختصار از اختیارات بدیعی)

۴- خرفه را فروغ نیز گویند بعربی بقلة الحمقا و بیارسی آنرا پرک و در شیر با زیره پن گویند. صفرا بشکند، قی باز دارد. چون در فم در آب بیاشامند، منع نزف الدم کند. آب وی چون بیاشامند، کرم بکشد. و گزیدگی را سود دارد. عصاره آن، جهت نفث الدم و معده و جگر سود دارد. (اختیارات بدیعی)

بسا سرکه که در آب سرد حل شود . و آغشتن سینه بساکندر (۱) و دم‌الاکوین و اقاکیا (۲) و روغن بادام .

غذا: مزوری که از عدس و آبغوره و آب سماق تهیه شود . و گل ارمنی و طباشیر (۳) بعنوان تنقل بخورد .

فصل هفتم

درضعف معده، و آن ممکن است از سوء مزاج سرد، و یا از جمع شدن بلغم در معده بروز نماید .

اگر از سوء مزاج سرد باشد (۴) ، درمانش : بداروهای گرم باید

۱- کندر کلمه ئی فارسی است. عبری آن را البان گویند. صمغ خاری است که بیشتر در عمان روید. برای قوت حافظه نیکو بود. خون بیند. هضم طعام کند . بادهای بشکند. وقتی به بندد. شیخ وی را سقّی روح و دل و دماغ دانسته است . خائیدن وی لثه را سودمند بود . (اختیارات بدیعی)

۲- اقاکیا، عصاره خاری است بنام قرط که در مصر روید. منفعت وی آنست که چون بخود بر گیرند قطع خون رفتن کند و چون بیاشامند جهت سحج (خراش) نافع بود. و اسهال دسوی و استرخامقعد و رحم را سود دارد. و شکم بیند. (اختیارات بدیعی)

۳- طباشیر، عصاره برون جسته از نی مخصوصی است که در هند روید. نیکوترین آن سفیدوی بود. خواص: قوت معده دهد، سوختگی آتش را سود دهد، شکم بیند، تبهای حاره و تشنگی را سود دهد. وقتی که از سراره صفرا بود، باز دارد. و گرمی جگر بشانند. جهت زخم دهان کودک سودمند است. بواسیر را نافع بود. مفرح و مقوی دل بود. باز عفوان مقوی و مفرح قلب بود.

(باختصار از اختیارات بدیعی)

۴- جرجانی در ذخیره خوارزمشاهی در باب «اندر ضعف معده که از سوء المزاج سرد خشک خیزد.» مینویسد: «خداوند این علت هر روز لاغرتر میشود و دهان خشک باشد، و آب کمتر خواهد. و آروغ ترش بر آرد، و طعام بد گوارد.» صاحب هدایة المتعلمین مینویسد: «و اگر این سوء المزاج سرد بود، نشان وی آن بقیه در پاورقی صفحه بعد

کرد. با استعمال زنجبیل (۱) و دارفلفل (۲) و نانخواه (۳) و مصطکی رومی، از هر یک پنج درم، که با عسل پاک کرده بیامیزند.

غذا : شوربائی که در آن فلفل و دارچین ریخته باشند .

اما اگر از جمع شدن بلغم باشد، درمانش: قی بعد از طعام است. باین ترتیب که سکنجبینی که در آن ترب و خردل آمیخته باشد خورده، پس از آن آب عصاره برگ ترب بیاشامد، و ساعتی صبر نماید تا طعام حل شده، و بلغم از میان برود. سپس روی آن چندین مرتبه آب گرم زیاد بیاشامد، تا قی کند.

بقیه پاورقی صفحه قبل

بود که خشکی اندکی بود. و مزه دهان ترش بود. و اگر آروغ برآید، ترش برآید. و اگر طعام خورد، نگوارد. و باد و قراقراف کند بشکم. و شهوت طعام بیفزاید. اگر سوء المزاج بی مایه بود، علاج وی آن بود. که هر روزی یک درم سنگ تریاق فاروق بخورد با شراب کهن... و اگر این سوء المزاج با مایه بود شکم پاک باید کردن بقی. چنانکه یاد کردم بیاب داء الثعلب. و باز حب اصطم حقیقون خورد. یا حب مصطکی و سیر. و یا حب افایه و نسخت این چیزها»

۱- ریشه گیاهی است، که در هند روید. و درمازندان نیز به هم میرسد. بهترین آن، بیخ بی ریشه سفید آنست که خشک باشد. خواص: مقوی قوت حافظه و هاضمه و معده و کبد. مفتح سده جگر. مبهی و محلل ریا ح غلیظه معده و امعاء، و مقطع بلاغم و رطوبات غلیظه چسبیده بسطح معده و امعاء و غیرها، و مخفف آنها. ملین طبع، و مخرج خلط غلیظ و رطوبات دماغی و حلق و پرودت اعصاب. برای فالج و کرم معده و یرقان سدی، و تقطیر البول حادث از پرودت و ضعف آلات بول... نافع و مستعمل است. (نقل از مخزن الادویه باختصار)

۲- دارفلفل را بفارسی فلفل دراز و بهندی پپیل گویند ثمر درختی است که در هندوستان میروید. خواص: محلل مواد بارده، و ریا ح، نفخ، سده جگر و سپرز، و هاضم طعام. مقوی معده و رافع قی، و خوشبو کننده دهان و رحم. و مسخن احشاء و محرك باه. و زیاد کننده سنی. و مدر بول و حیض و مسقط جنین است. جهت فالج و صرع و سرفه بارده و رطوبی، و نفقرس و عرق النساء نیز مستعمل است. (مخزن الادویه)

۳- نانخواه کلمه ایست فارسی، آنرا زنیان نیز میگویند. عربی آن کمون سلوکی بقیه در پاورقی صفحه بعد

فصل هشتم

در بیان دل غشه. (غشی) ، و آن ممکن است : بعد، یا قبل از غذا عارض گردد. اگر بعد از غذا باشد، علاجش : کم کردن غذاست . و چون معده سرد باشد، شربت می به. (۱) و اگر گرم است، رب به دادن. اما اگر قبل از غذا باشد، درمانش : به ترب و آب عسل قی آوردن، و رب انار نعنادر دادن است .

فصل نهم

در بیان مغص (۲) (پیچش شکم) . علتش : رطوبتی است که

بقیه پاورقی صفحه قبل

است. دانه ئیست ریز باطعم و بوی تند. بهترین آن زردسایل بسرخی است. خواص : باقوت بجففه و تریاقیه و سلینه و محلل ریاح اعضاء الراس. آشایدن آن جهت فالج و رعشه و استرخا، و مطبوخ آن در چشم جهت آنچه از چرك و غیر آن انجماد یافته باشد. و در گوش جهت ثقل سامعه مفید است. جهت فواق و قی و غثیان و جشا و آروغ بدبو و تخمه و ریاح و قراقر و هضم طعام و... استعمال میگردد. (مخزن الادویه)

۱- شراب سی به چنین تهیه میشود: آب به ترش و شیرین ده رطل، شراب کهن خوشبوی پنج رطل، ثفل به رادر شراب خیسانده یک شبانه روز، و بعد از آن بجوشانند و بپالایند. و باز بر سر آب به کنند، و با هم بجوشانند تا به نیمه آید. و فرو گیرند و بپالایند و باز بر آتش نهند. و عسل یاقند آنچه خواهند دورطل و نیم در آن اندازند. و داروها: زنجبیل، هل، قرنفل، مصطکی و عود ازهریک نیمدرم، زعفران ریشه و مشک ازهریک دانگی در سره بسته اگر خواهند در آن اندازند، و بجوشانند. و زمان سره دارورا میمالند تا تمام شود. سپس فرو گیرند و در ظرف کنند. (اختیارات بدیعی نسخه مترجم)

۲- در هداية المتعلمین مینویسد: مغص بیماری بود که شکم درد کند بجای ناف و زیر ناف. و من باب معده یاد کردم، و اینجا نیز اندکی یاد کنم. بدانکه مغص یا از بادی غلیظ بود، که سررود کانیها را بپتنجاند و معده را. یا از خلطی لذاع بود، که بشک تجدد معده را ورود کانیها را. و بود که بلغم لزج بود. و نشان آنکه باد بود، آن بود بقیه در پاورقی صفحه بعد

حرارت (۱) بعلت غلظتش قادر بتحلیل آن نباشد. و از آن باد و قرقر شکم بوجود آید. در مانش: آنست که جوارش کمونی (۲) و شراب ریحانی مسزوج به آبی که در آن رازیانه جوشانده باشند بدهند. و شکم را بپارچه گرم بسته، و با آروغ زدن، و خائیدن کندر، زیره و برگ سداب، بخروج باد کمک دهند.

فصل دهم

در بیان فواق، (۳) و آن بهم آمدن و انقباض اجزاء معده است برای خارج کردن چیز مزاحم، و چون دفع نشود فواق پیدا گردد. یا از

بقیه پاورقی صفحه قبل

که، چون بمالد بانگ کند. و علاج وی به تخم هاء بادشکن بود، چون زیره و کرویا و تخم سداب، و برگ وی و نان خواه و حب الغار و آن معجونها که بدین مانند... و اگر از بلغم بود. شکم باید آوردن بیاره فیترا، و ماء الاصول و روغن بیدانجیر... و اگر این مفسد از اخلاط صفرائی بود، علاج وی قی کردن بود به کشاک و سنگبین و آب گرم. و شکم آوردن بخیار چنبر و آب کسنی و باز اسپغول دهندش بروغن گل...»

۱- مقصود از حرارت در اینجا حرارت غریزی است

۲- جوارش کمونی، سودمند بود جهت سردی معده و تبهای بلغمی و سوداوی. و سردی انشین و فواقی که از کثرت بلغم بود، زایل کند. و این جوارش رومی است. صفتش: زیره کرمسانی در سر که شراب یک شبانه روز خیسانده، و بعد از آن در سایه خشک کرده، بریان کرده دور طل بغداد، فلفل (سی) و زنجبیل (چهل) و ورق سداب خشک چهل، بوره ارمنی ده، مجموع کوفته و پیخته با سه چندان عسل کف گرفته برشند و شربت بی یک یاد و بار بخورند.

(اختیارات بدیعی)

۳- جرجانی در ذخیره خوارزمشاهی در بیان اسباب فواق گوید: «اسباب فواق شش نوع است: یکی آنکه چیزی گرم و تیز فم معده را بگزد، دوم آنکه ماده سرد و تر اندر معده باشد، و معده کوشد که آنرا دفع کند. سوم آنکه مزاج معده سرد باشد. چهارم آنکه ماده غلیظ اندر معده باشد. پنجم خشکی و استفراغ بسیار بقی یا باسهال. ششم آماس معده و جگر.»

حرکت معده بعد از غذا، و یاد در حال خالی بودن معده از طعام عارض
میشود *

اگر از حرکت بعد از غذا باشد. درمانش : استراحت، بیداری، و
خائیدن نعناع و سیسنبر (۱) و مکیدن انار شیرین و به است.

و اگر در حال خالی بودن معده از طعام باشد، ممکن است پس از
استفراغ یا تب تند باشد و یا نباشد. اگر پس از استفراغ است، به بیمار
جرعه جرعه شیر و روغن بنفشه یا روغن بادام دهند. و اگر پس از قی و
تب نباشد، با حب شیبار و ایارج فیکرا، و یا آشامیدن سکنجبین و
جلنجبین (۲) کهنه مخلوط با آب انیسون (۳) و مصطکی (۴) در مسان
کنند. و غذای لطیف دهند.

۱- سیسنبر نباتی است از طایفه نعناع، اما برگ آن پهن تر و گل آن سفید
مایل بسرخ، و تخم آن ریزه تر از تخم ریحان است. خواص : مقوی قلب، دافع
عفونات، مدر بول و حیض، و مخرج کرم شکم و جنین مرده است. طبیخ آن جهت فواق
و مغص، و تقطیر البول، و تفتیت سنگ مثانه و درد رحم، و رفع عرق بدبو موثر است.
۲- جلنجبین، معرب گلنگبین فارسی است، که از گل سرشته با هموزن خود
عسل ساخته میشود.

۳- انیسون رابعربی بذرازیانج الرومی و بیارسی بادیان رومی و زیره رومی
گویند. نباتی است بلندتر از ذرعی، ساق آن سریع و باریک، برگ آن باریک و خوشبو،
گل آن به سفیدی مایل و تخم آن در غلافی لطیف و طولانی است، و از رازیانه کوچکتر
میباشد. قسمت داروئی دانه آنست. خواص : ملطف و محلل ریاح، جالی و مسکن
اوجاع، و باقوت تریاقیت و قابضه، و مدر بول و حیض و شیر و عرق، و نیکو کننده رنگ
رخسار است. (سخن الادویه)

۴- مصطکی رابعربی علك رومی و بسریانی کیا گویند. صمغ درختی است که
در سیاطه از بلاد شام و در روم و آرمینیه میروید. خواص : ملطف و محلل و جالی و
قابض و مقوی قوا و اعضاء رئیس و معده است. خائیدن آن جهت استحکام لثه و دندان
و خوشبو کردن دهان و جذب رطوبات از حوالی کام و زبان مفید است.

فصل یازدهم

در بیان هیضه (۱) و اسهال .

سبب هیضه، بدی گوارش و فساد غذا در معده است، که ماده های ناری آن میل ببالا (بوسیله قی) و قسمت خاکی آن میل ببائین (بوسیله اسهال) مینماید. علاجش بچیزهاییست که غذا را بگذرانند، مثل آب نیمگرم و شربت جلاب (۲)، سپس شربت غوره و شربت ریاس

۱- در حاشیه قانونچه چاپی، حسن بن محمد بن علی استرآبادی مینویسد :
« این حالت دلیل امتلاء معده و زیادتی مواد فاسد در بدن است، که طبیعت احتیاج بدفع آنها دارد. و علامتش اینست که همراه با پیچ و درد نبوده، و باخون مخلوط نباشد. »
جرجانی در ذخیره خوارزمشاهی مینویسد : « هیضه بیماری است از جمله بیماریهای تیز که طیبیان آنرا امراض الحاده گویند. و با خطر است. و روزیر بگشاید. یعنی هم قی کردن، و هم اسهال. و گاه باشد که اسهال بی قی بود. و اصل این بیماری ناگواریدن طعام است. و اسباب این علت سه گونه است : یکی آنکه طعام بسیار خورده بود، چنانکه بعده آنرا نتواند گوارید. دوم آنکه طعمی بی ترتیب خورده شود، و این چنان باشد که طعمی دیر گوارتر بود نخست خسته شود، و پس از آن طعمی نازک و زود گوار بخورد. یا پس از طعام میوه ها، تر چون انجیر و زرد آلو و خربوزه خورده باشد، تا آنچه زود گوار باشد بگوارد، و بر سر طعام ناگواریده بایستد، و آنرا تباه کند. سوم آنکه گوهر طعام که خورده باشد تباه باشد، و بمعده اندر تباه تر شود. و چون طعام بمعده اندر تباه شود، هر چه از وی بخلط صفرائی مانده باشد بقی بر آید، و هر چه بخلط بلغمی مانده، با سهال بیرون آید. و تا هر طعمی که اندر معده تباه شده است از تن بیرون نیاید، آسانی نیابد. »

۲- طرز ساختن جلاب: بگیرند نبات سفید و یا شکر سفید، مقدار یکمن و با سه من گلاب با آتش ملایم بجوشانند، و کف آنرا بگیرند و صاف نمایند، تا به نصفه رسد. پس یکدرهم زعفران بگلاب سوده داخل نمایند و در ظرفی نگاهدارند، و عند الحاجة با آب سرد و یا یکی از عرقهای سناسبه حل کرده، و تخم بالنگو و یا فرنجمشک و یا ریحان و یا امثال آنها بر آن پاشیده، بنوشند. (سخن الادویه)

(ریواس) (۱)

اما اسهال، اگر آبکی و برنگهای مختلف و بدون پیچش باشد، و یکباره آید، در صورتیکه بیمار دیر زمانی مسهل نخورده باشد، بهتر آنست که از اسهال جلوگیری نکنند. مگر اینکه موجب ضعف شدید گردد.

اگر اسهال با پیچشی همراه بوده، و در شکم باد و صدای قرقر شنیده نشود، و بیمار عطش داشته باشد، بادوغ گاو، و نان خشک سوده، و آب آرد جو بوداده (سویق الشعیر) (۲) که در آن به جوشانده باشند، از اسهال جلوگیری کنند.

و اگر با قرقر شکم و باد همراه بود، و بیمار عطش نداشته باشد. درمانش: تخم مرو بوداده سوده، و مصطکی سوده، با آب انار و به است.

فصل دوازدهم

درد لپیچ (زحیر) (۳) که پیچش پشت سر هم شکم است، همراه

۱- ریواس، نباتی است بقدریک ذرع که در بهار بکوهستانهای برف نشین میروید. از میان آن چند ساق پهنای یک پادوانگشت میروید که در پائین سفید، وسط سبز و در انتها قرمز رنگ است. مغز آن آبدار، ترش و گس است. در انتهای ساق برگ سبز پهنی شبیه به پنجه مرغابی دارد. ریشه آن را او ندگویند. خواص: ملطف و با قوت قابضه و مفرح و مقوی معده و احشاء و جگر گرم است. تحریک اشتها کند و قاطع قی صفراوی و تشنگی و غشیان، بسککن حلت صفرا و خون و صافی کننده هر دوست.

۲- مقصود از سویق الشعیر، آرد جو بوداده است. و استعمال این آرد در تبههای تند و اسهال بچه ها برای تسکین و تبرید و رفع عطش بکار میرود.

۳- جر جانی در ذخیره خوارزمشاهی در این باره مینویسد: «زحیر دو نوع است یکی زحیر راستینی است، و دیگری نه. اما زحیر راستینی، آنست که مقعده بگز آید بقیه در پا ورقی صفحه بعد

با خروج کمی رطوبت کف دار بلغمی. اگر با او خون همراه نباشد،
 علاجش: خوردن روغن نسرين (۱) با سه درهم مغز حب الرشاد (۲)
 بوداده، و خوردن مویز و خردل و مغز گردو و نان.

بقیه پاورقی صفحه قبل

و زود از او تقاضا بر خاستن همی باشد. و هر گاه که برخیزند چیزی اندک جدا شود،
 چنانکه از مرغی جدا شود. و چیزی باشد غلیظ، مخاطی، و بعضی با خون آمیخته و
 بعضی نه، و بعضی با خراطه بود. و باشد که خراطه بایر از آمیخته، و بارنج و گریستن
 جدا شود، و زحیر از بهر این گویند. و سبب این علت یا خلطی تیز صفاوی بود، یا
 خلطی شور که از بالا بروده مستقیم فرود آید، و او را میرند و میگززد. و قوت دافعه این
 روده پیوسته آنرا دفع میکند. یا آماسی بود اندرین روده، و بسبب گرانی آماس
 پیوسته آرزوی برخاستن پدید میآید...»

صاحب هدایة المتعلمین نیز درباره درمان زحیر چنین میگوید: «از اول کار،
 از غذا باز باید استادن یک دوروز، و مثانه و زهار و خشنده گاه و خایه او را بروغن گرم
 کرده اندر باید گرفتن بروغن گل، چنانکه نشفته پاره ای، یا اسفنج پاره ای بدین
 روغن غرق کنی، و بر خایه و آن جایها درگیری. و باز غذا شیر تازه بود، که نان اندر
 وی فرغار کنی. و آن علاجها که مانند این بود...»

۱- نسرين گل سفیدی است، که درخت آن باندازه بوته گل سرخ و بسیار
 خوشبوست. بیشتر در ممالک گرم میرود، عرق او بوئی ندارد. خواص: مقوی دل
 و دماغ و حواس، مدر حیض و بلغم و سودا، منقی سینه و عطسه آورنده، مفتح سده
 دماغی و محلل ریاخ و موافق جگر. جهت قولنج، و غشيان، و یرقان، و فواق بکار
 میرود. مضمضه آن نیز درد دندان را تسکین میدهد. روغن آن، مسخن باعتدال، و
 مقوی دماغ، و رافع ذات الجنب بلغمی، و سوداوی است. قدرش برتش تايك وقيه است.
 (تحفه حکیم بوسن)

۲ حب الرشاد تخم نوعی از تر تيزك است که آنرا اسپندان نیز گویند. طبیعت
 وی گرم و خشک است و سفیدوی را حرارت کمتر بود. مقص بلغمی را سودمند بود.
 چون بآب گرم و روغن گل بیامیزند، و بیاشامند، عرق النساء را نافع بود. و جهت
 قولنج سه درم بکوبند، و بیاشامند. (اختیارات بدیعی)

اگر با خون همراه باشد، روغن گل با سه درهم تخم ریحان (۱)
بوداده بخورد .

غذا : زرده تخم مرغ نیم برشت .

فصل سیزدهم

در بیان قولنج. (۲)

و آن گاهی از بلغم لزج و بادهای غلیظ . و گاه، از خشکی فضلات
حاصله از غذاهای خشک بروز مینماید .

۱- ریحان- آنرا شاه سپرم و ناز بونیز گویند، جزو سبزیهای خوراکی است
و انواعی دارد. خواص: محلل اورام جمیع نقاط بدن. و جهت خفقان، ضعف معده و
ریاح غلیظه مفید است. همراه با داروهای دیگر در زحیر استعمال میشود. صاحب
کفایه منصورى، تخم ریحان کوفته را با صمغ عربی در درمسان زحیر، عجیب النفع
دانسته است .

۲- جرجانی در ذخیره خوارزمشاهی در باب قولنج مینویسد: قولنج بیماری
است که اندر اسماء غلیظ (مقصود روده های بزرگ است) افتد، خاصه اندر قولون.
و نام قولنج از نام این روده شکافته اند. و بدین جهت قولنج راستینی آنرا گویند که
اندرین روده افتد... و آن قولنج که سبب آن بیماری روده هاء باریک بود، نام خاصه
آن بزبان یونانی ایلاووس است. لکن از بهر آنکه اندر هر دو نوع شکم بسته باشد،
و روده ها درد کند. ایلاووس را نیز قولنج گویند. و سبب و علامت و علاج آن، سپس-
تر یاد کرده شود، انشاء اله تعالی. « سپس علل را چنین بیان میکند : « و من باختصار
علل را یاد میکنم، سفت شدن فضولات درون روده. پیدایش بلغم غلیظ لزج اندر
روده ها، خاصه اعور. بروز آماس در جدار روده ها، مثانه و رحم. و پیچ خوردن روده.
نزول روده در سوراخهای فتق. و دردهای قولنجی سنگ گرده. و استرخاء (سستی و
بیحرکتی) روده و کرمهای روده. « در درمان، برای قولنج فتقی جا گذاشتن فتق را
بهر ترتیب که امکان داشته باشد، توصیه میکند.

در هداية المتعلمين، پس از ذکر سبب قولنج که تقریباً عین مطالب ذخیره
خوارزمشاهی است، در تفسیر علائم مینویسد: « اما خشکی براز را سبب، یا خشکی
بقیه در پا و رقی صفحه بعد

اگر از بلغم لزج و باد غلیظ باشد. درمانش: آشامیدن ایارج فیکرا
باروغن بید انجیر (۱)، آمیخته با خیارچنبر و شکر سرخ است. غذا:
آبگوشت و نان.

و اگر از خشکی باشد. درمانش: آب انجیر با خیارچنبر و شکر و
روغن کنجد است.
غذا: شوربای گوشت دار.

بقیه پاورقی صفحه قبل

غذا بود یا کمی مقدار غذا، و من علاج هر دو یاد کنم، یا از بسیاری کمیز پیشین
(مقصود ادرار است) بود، یا از بسیاری خوی آمدن و تخلخل تن، یا از بسیاری ریح
یا از گرمی هوا بود، یا از حرارت شکم، یا از کمی صفرا که برود کانیها بود، یا از بلغم
لزج که بر روی اسعاع گرد آمده بود تا مرغذا را بگیرد و بدارد تا خشک شود، یا از
خشکی مزاج اسعاع بود. و باز اگر آماس بود، آماس یا از خون بود یا از بلغم.

و باز آن قولنج که وی از باد بود، سبب یا غذاها یا باد انگیز بود، چون باقلی
و دوغ و ماش و کدو و نخود و انگور تازه و آنج بدین ماند. یا از بسیاری طعام
خوردن، یا کمی گرمی شکم بود. یا بلغم بسیار برود کانیها گرد آمده بود، و اندک اندک
تحلیل پذیرد و باد خیزد و شکم بگیرد. یا آن بلغم که میان طبقات اسعاع بود گرد
آمده تحلیل پذیرد، و طبقات اسعاع را بترساند، و درد خیزد سخت، و اسعاع تنگ
شود، و شکم بگیرد. یا سودا اندر شکم گرد آید، تا شکم باد بگیرد.

باز اگر قولنج از بسیاری بلغم بود، و بیشتر این گونه بود. و نشان وی آن بود
که از پس ناگواریدن طعام افتد و از پس ضعیفی معده، و شکم یکبارگی بگیرد، تا نه باد
بیرون آید و نه چیزی دیگر. و آروغ و منش گشتن بسیار بود، و درد صعب کند، و
خوی سرد و گرم اینجا بسیار کند، و قوی و غش، عرض لازم بود مرهمه انواع قولنج را.
بهمن ترتیب تمام علائم در انواع مختلف قولنج را تفسیر کرده و درمان
جداگانه هر یک پرداخته است، که ذکر تمام آنها موجب اطاله کلام و باروش خلاصه
نویسی این کتاب مغایرت دارد.

۱- بید انجیر را بعر بی خروع، و به لهجه شیرازی کنتو (با کسر کاف) و
بترکی کرچک گویند. خواص: محلل و ملین و مسهل قوی است.

فصل چهاردهم

در کرمهائی که در شکم پیدا میشود. (۱)

علامت آن : زردی رخسار، جاری شدن آب از دهان، درد

شکم، و دل مالش و احساس گرسنگی است.

درمانش: آشامیدن ایارج مرکب از افسنتین و تخم حنظل و حب نیل (۲)

۱- سید اسمعیل جرجانی در کتاب الاغراض الطبییه والباحث العلائیه، در علامات و علاج کرمان بزرگ مینویسد: «و حب القرع یعنی کدودانه، علامات آن : اما علامت کلی آنست که شکم کمتر فرود آید و ثقل سپید باشد، و منش گشتن و خلیدن روده ها و پیچیدن ناف پدید آید، خاصه هنگام گرسنگی بسبب حرکت کرمان. و دندانها اندر خواب سیجراند، و لعاب از دهان سیروود، و بروز لبها خشک بود، از بهر آنکه بروز رطوبتها تحلیل می پذیرد و بعضی غذا عکرمان میشود. و از بهر آنکه سطح معده بسطح دهان پیوسته است لبها خشک میشود و بزقان تر میکند. و بد خوی باشد، و زود گرسنه میشود. و گاه باشد که بسبب برآمدن بخار ایشان بدماغ، هذیان بسیار گوید. و علامت خاصه کرمان در آنست که: اشتها ع طعام ضعیف باشد. و بدان ماند که اندر معده دغدغه و سوزشی هست. و روده ها پیچد. و گاه باشد که از رنج حرکت ایشان خفقان و سرفه خشک پدید آید، و خواب و بیداری بترتیب نباشد، و چشم گشادن دشمن دارد. و گاه باشد که چشم سرخ باشد و گاه تیره، و گاه شکم بر آید، همچون شکم خداوند استسقا. و علامت خاصه حب القرع آنست که هر وقت، یک يك از مردم جدا میشود، چنانکه معلوم است.»

سپس بذکر داروهائی پردازد که برای نمونه یکی از آنها را یاد میکنم.

«ایارج فیکر اوشیح (درمنه) و افسنتین روسی از هر یکی یک درم و دودانک، شحم حنظل و ملح هندی از هر یکی دانگی و نیم. این يك شربت بود.» (یعنی مقدار خوراك برای یکبار)

۲- نیل لغتی هندی است، بعربی آنرا نیلج نامند. جبهائست تیره رنگ که از عصاره های نباتی بنام نیل میسازند، و اکثر آدرهندو گجرات ساخته میشود. عصاره همان درختی است که رنگ نیل هم از آن استخراج میگردد. صفاتش : از خونریزش جلو گیری میکند، در سرفه خاصه نزد بچه ها استعمال بوده، و موضعاً نیز در درمان زخمها بکار میرفته است.

و برنك كابلې (۱) است. غذا لطيف دهند.

فصل پانزدهم

دردرد كبد. (۲)

و آن اگر با سرخی رنگ و امتلاء بدن همراه باشد. علاجش:
زدن رگ با سلبق، دادن شیر کاسنی (۳) با سکنجبین بزوری (۴)، و
مالیدن صندل سفید با گلاب و کافور بناحیه کبد، و نوشاندن جو آب و
سکنجبین، و خوراندن نان با آبغوره است.

۱- برنك (با اول و دوم مفتوح و نون ساکن و کاف فارسی) کابلې را بهندی
با برنك گویند. دانه ئیست کوچک، مدور و سیاه از قفل ریز تر، مغز آن، مفید، بویش
تند و طعم آن اندکی تلخ است. خاصیتش: سهیل بلغم سوداوی، و زایل کننده
خلطهای لزج از مفاصل است. دافع اقسام کرمهای معده، خاصه کرم کدوست.
(نقل باختصار از مخزن الادویه)

۲- صاحب ذخیره خوارزمشاهی در این موضوع میگوید: «باید دانست که
سبب درد سخت که اندر جگر پدید آید، یا آماسی گرم باشد، یا مادئی غلیظ. و بدین
سبب بسیار باشد که خداوند در دگر راتب آید و درد او زایل شود، از بهر آنکه
حرارت تب باد غلیظ را تحلیل کند.»

۳- کاسنی که بعضی آنرا هند با گویند، نباتی است که در اکثر بلاد میروید.
و دو نوع بری و بستانی دارد. خواص: مفتوح و مسکن حدت صفرا و خون و تشنگی،
مالیدن آب برگ آن به پیشانی خواه به تنهائی و یا با سرکه و صندل جهت صداع گرم
صفراوی مفید است. آشامیدن آن جهت تفتیح سده کبد و طحال، و استسقای حار، و
تفتیح سدد احشاء و عروق، و تقویت جگر، و تسکین حرارت خون و غشیان مستعمل،
و هر چه تلخ تر باشد تأثیر آن در رفع سدد و امراض کبد بیشتر است.

(خلاصه از مخزن الادویه)

۴- سکنجبین بزوری - سکنجبینی است که در ترکیب آن دانه های مختلف
گیاهی بکار رفته، و بهمین جهت آنرا بزوری گفته اند. صاحب اختیارات بدیعی سه
نوع بارد، حار، و معتدل برای آن معین نموده، و درباره نوع بارد مینویسد:
سده جگر بکشاید، و در استسقا و سوء القنیه موثر بوده، و بول براند و تشنگی فرو
نشانند. ترکیب آنرا نیز: تخم کاسنی، تخم خربزه، تخم خیارزه، تخم خیار بالنگ، و
رازیانه دانسته که با سرکه و شکر تهیه و بشکل شربت مصرف میکرده اند. برای دو
نوع دیگر نیز ترکیبات و خواص خاصی بیان کرده است.

و اگر با سفیدی رنگ و کمی تشنگی همراه باشد. درمانش :
 خوراندن معجون امروسیا (۱) با آب گرم، هر روز یکدرهم و بزرها
 و روغن بادام تلخ است .
 غذا : گنجشک و پرندگان صحرایی (۲)

فصل شانزدهم

در استسقا . (۱)

۱- امروسیا نام معجونی است که در ناخوشیهای بلغمی خصوصاً در فالج،
 لنوه، و بیماریهای کبدی مستعمل بوده و از کمون کرمانی، عود بلسان، سلیخه رومی،
 تخم کرفس، فلفل، حب الغار، و زعفران و چند چیز دیگر ترکیب می یافته است .
 ۲- مقصود کبک و تیهو و دراج و کبوتر است .
 ۳- جرجانی در ذخیره خوارزمشاهی در باب شناختن استسقا مینویسد :
 «استسقا از ضعفی جگر پدید آید، بسبب ضعفی جگر و عاجزی قوت او در رسانیدن
 آب باندامها . همه تن تشنه گردد، و از جگر آب خواهند . پس آنرا استسقا گویند
 یعنی آب خواستن . هر آبی که سردم بخورد جگر نتواند گواریدن، یعنی از جگر باز
 گردد و بشکم اندر گردد آید، و بعضی همچنان ناگواریده باندامها شود، و آواز
 شکم و آماس همه اندامها پدید آید، از بهر آنکه نه باسهال و نه بادرار بول و نه
 بعرق آب از تن بیرون نشود . و این آماس سه گونه باشد یکی رابتازی زقی گویند .
 و آن چنان باشد که آب اندر شکم گردد آید . و باشد که دستها و پایها بیاماسد . و دوم را
 لحمی گویند . و این چنان بود که آب یا ماده بلغمی باندامها رود، و همه تن چون تن
 سردگان شود، آماسیده و نرم . و سوم را طبعی گویند، و این چنان باشد که با داند شکم
 گرد آید، و شکم را بر آماسد . و گاه باشد که با این باد آب نیز باشد، لکن باد غالب بود .»
 سپس برای درمان نسخی چند مینویسد که یکی از آنها ترکیبی است منسوب
 به محمد بن زکریای رازی طبیب مشهور ایرانی و آن این است . «ریوندچینی، عصاره
 غافث، تخم کسنی از هر یکی سه درم، غاریقون پنج درم، تخم کرفس یکدرم و نیم،
 مازریون (هفت برک) ده درم، شربت دودرم و نیم، هر هفته یک شربت بدهند .»
 قدما گاهی در درمان استسقا بکشیدن آب شکم نیز اقدام میکردند . در ذخیره
 خوارزمشاهی مینویسد: «علی بن عباس مجوسی صاحب کتاب کامل الصنایع با بزل
 (بفتح اول یعنی سوراخ کردن) موافق نبوده و آنرا ایفایده و خطر ناک بیدانسته است .»
 اما خود جرجانی بزل را با سیله مسین که چند انگشت پائین ناف براست یا چپ
 و در حال ایستاده و روبه طبیب خم شده، برای نوع مشکلی جایز دانسته، اما تاکید
 کرده است که آهسته آهسته آب بگیرند . و در اشخاص ضعیف بدینکار سبادت نورزند .

علتش سردی جگراست، و سه نوع دارد :
طبی، و آن نوعی است که اگر بر شکم بزنند، صدائی چون
طبل خیزد .

زقی (مشکی) که در آن شکم چون خیکگ پرباد باشد .
ولحمی ، و آن نوعی است که اگر بر شکم متورم انگشت فرو
کنند، جای آن بماند .

درمان : در ابتدا، برای دو نوع نخستین قی ، و نوع سوم
فصد است . اما پس از پایدار ماندن بیماری، اسهال مکرر طبیعت
است به هلیله زرد، غاریقون ، خیارچنبرو عرق شاهتره و کاسنی
صحرائی .

فصل هفدهم

در بیان درد سپرز.

اگر با سیاهی رنگ و رنگینی ادرار همراه باشد. درمانش :
زدن رگ بین انگشتان کوچک و حلقوی دست چپ، و نوشیدن برگ
گلنار تازه با سکنجبین بزوری است.

و اگر با تیرگی و سبزی رنگ همراه بود. و معده ضعیف و
گوارش مختل باشد. علاجش: نوشیدن ایارج فیکرا و تلطیف غذا،
و راندن ادرار به ماءالاصول (۱) و دانه‌های دوائی و شراب کهنه، و

۱- ماءالاصول: بیخ کرفس، بیخ رازیانه، تخم کرفس، تخم رازیانه وانیسون
و اذخر و بیخ کبر و گل سرخ و سنبل و بیخ سوسن و میوز از هر یکی بمقدار حاجت
بجوشانند و صافی کند، آنگاه دودرم سنگ روغن پیدانجیر بوی برفکنند و بخورد
ناشتا. اگر روغن پیدانجیر نبود، روغن بادام تلخ و شیرین برآمیزد و هم بدین مقدار
بخورد . (هدایة المتعلمین)

انداختن نمک و جاورس (۱) روی ناحیه سپرزا است .

فصل هیجدهم

دریرقان . (۲)

هرگاه پس از مداومت غذاهای غلیظ ، بدون بروز تب ، پوست بدن و چشمها زرد گردد ، بیماری یرقان است . اگر علائم گرمی با آن همراه باشد . درمانش : آشامیدن عرق کاسنی و رازیانه و پس از آن مطبوخ هلیله زرد و مویز و خیارچنبروشکرو غاریقون است ، و غذا شوربای ترش .

و اگر دلایل گرمی ظاهر نباشد . علاجش : خوردن مکرر حب غافث (۳) در شبها ، و گرفتن حمام ، و استشمام سرکه است . تا زردی حذقه ها از بین برود .

۱- جاورس معرب کاورس فارسی ونوعی ازارزن است . حاج زین العطار در اختیارات بدیعی ارزن را بسه نوع تقسیم نموده و جاورس را نوع ریزه تر از همه دانسته و میگوید بشیرازی آنرا گال میگویند و احتمالا همان دانه ئیست که در بین عوام به دژگال معروف است .

۲- جرجانی در ذخیره خوارزمشاهی ، احوال یرقان را بر طریق کلی چنین تشریح مینماید : « یرقان تغییر رنگ روی و چشم و همه تن را گویند . و یرقان یا زرد باشد ، یا سیاه . و تولید یرقان زرد بیشتر از جگر و زهره باشد . و یرقان سیاه بیشتر از سپرز باشد ، و از جگر نیز باشد . و اسباب تولید یرقان زرد سه است : یکی آنکه تولد صفر اندر جگر بیرون از حد اندازده باشد . دوم آنکه صفر از جگر و زهره بیرون نشود یا کمتر از آن بیرون شود که باید . سوم بحران بیماریها حاره و تبها و سحره . در جای دیگر در موضوع سده جگر ، که سبب یرقان گردد ، مینویسد : سده جگر که سبب یرقان باشد سه نوع است ، یکی آنکه سده اندر تخلخل جگر افتد و اندر رگها که در وی پراکنده است و این سده بود کلی ، دوم آنکه سده اندر آن منفذ افتد که صفر از آن راه بزهره آید . سوم آنکه سده اندر آن منفذ افتد که صفر از آن راه بروده آید .

۳- قرص غافث ، ترکیبی از گل سرخ و سنبل الطیب و عصاره غافث است .

مقاله هشتم

در بیماریهای بقیه اعضا، و آن مشتمل بر فصولی چند است .

فصل اول

در درد کلیه ها .

زمانیکه کلیه دردمند باشد ، و در ادرار سرخی دیده شود .
درمانش : زدن رگک با سلیق ، آشامیدن سکنجبین با تخم اسپرزه
(بذر قطونا) و تخم خیار چنبر و تخم خیار پوست گرفته است .
و اگر کفایت نکند با آب میوه جات ، خیار چنبر و شکر سفید
با سهال طبیعت بکشند . اگر در ادرار خون دیده شود (۱) ،

۱- ذخیره خوارزمشاهی در این باب مینویسد: «بول خون صرف یا از گرده
بود یا از مثانه، یا از اندامی که بالاترست چون جگر یا از همه تن آید.» درباره درمان
سنگ کلیه و مثانه، جرجانی مینویسد: «اگر سنگ بزرگ و صلب بود و با تدبیرها
که یاد کرده اند شکسته نشود، تدبیر جز آن نباشد که بشکافند و سنگ بیرون کشند .
لکن شکافتن کاری با خطر است، گاه گاه بنادر یکی سلامت آید و بعضی پیشینگان
گفته اند که سنگ گرده را نیز از سوی پشت بشکافند و بیرون کنند، و آن سخت با خطر
است. و ما در این روز گاه نشنیدیم و ندیدیم و در هیچ کتابی یاد نکرده اند که طبیب این
علاج فرموده یا بیماری بدین علاج سلامت یافته، پس این علاج نشاید کرد . و اما
سنگ مثانه بیرون کردن آسانتر و کم خطر تر است. ابن سینا نیز عمل سنگ کلیه را تذکر
داده اما اجرای آن را بعلت خطری که دارد دور از عقل دانسته است . مینویسد :
وقد يتصدى قوم لا خراجها من الشق من الخاصره ومن الظهر وهو خطر عظيم وفعل
بن لا عقل له»

آب خرفه (۱) و گل ارمنی (۲) و دم‌الاخوین و کندروخشخاش و تخم خرفه بدهند. و اگر در آن شن باشد، تخم خربوزه (۳) و تخم رازیانه بخورانند. و غذا مزوره ماش و عدس دهند.

و اگر ادرار زود زود کند، آرد جو بوداده بآب سرد بنوشد، و ماهی تازه بخورد.

فصل دوم

در امراض مثانه.

هرگاه در مثانه سنگ پیدا شود. (۴) درمانش: جوشانده

۱- خرفه، (فرغ) گیاهی خودروست که روی زمین پهن میشود. برگ آن کلفت، گل آن سفید و تخمی سیاه وریزه دارد. برگ آن جزو سبزیهای خوراکی مصرف میشود. خواص: برگ و ساق آن، جالی و مسکن صفرا و خون و کبد گرم، و از بین برنده تبهای گرم صفراوی است. در قطع خونریزهای داخلی موثر و جهت قرحه و سوزش ادرار، و تسکین حرارت زخمها مصرف میشده است.

۲- گل ارمنی: گلی است سرخ تیره، جگری رنگ، نرم و اندکی چرب و خوشبو، از ایروان و ارومیه میآورند. خواص: قابض و مقوی قلب بوده از خونریزها جلوگیری بعمل میآورد. مخلوط با سرکه ضد اورام، موضعاً مصرف میشده است.

۳- بذرا بطیخ یا تخم خربوزه را ملطف و مرطب دماغ و بدن و موجب چاقی و بازکننده سد میداندسته اند. در استسقا و یرقان نافع، و مدر شیر و عرق و بول، و بخروج سنگهای ادراری نیز کمک مینماید.

۴- جرجانی در کتاب الاغراض الطبیه درباره شن مثانه مینویسد: «این علت بیشتر کودکان را افتد، از طفلی تا هنگام بالغ شدن. و مردم فربه رانیز افتد. و مردم لاغر را کمتر افتد. و کودکان را بیشتر اندر مثانه افتد. و بزرگان را اندر گرده افتد. و مردم فربه رانیز اندر گرده افتد. و مردم لاغر اندر مثانه، از بهر آنکه منفذها و رگها گشاده تر باشد. و ماده غلیظ بیشتر بمثانه فرو دآید. و زنان رانیز افتد اما بنادر.

نانخواه و شکرپنیر، تخم کرفس (۱) و رازیانه (۲) و تخم خربوزه بآب شکر است. غذا نخودآب با شبت و زیره و روغن گردود دهند.

اگر قطره قطره ادرار کند، در صورتیکه با علائم سردی همراه نباشد. سنجرینا (۳)، اطریفیل (۴) خندیقون (۵) بنوشد. و در زمستان معجون بلادر، معجون فنجنوش بخورد (۶) غذا: نان و گردو.

و اگر با دلایل گرمی همراه باشد. درمانش: علاج بیماریهای کلیه با دلایل گرمی است.

۱- کرفس نباتی است که اقسام گوناگون دارد. نوع متداول بستانی آنست که شاخهای باریک و بلند و برگهایی تقریباً گرد دارد و معطر و تند است. خواص: مفتوح و محلل است. ضما د آن با آرد جو محلل اورام چشم، و آشامیدن آن در ربو و ضیق النفس و درد پهلوی و فواق و برودت احشاء موثر. محرک اشتهای طعام و باه، و محلل ریاح و نفخ است. در بیماریهای مجاری ادرار، بعنوان مدر و ازبین برنده سنگها استعمال میشده است.

۲- رازیانه یا انیسون. خواص: سده بگشاید و بادها بشکند. و ادرار بول کند. و درد سر را که از سردی باشد زایل کند. و حیض بگشاید و مضرت زهر گزندگان ضعیف باز دارد. (ذخیره خوارزمشاهی)

۳- معجون سنجرینا: ترکیبی از چند پیداستر، افیون، دارچینی، مغز دوقو، اسارون و فلفل توام با عسل و زعفران است. (اختیارات بدیعی)

۴- اطریفیل، معجون نیست که از هلیله‌ها و بعضی داروهای دیگر بر حسب نسخ مختلف ساخته میشود.

۵- خندیقون، شرابی است طبی که ادویه چند بآن میآمیخته‌اند. صاحب مخزن الادویه آنرا مولد خون صالح، مقوی هاضمه، مفتوح سده جگر و معده و طحال، و سرخ کننده رنگ بدن، و ازبین برنده بیماریهای صعب‌العلاج میداند.

۶- فنجنوش اسمی است فارسی و آن شراب انگور است که با داروهای قبض کننده مخلوط شده باشد. (نقل از لغت نامه طبی بحر الجواهر)

فصل سوم

در امراض مقعد .

اگر درد و ضربان داشته باشد ، علت آن ورم گرم بوده ، و
علاجش آنست که : بیمار در آئیکه در آن بنفشه و پوست خشخاش (۱)
و جو پوست گرفته کوفته ، و برگ خطمی ، و برگ لوبیا ، جوشانده
باشند بنشیند . وزرده تخم مرغ و روغن گل موضعاً استعمال نماید .
و اما بواسیر ، اجسامی هستند که از فساد اغذیه بروز میکنند . و
ممکن است داخل یا خارج باشند . اگر با علائم حرارت همراه بود ،
و خونریزش داشته باشد . علاجش : خوردن قرصهای کهربا (۲) و
گلنار (۳) است .

۱- خشخاش، دو نوع بستانی و بری دارد . گیاهی است که شیره کوزه محتوی
دانه هایش تریاک است . خواص : پوست آن بخدر ، منوم ، رادع و مسدد است .
نوشیدن نیم درم آن با آب سرد صبح و شب ، جهت اسهالهای دموی و صفراوی و
التهاب معده و امعاء حرقت مثانه مفید است . ضماد آن ، بر پیشانی سردرد را مرتفع
و اگر با گلاب آمیخته باشد ، رمدرادر ابتدای بروز مرتفع و درد را تسکین میدهد .
آشامیدن آن ، جهت سرفه و با شراب ، برای اسهالهای مزمن استعمال میشود .
مداومت استعمال آن ، اعضا را سست ، حواس را مغشوش و شهوت بیه را از بین
میرد . دانه آن دارای همین خواص اما با تاثیر کمتر است .
(نقل باختصار از مخزن الادویه)

۲- کهربا ، بخفف کاه ریاست . صمغ درخت عظیمی است ، که در بلاد روس
و بلغار و مغرب میروید . خواص : مفرح و مقوی دل ، و حابس نفث الدم ، و قاطع
نزف الدم همه اعضاست . در قی واسهالهای خونی موثر ، و در بیماریهای رحمی
و بواسیرهای خونی مستعمل ، و همچنین در یرقان حرقة البول و سنگ گرده و
مثانه مفید است .

۳- گلنار یا جلنار ، گل انار صد برگ است که آنرا هزاره نیز میگویند . درخت
آن ثمر نمی آورد . خواص : قابض و حابس سیلانات ، و رادع و مجفف و مقوی
اعضاست . جهت استحکام دندان و لثه ، و اسهال دموی و صفراوی و رطوبی ، و زخم
امعاء ، و خونریزشهای رحمی و بواسیری موثر است . جوشانده آن با سرکه ، بوی
دهان را مرتفع و لثه و دندان را تقویت مینماید . (باختصار از مخزن الادویه)

و اگر با علائم حرارت همراه نیست. درمانش: خوردن حب
مقل (۱) و اطریفل است. (۲)
غذا: اسفید باجها.

فصل چهارم

در بیان خروج آب (۳) از آلت.

اگر علت بروز آن ضعف موضعهای منی است. (۴) درمانش:
به اطریفل، معجون حلتیت (۵) با مطبوخ بلادراست. غذا: چیزهای گرم.
و اگر در اثر تیزی منی (حدت منی) باشد. درمانش: نوشیدن
تخمهای سرد بادوغ است. غذا: چیزهای سرد.

۱- مقل، صمغ درخت عظیمی است، که در سواحل دریای عمان و در هندوستان
میروید. خواص: جالی و محلل و ملین، و با قوت تریاقیت است. در بیماریهای ریوی
بعنوان ضد سرفه، و در بیماریهای کبدی و بواسیر برای تحلیل ریا ح، و در امراض
مجاری بول برای راندن ادرار و تفتیت سنگها مصروف میشده است.

۲- در درمان بواسیر، محمد بن زکریای رازی میفرماید: «علاج بآهن بهترین
و باسلامت تر از استعمال داروهای تیز و سوزنده بود از بهر آنکه، بکار داشتن داروی
تیز از درد صعب و آماس خالی نبود.» در ذخیره خوارزمشاهی پس از شرح باسور
که بواسیر باشد، مختصری نیز از ناسور که فیستول است بدین ترتیب سخن میراند:
«ناسور همچون باسور است و اسباب هر دو یکسان است و فرق میان باسور و ناسور
آنست که ناسور ریشی است مقعر یعنی بامغاک و از وی ریم و زرد آب پالاید و باسور
فزون است بر مقعده چنانکه اندر باب گذشته یاد کرده آمدست. و این ناسور
دو گونه باشد یکی گداره دارد (مقصود Fistula است) و از آن بادوبراز
بیرون آید و دیگری گداره بود (مقصود Sinus است) و از وی خون و ریم
و زرد آب چیزی پالاید.

۳- مقصود از آب، منی است.

۴- موضعهای منی مقصود بیضه هاست.

۵- معجون حلتیت (صمغ انجدان است)، فلفل، مر، سداب خشک، بالسویه
بحریر پیخته، بعسل بسرشند، و قدر شربت یکم شقال بنوشند. (تحفه حکیم موسی)

فصل پنجم

در بیماری بیضه ها .

اگر در آنها ورمی بروز کرده باشد . (۳) درمانش : در ابتدا زدن رگ با سلیق و آلودن موضعی بصندل و کافور با گلاب است . سپس اسهال طبیعت ، با قرصهای بنفشه (۵) و قرصهای برمکیه (۶) ، و استعمال موضعی خمیر گرد با قلا و پیه کرده بزرنر . غذا : آبغوره و روغن بادام .

فصل ششم

در بیان فتق (۴) : و آن پائین آمدن قسمتی از امعاء و بادهای

۱- جرجانی، در کتاب الاغراض الطبیة در این باره مینویسد: «اسباب آماس گرم اندر قضیب و خایه ماده خونی صفرای بود، یا حرکت شهوت مباشرت، و نارفتن آنکار بسببی از اسباب، و باز ماندن سنی اندر او عیبه.»

۲- قرص بنفشه، که در امراض حاره بکار میرود. ترکیبی از گلسرخ، بنفشه، رب السوس، کتیرا، مصطکی، تخم کاسنی، تخم کدو و تخم خرفه مخلوط با آب ترنجبین است.

۳- قرص برمکیه، که جهت رفع بلغم خام و صفرای حار قوی بسیار نافع است: از هلیله، بلبله، آمله و برنج کابلی مقشر از هر کدام یک جزو، تربدایض و شکرو آب ترکیب می یابد. و مسهل قوی است. (تحفه حکیم مومن)

۴- جرجانی، در باب نخستین از جزء دوم از گفتار نوزدهم کتاب ذخیره خوارزمشاهی، در اسباب فتق و انواع آن مینویسد: «باید دانست که پوشش شکم پوست، و عضلها است. و در او دو حجاب است. یکی در اندرون است، و تماس معده و روده است و آنرا بتازی المطیف بالامعاء گویند. و دیگر بیرون ترست. و آنرا بلغت یونانی پاریطون گویند و بتازی ممتد گویند... و این پاریطون، تاتهیگاه و بیغوله ران بیامدست. و از آخر او دو منفذ ساخته شدست همچون دو موری، از هر سوی یکی فرود آمدست تا نزدیک هر دو خایه، و آنجا گشاده شدست... هرگاه که بقیه در پا ورقی صفحه بعد

غلیظ ، بعلت گشاد شدن مجرا دریضه هاست . سزاواراست که مجرا را سخت و محکم بپارچه به بندند ، و بیمار را بخوردن سنجرینا و معجون فودنج (۱) وادار کنند .

فصل هفتم

درفزونی خون قاعدگی ، (۲) وسستی باه .

بقیه پاورقی صفحه قبل

مردم از جای بجهد ، یا آواز بلند کند ، یا باری گران بگیرد ، یا مانند این قوتی بدو رسد ، از ضعیفی این حجاب پاریطون بشکافد ، و سولاخ شود... و ثرب و روده آنجا فرود آید...»

بطوریکه ملاحظه فرمودید قدماز وجود - Canal Peritoneo Vaginalis و تأثیر آن در پیدایش فتقهای مغبنی بخوبی آگاه بوده اند .
در جراحی فتق به بینید ابوبکر ربیع مولف هدایة المتعلمین که شاگرد مکتب رازی بوده است ، در حدود ده سال قبل چگونه اظهار نظر مینماید . مینویسد : «علاج وی آن بود که پوست شکم بشکافند ، آن شکاف پدید آید ، آنگاه آن شکاف را بدوزند و باز آن جراحت را داروی گوشت بر آورنده بر نهند و این بقیاس آن بود که کسی را شکم بکافتیده بوند . بیاید دو ختن و از بهر دشواری کسی نکرده است و اگر این نکند باری حیلۀ آن کند تا بیشتر نگردد ،»

۱ - معجون فودنج (پودنه فارسی) که جهت درد معده و جگر بارد و قشعریره و تبهای بلغمی و تب ربیع بکار میرفته ، ترکیبی است از : فودنج نهری ، فودنج جبلی ، فطر (نوعی قارچ خوردنی است) اسارون (بیخ گیاهی کوهستانیست) ، سیسالیوس ، (انجدان روسی است که تخم آن را بفارسی گلپر گویند) ازهریک دوازده مثقال ، تخم رازیانه ، تخم کرفس ، بابونه ازهریک چهار مثقال ، کاشم (انجدان یا انجدان روسی) ، فلفل سیاه چهار مثقال . ادویه را کوفته ، بحریر پیخته با سه وزن ادویه غسل کف گرفته بسرشند ، و یکدرم تادودرم با آب گرم بنوشند . (تحفه حکیم مومن)

۲ - هدایة المتعلمین در این باره تحت عنوان «باب ادرار الحیض»

مینویسد : «اسباب این علت ضد اسباب آن بود (مقصود احتباس الحیض است) که اکنون یاد کردم . یکی از این اسباب بسیاری خون بود ، و دیگر تنگی خون (رقت خون) و سدیکرتیزی خون ، یا از پس زادن ، خون بسیار رود ، و سبب ریشی بود اندر رحم ، یا باسوری بود اندر رحم ، و خوره اندر رحم ، یا از ضعف قوه ماسکه بود که اندر رگها و زهدان بود ، یا از قوت دافعه بود . و چون خون بسیار رود ، زن را روی زرد گردد ، و خفقان پدید آید ، و روی آماسیده گردد ، یا پاها آماس گیرد .

درمان فرونی خون قاعدگی، زدن رگک باسلیق، واسهال
 طبیعت به حب اصطمخیقون است. غذا: ملین‌ها و زیره‌با.
 اما ضعف‌باه، (۱) اگر در گرم مزاج باشد. دوغ چرب، شیر
 باشکرو ترنجبین بیاشامد، و کباب گرم ماهی تازه بخورد.
 و اگر در سرد مزاج، مربای زنجبیل و خندیقون بخورد. و
 زرده نیم‌پرشت تخم مرغ با دارفلل و کباب گنجشک، و شراب کهنه
 غذا سازد.

فصل هشتم

در بیان نقرس، عرق‌النساء، درد مفاصل (۲) و قوزی (حدبه).
 سبب بروز این علت‌ها یکی است. و آن ظهور نرله است که اگر:
 شست پاسباشد نقرس، و اگر در مفصل ورکی باشد عرق‌النساء، و
 اگر در مفاصل مهره‌های پشت باشد قوزی، و در سایر بندها سبب بروز
 درد مفاصل است.

هریک از این امراض، اگر با علائم حرارت همراه باشد.
 درماتش: زدن رگکیفال و خوردن جوشانده، هلیله زرد و سیاه، و

۱ - در باب نقصان الباه ابو بکر ربیع در هدایة المتعلمین میگوید: «ضعیفی
 اندر جماع از چهار اندام افتد: یا از ضعف دماغ، و نشان این آن بود که به سجامت مزه
 نیابد، و قضیب سست بود و سخت نگردد، و بسرما جماع نتواند کردن. و سبب
 وی بلغم بود، و بود که از ضعیفی دل بود. و نشان وی آن بود که اگر شرم دارد
 یا بترسد، جماع نتواند کردن، یا اگر وهم افتد که نباید جماع کردن نتواند. و
 بود که از ضعیفی جگر بود. و نشان وی آن بود، که منی اندکی بود. یا از ضعیفی
 نره، و خایگان بود.»

سپس بذکر علائم و درمان یک‌یک این حالات می‌پردازد.
 ۲ - هدایة المتعلمین در بحث وجع المفاصل درباره درد مینویسد: «و
 بمفاصل رطوباتی آید نه رقیق نه غلیظ و این رطوبات مفاصل را بتجانده و تمدد کند،
 و درد کردن مفاصل بدین سبب بود از بهر آنکه تفرق اتصال آرد.»

سورنجان (۱) و سناء مکی (۲) و شاهتره (۳)، و طعام لطیف و پرهیز از جماع است.

غذا : مزوره ها با نخود آب .

و اگر با علائم سردی همراه است. علاجش : هفته‌ای دو بار قی کردن پس از طعام است، تا بلغم تمام گردد. سپس خوردن حب اصطمخیقون و استعمال تنقیه‌های تند .

غذا : نخود آب باروغن بادام .

۱- سورنجان پیخی است شبیه به سیر صحرایی، صنوبری شکل با اندک پهنی و سه نوع میباشد. یکی ظاهر و باطن آن هردو سفید و طعم آن شیرین، و دوم ظاهر و باطن آن هردو زرد، و باطل بتیرگی و سرخی. و سوم ظاهر و باطن آن مایل بسیاهی. تنها نوع نخستین در طب مستعمل است. خواص: مسهل اقسام بلغم، قابض و مفتوح سدد و جاذب اخلاط لزجه از اعماق بدن خاصه از مفاصل است. همراه با صبر زرد در عرق النساء و نقرس، توام با زنجبیل و فلفل برای تحریک باه مفید است.

(مخزن الادویه)

۲- سناء مکی برگ گیاهی است که هنگام بهار در حجاز می‌روید. تنها برگ آن مستعمل است. خواص: مسهل بلغم و سودا و صفرا، منقی دماغ و جالی پوست بدن است. در صرع و صداع و جنون، و در قولنج و عرق النساء، و نقرس و درد مفاصل و بیماریهای پوستی مصرف میشده است. جوشانده آن را با گلسرخ و عسل و شیر تازه، در انواع درد مفاصل مفید دانسته‌اند.

(مخزن الادویه)

۳- شاهتره رابعربی بقله الملك میگویند. گیاهی معروف است که دو نوع دارد. یکی با برگ ریزه، شبیه به گشنیز و اندک خاکستری رنگ. دوم با برگی پهن تر، و گلی سفید. هردو نوع تلخ و اندکی قابض‌اند. خواص: مفتوح سده کبد و مسهل اخلاط ثلثه خصوصاً سودا، و دافع سره صفرا و سودای محترقه است. صاف کننده خون، و مدربول است. آب برگ تازه آن باشکر و یا با تمر هندی، جهت تنقیه معده و ابعاء و تفتیح سده کبد و طحال، و رفع یرقان و جرب و حکه مفید است.

(نقل باختصار از مخزن الادویه)

فصل نهم

دردوالی، وداءالفیل .

دوالی، (۱) عروق کلفت پرخونی است، که بعلت ریختن خون سوداوی در رگهای ساق پیدا میشود. درمانش: درابتدا، زدن رگ باسلیق. و سپس اسهال طبیعت است بجیزی که سودا را خارج نماید. اما داءالفیل، (۲) علتی است که در آن بواسطه ریختن ماده غلیظ پهاها عضو سطربری مییابد. درمانش: قی های پیایی واسهال مکرر طبیعت به حب سورنجان و غذاهای لطیف است.

۱- در هداية المتعلمين مینویسد: «این دوالی، آن رگها بود که بر پایان حملان و پیکان پدید آید. آن رگها سطربری پیچیده بوند يك باد دیگر.»
جرجانی، در کتاب الاغراض الطبییه میگوید: «دوالی علتی است که رگهای ساق پای غلیظ شود، و چون گره گره بر آن رگها پدید آید. و سبب آن فراخ شدن رگها و امتلا باشد، و طعامهای غلیظ خوردن، و از پس طعام راه رفتن. و حرکت کردن. و این علت پیکان (نامہ رسانان) و حملان (باربران) را و پیاده روان را افتد. و باشد که سبب انتقال ماده بیماری حاده باشد، یا بیماری سپرز. و بعضی از دستکاران (مقصود جراحان است) این علت را علاج کنند و ساقها بدان علاج ضعیف و لاغر شود، از بهر آنکه غذا از وی باز استاده شود.»

بطوریکه ملاحظه شد جرجانی برای درمان دوالی (Varicose Veins) از عمل جراحی نیز نام میبرد. ابن سینا، در قانون درجائیکه از دوالی سخن میراند، شرح عمل را نیز مینویسد. و میگوید: «بدو آب پای پیچ از پائین بالا و از پاشنه تا زانورا به بندد، و بدون پای پیچ راه نرود. اگر درمان سود نبخشد، پوست و گوشت را میشکافی و ورید را آشکار میکنی و در درازا آنرا باز مینمائی. پیرمیز از اینکه عرضی یا مایل آنرا نشکافی که میگريزد، و آزار میرساند. و چون چنین کردی، بگذار هر چه خون دارد بیرون ریزد. (مقصود اینست که خون سوداوی که مولد بیماری است هر چه بیرون ریزد بهتر است) پس از گرفتن خون، قطع ورید واجب است، و الا ضرر میرساند. بهترین قطع کردن داغ کردن است که از قطع عادی بهتر میباشد.» این بود مفاد جملات قانون بوعلی در شرح عمل دوالی. بقیه در پاورقی صفحه بعد.

بقیه پاورقی صفحه قبل

در قانون و همچنین در سایر کتب طبّی قدیم درباره جراحیهای گوناگون دستور عملهایی داده شده است. علی بن عباس مجوسی اهوازی بیشتر از سایر مولفین کتب طبّی در کتاب کامل الصناعة الطبّية الملکی خود از اعمال جراحی، نامبرده و حتی ابزار و اسباب کار را هم شرح داده است. و این میرساند که جراحی در ایران متجاوز از هزار سال قبل چنان پیشرفته بوده که جراحان با جرأت دست با اجرای اعمال بزرگی، مثل در آوردن سنگ کلیه، قطع اعضا، عمل سرطان پستان و جز اینها می یازیده، و نتایج نسبتاً مطلوبی نیز میگرفته اند.

۲ - صاحب هدایة المتعلمین درباره دعا الفیل مینویسد: و مرپایان را یکی بیماری بود دیگر، که يك پای یا هر دو پای چندان بیاماسد که پای پیل مانده گردد. و بیشتر آن بود که بر يك پای بود. و این دو نوع بود یکی از خون بود و دیگر از بلغم سطر. و چون باول علاج کند بر آید، و چون باخر رسید و تمام شد علاج نپذیرد.

سپس به تفصیل بذکر علائم دو نوع و درمان آنها می پردازد.

مقاله نهم

در بیماریهایی که مربوط بکلیه بدن است. و آن مشتمل بر فصولی است .

فصل اول

در سعه، (۱) که علامت آن جمع شدن ماده مرطوب در ظاهر بدن است. در مانش: زدن رگ قیفال، ورگهای سر. و تنقیه بدن به دوهلیله و اقیمون و اصلاح غذا است. روغن کنجد و شمع موضعاً بکار برند. و غذا: نان سفید و گوشتهای سبک بخوراند.

۱- سعه، ریشی است که بیشتر بر سر باشد. و از آن ریمی پالایدلج همچون انگبین. و باشد که رقیق تر بود. و باشد که خشک باشد، و هیچ نتراید. و باشد که شوره بر آرد همچون نمک. (هدایة المتعلمین)

میر محمد حسین شیرازی، در مجمع الجوامع جلد پنجم مینویسد: «سعه، و آن درابتدای، بشور صغار متفرق از هم دور است که در بدن بهم میرسد. پس متفرق گشته منبسط میگردد، و خشک ریشه می بندد. و بعضی از آن است که از وی صدید و چرک سیاید، و آن را شیرینج نامند که شیرینک فارسی است. و سبب آن فضلات عفن و رطوبات فاسده است.»

امام سید اسمعیل جرجانی، در اغراض الطبیه بین سعه و شیرینه تفاوتی قائل شده، و مینویسد: «اما سعه بیشتر بر سر باشد، و شیرینه بر روی و دیگر اندامها افتد. و شیرینه سوزاننده تر از سعه باشد و براننده تر. و از سعه ریمی پالایدلج، همچون انگبین. و باشد که رقیق تر بود. و باشد که خشک باشد و هیچ نتراید. و باشد که شوره بر آرد، همچون نمک. و از شیرینه چیزی رقیق پالاید.»

فصل دوم

در بهق، و جذام .

علاج بهق، (۱) قی بآب ترب و سکنجبین . و اگر بسنده نشود، شربت لوغازیا (۲) و ایارج جالینوس (۳) و غذاهای لطیف است . اما درمان جذام، (۴) رگک زدن . سپس اسهال مکرر برای رفع سودا است . هر شب تریاق افاعی (۵) حل شده در شراب بتن بمالدو

۱- بهق دو گونه بود یکی سیاه و دیگر سپید، و سپیدتر بود ... و چند بار گفتم که خون چون بلغمانی بود یا سودائی، و بر پوست افتد و التزاق یابد، و تشابه نیابد، بهق سیاه و سپید و پیس گردد . (اغراض الطیبه جرجانی)

۲- ایارج لوغازیا، شربتی است که از شراب و داروهای چندی که اهم آنها عبارتند از: شحم حنظل، غاریقون، سقمونیا، خربق سیاه، مقل ازرق، صبر، فلفل، زعفران، جندییداسترو جز اینها، ترکیب می یابد. این ایارج را پاک کننده بدن از فضله ها و اخلاط و سودمند برای فالج، رعشه، لقوه، تشنج، صرع، جذام، داء الفیل، بهق، برص، سعفه، صداع، دوار، همم، و سواس، تغییر عقل، عسر النفس، درد کلیه و مثانه، نقرس و درد مفاصل، و زخمهای کهنه دانسته اند.

۳- ایارج جالینوس، جهت: فالج، لقوه، تشنج، استرخا نافع بوده، خلطهای لزج را دفع کند. و مثانه را سودمند بود. و کسی را که منی بی اراده از وی دفع شود، نافع باشد. صفتش: تخم حنظل، غاریقون، اسقیل مشوی (تنور پخته)، سقمونیا، خربق سیاه، سوفاریقون، افریون (صمغی است) ازهریک ۶م، بسفایج، افیمون، مقل ازرق، کماذریوس، سلیخه، فراسیون ازهر کدام ۹م، سرصافی، سگبیش، زراوند طویل، فلفل سیاه و سفید، دار فلفل و دار چینی، جاوشیر، جندییداستر، فطر اسالیون، ازهریک ۴م . و بعضی از اطبا زعفران و صبر هر یک ۶م بآن افزایند.»

۴- هرگاه خلط سودا اندر همه تن پراکنده شود و بسیار گردد، جذام تولد کند. و باید دانست که علت سودا که در یک اندام تولد کند آماس صلب باشد، یا سرطان، یا سقیروس. و اگر سودا رقیق باشد، و با صفر آبیخته، خون تولد کند. و همچنانکه سرطان جذام یک عضو است، جذام سرطان همه تن است . (کتاب الاغراض الطیبه)

۵- تریاق افاعی، معجونی مرکب از داروهای چند است. که وقتی آنرا دوی مخصوص همه اقسام سموم حیوانی میدانستند. و هر بیست نخود آن یک گندم تریاک دارد . (فرهنگ نفیسی)

شیر تازه زیاد بخورد. و روغن بنفشه و روغن کدو دربینی بچکاند.
غذا: اسفیدبا.

فصل سوم

درخارش، (حکه) و جرب. (۱)

اگر با علائم گرمی همراه باشد. علاجش: زدن رگ اکحل
و اسهال طبیعت بحب صبر و هلیله زرد و گل سرخ و مصطکی است.
نان سفید و گوشت های سبک بخورد. و از نزدیکی بزن، و شراب بپرهیزد
و پس از تنقیه بدن با استحمام مکرر پردازد.

فصل چهارم

در شری، و حصف.

۱ - در حاشیه کتاب چاپی قانون چه راجع بجرب مینویسد: «بثوراتیست
از نظر بزرگی و کوچکی، تری و خشکی، و بجز نشستن مختلف الشکل، همراه
با خارش شدید. و بیشتر دردست و پا بروز مینماید. فرق آن با حکه اینست که حکه
مانند جرب بشورات پوستی نداشته و علتش خلط نمکین مخلوط با صفراست.
صاحب هدایة المتعلمین در این باره مینویسد: «این خارش و گر، دو گونه
بود. یکی تر، و دیگر خشک. و این خشک از آن پدید آید، که چیز هاء شور چون
کامه و آنچه بوی ماند، بکار داشته شود. و سیکه کهن و پیاز تر، و اشتر غار،
و انکدان، و کماد، و رافه، که خورده اند. و گرمی هاء دیگر چون انگبین، تاخون
راتیز گردانند. و با همین جامه جرب داشته بود و بگرما به کم اندر آمده بود. اگر
با این، آب نیکو بود، و نبض بجای بود و تن قوی، علاج وی بگرما به اندر آمدن
بود بسیار، و خویشتن پاک داشتن. و آنگاه خویشتن را مالیدن بآب سبوس و آرد
نخود و بوره نان. اگر بدین بسندگی نبود، روغن گل و سرکا و آب کرفس یا آب
برگ وذن اندر خویشتن باید مالیدن...»

درمان شری، (۱) طبیح هلیله زرد است. اما حصف، (۲) که علتش: شوری عرق، و کمی شست و شوی بدن است، و از هوای گرم عارض میگردد. درمانش: روان کردن صفرا، اقامت در جای خنك و استعمال موضعی مغز تخم خربوزه سائیده با گلاب است.

فصل پنجم

در حصبه، و جدری، و ثالول

درمان حصبه (۳) و جدری، (۴) بعد از رنگ زدن و خونگرفتن

۱- شری دانه های کوچک بسیاری است مایل بسرخ، که در ظاهر جلد بهم میرسد. و گاه در میان آنها دانه های بزرگ نیز میباشد، و بسیار فرو رفته در جلد و گوشت نمی باشد. و خارش بسیار مینماید و اکثر آنست که مجموع آنها بیک دفعه بروز مینماید. (خلاصة الحکمت)

۲- حصف، بشور صفار سرخرنگ شو کی سرتیز، شبیه بدانه جاورس مقشر بر ظاهر جلد با خارش شدید و چنین است که گویا خار بر بدن فرو میرود، و لهذا آنرا شوکیه نامند، و سبب آن رطوبت غلیظه بورقیه ساده است که ترشح نماید از عروق در زیر جلد، که بواسطه سد مسام نتواند اخراج یابد. بیشتر نزد صاحبان ابدان حاره، و در اعضای کثیره العرق، و در بلدان حاره، خصوصاً هنگام گرمی هوا بهمیرسد. (جلد پنجم مجمع الجوامع)

۳- حصبه، بشوری متفرق است که بظاهر بدن ظهور و بروز کند دفعته در ابتدای بروز و ظهور سرخ، مانند کیک و پشه گزیده بود. و بعد از آن اندک بلند و بزرگ، بنهایت مقدار عدس و کاورس بسیار کوچکی رسد. از جمله اسراض وبائییه و مسریه است. (جلد پنجم مجمع الجوامع)

۴- صاحب کتاب الاغراض الطبییه، در علائم آبله (جدری) مینویسد: «تب آبله تاسه روز عظیم باشد. و در دپشت، و در دسر، و گرانی همه تن باشد. و یا مانند گی و ترسیدن اندر خواب، و دمعه، و سرخی چشم، و خارش بینی باشد. سرفه و درد گلو، و تنگی نفس، و گرفتگی آواز، پدید آید. و آبله سپید، با درد اندک و پراکنده، امیدوار تر است. خاصه آنچ زود بتمامی بیرون آید، و زود پخته شود. و آنچ پهلوها دارد، و در هم پیوسته باشد، و بنفش باشد یا سبز یا سیاه، و بر شکم و سینه بسیار بر آید، و دیر پخته شود، خطر ناک باشد. و اگر نخست آبله پدید آید پس تب آید، سخت بد باشد.»

از حجامت، آشامیدن جو آب باشکرو آب انار امری سی بار و غن گل
و خوردن آرد بوداده جو با گلاب خنک و جلاب (۱) است.

بعد از تسکین طبیعت، جو آب و طباشیر عمل آمده بتخم ترشک (۲)
(حماض) سپس آب عنب الثعلب باشکر، بنوشد.

اما درمان ثالول، (۳) با طبیخ افیمون و نوشیدن لوغازیا، یا
ایارج روفس است.

۱- جلاب شربتی است با ترکیب خاص بدین شرح: یکمن شکر با سه من
گلاب با آتش ملایم بجوشانند، و کفک آن بگیرند، تا به نیمه باز آید. سپس نیم درم
سنگ زعفران سوده، در وی حل کنند تا آماده مصرف گردد.

۲- ترشک یا ترشه (باضم میم) سه نوع بری و مائی و بستانی دارد. بیخ هر
سه نوع مایل بسرخ، و ثمر آن خوشه دار، و تخم آن سیاه و براق و ترش، که در
غلافی مثلثی شکل و سرخ رنگ قرار گرفته است. خواص: مضمضه با عصاره آن،
در تسکین درد دندان و آکله دهان مفید است. خوردن آن، رافع خمار و قی و غشیان
صفراوی، و بر طرف کننده التهاب و تشنگی است. مطبوخ آن با شراب، جهت برقان
نافع و چون بیزند و باروغن زیت بریان نمایند و گشنیز و اندکی زیره و آب انار
دانه بر آن بریزند، و تناول کنند، حبس شکم نماید. (مخزن الادویه باختصار)

۳- در هداية المتعلمين درباره ثاليل (آزخ) مینویسد: آزخ از بلغم لزج
افتد. و علاج وی دارو هاء قی است و دارو هاء مسهل که آن بلغم را فرود آورد و
سودارا. و جهدان باید کردن که تن کلان گردد، و پیوسته بگرما به اندر آید، و شراب
تنک بکار دارد و آسانی و راحت. اگر این آزخ بسیار نبود، آنچه بود او را بمالد ببرگ
کبر تر، یا بخرنوب نیطی تر. آنکه او را جنجک گویند، بخارد آزخ را و بدار و موش
وزر نیخ بمالد، یا بانگبین بلادر، یا بداری تیز که قریب وی بود، یا بموی اسب به بندد
و ببرد تا بهتر آید. یا با تش داغ کند تا بسوزد. یا بر کشدش از بن. یکی نایزه سازند
از مس سرین کار را باندازه آزخ، و کرانه نایزه تیز کنند، با آزخ اندر افکنند و پوست
آزخ ببرند، بوی باز آزخ بگیرند، بناخن بکشند تا بیرون آید. و بزیروی یکی بیخ بود
همه بیرون آید.

فصل ششم

در بیان ورم‌ها. (۱)

هرگاه ورم در عضوی مجاور اعضاء رئیسه باشد. درمان را با رادعات (۲) شروع نموده، سپس بتدریج برای تحلیل خلط باید محلات (۳) را نیز بآن بیفزایند تا ورم روبه تخفیف نهد. پس از آن تنها باستعمال محلات اکتفا کنند.

ورم، یا خونی است یا صفراوی یا سوداوی و یا بلغمی. علامت خونی، احساس گرمی و سوزندگی در لمس، قرمزی رنگ و ضربان است. علائم صفراوی، سوزندگی و فزونی حرارت در بسودن است. درمان هر دوی آنها: رگ زدن و اسهال طبیعت به طبیخ هلیله و آب فواکه است. اگر در بدن اخلاط غلیظه باشد، مالیدنهای سرد کننده موضعاً بکار میبرند.

اگر ورم سوداوی باشد. علامتش: سختی موضع متورم، سردی در بسودن و تیرگی رنگ است. و درمانش: اسهال بچیزهاییست که سودا را بیرون میراند.

-
- ۱ - ابو بکر ربیع در هدایة المتعلمین، درباره اورام مینویسد: «آماس یا گرم بود یا سرد، و گرم بردو گونه بود. یا از خون بود، یا از صفرا و این هر دو سوزان بوند. آنچ از خون بود، با تنجیدن (به هم فشرده شدن) بود. و با تمدد بسیار و آماس بزرگ بود. و سرخ بود. و اگر انگشت بروی فشاری، انگشت را باز سپوزد. و باز صفراوی را، سوختن بیشتر بود و آماس کمتر. و برنك سرخ نبود. و بود که هر دو مرکب بوند.» سپس بذکر درمان انواع گوناگون اورام سی پرداخت.
 - ۲ - رادع یعنی مانع و بازگرداننده ماده بعضو، و آن دوائی است که مسامات را تنگ، و اخلاط را غلیظ کرده، مانع ریختن آنها بعضو گردد.
 - ۳ - محلل یعنی تحلیل برنده، و آن دوائیست، که اخلاط را از مواضعی که قرار دارند جدا کرده، پس از تبدیل ببخار از بدن خارج کند.

اگر بلغمی است ، علائمش : نشان ماندن، جای فرو رفتگی
انگشت ، و سفید و سرد بودن موضع در بسودن است. در مانش :
اسهال طبیعت با چیزیکه بخروج بلغم کمک نماید .

فصل هفتم

در سرطان ، (۱) و خنازیر . (۲)

۱ - ابوبکر ربیع، در درمان سرطان سینه میگوید: «این سرطان چون بابتدا بود، علاج توان کردن تانیفzاید. و اگر بانداسی بود که آن اندام را بتوان بریدن ببرد تا ببرد. و اما اگر تنه ی سرطان را ببری (مقصود عمل ناقص است) یاداغ کنی، هرگز به نشود و بیم آن بود که هلاك شود... اگر بابتدا بود، نشان وی آن بود که: از نخست یکی آماس پدید آید چون باقلى، و باز چون گوز (گردو) گردد، باز بزرگتر همی گردد و صلب تر، و اندکی گرمی دارد. چون روزگار بر آید در گها بوی برپید آید کبود، و بدان رگها غذاء سوداوی یابد... باز اگر ریش کند (زخم شود) علاج وی دشوار بود، اگر بتواند آن اندام را برد و داغ کند. و نشان ریم (چرك) سرطان آن بود، که گنده بود و سیاه رنگ، و ریش گرم بود، و کرانهای آن رنگین بود سرخ رنگ یا سیاه رنگ، و هر چند روز فراختر گردد. چون این نشانیها پدید آمد، امید باید گسستن...»

شیخ در قانون درباره سرطان میگوید: در ابتدای بیماری میتوان از افزایش و زخم شدن سرطان جلوگیری کرد، اما سرطان پیشرفته معالجه نمی پذیرد و شایسته آنست که بقول بقراط بآن دست نزند، زیرا سوجب هلاکت بیمار میگردد. اما سرطانهای کوچک را میتوان برید، اگر درمان قطعی امکان پذیر باشد همان قطع ریشه کن کننده است یعنی سرطان را با تمام عروق که بدان اتصال دارد و آنرا مشروب میکنند بردارند. تا از آن چیزی باقی نماند. و پس از آن بگذارند، تا خون بسیاری از آن روان گردد. قطع سرطان بیشتر اوقات موجب شدت بیماری گشته، و چه بسا پس از قطع بداغ کردن عضو احتیاج پیدا کنند که آنهم خطرناک است. خاصه اگر سرطان نزدیک یکی از اعضا عرئسه باشد که در این صورت خطر بیشتر است. سپس میافزاید: بعضی از پیشینیان حکایت کرده اند که طبیبی پستان سرطانی را از بیخ برید و پستان دیگر سرطان پیدا کرد. من میگویم (عقیده قابل توجهی است) شاید آن پستان دیگر هم در حال پیدایش سرطان بوده است و امکان دارد که از راه انتقال، ماده به پستان دیگر سرایت کرده باشد، و این احتمال قویتر است.

۲ - خنازیر (تورم سلی غد دلنفاوی) علتی است شبیه به سلعه (مقصودش بقیه در پا ورقی صفحه بعد

سرطان، ورمی است صلب باریشه بسیار. و درمان آن: زدن رگ اکحل، واسهال پی در پی به طبیح افیمون، و دوری نمودن از غذاهای گرم مولد سودا، مثل عدس و بادنجان است. غذا: گوشت پره و دراج و شراب.

اما سبب خنازیر، بدی گوارش و تخمه است. علاجش: کم کردن غذا، ترك غذای شب کردن، تعدیل آشامیدن آب است. و پس از آن اسهال طبیعت بجیزی که بلغم را براند. و اصلاح مزاج دماغ با معجونهای مقوی، و مالیدن داروهای محلل و منضج (۱) روی ناحیه مبتلا.

فصل هشتم

در تبها. (۲)

بقیه پا ورقی صفحه قبل

تورم عادی غدد لنفاوی یا تورمهای زیر پوستی است) و فرق میان این و سلعه آنست که خنازیر به لحم پیوسته است و از این جهت از جای خود حرکت نمی نماید مگر در ابتدا که اندک حرکت بجوانب سینماید. و اکثر در لحوم رخوبهم میرسد، مانند بیخ گلو و زیر بغل و کشران. و صلابت آن زیاده از صلابت سلعه است، بجهت غلظت ماده. و سطح آن شبیه به عقده میباشد. و اکثر امر چند عدد نزدیک و متصل بهم است. (خلاصة الحکمت حکیم محمد حسین شیرازی)

۱ - منضج، یعنی اعتدال دهنده قوام اخلاط و مواد. و آن دوائیست که قوام اخلاط را تعدیل کرده قابل دفع سینماید.

۲ - ابو بکر ربیع در مدایة المتعلمین تحت عنوان «فی الحمیات» مینویسد: «تب بفارسی مشتق بود از تاب و تفسیدن و چون تن چندان گرم گردد کز کارهای طبیعی بماند، این را تب گویند. و سبب این گرم گشتن تن، گرم گشتن دل بود، چندان گرم گردد تا شراین با او گرم گردند، و همه تن را گرم کنند چندانکه از کارهای طبیعی بماند.»

تب، ممکن است کوتاه زمان یا دراز زمان باشد. اگر کوتاه زمان است، تب روز است. و هرگاه دراز زمان است، ممکن است از ماده باشد یا نباشد. اگر در اثر ماده نباشد، تب دق است که عارض بعضی از اعضاء اصلیه میشود.

اگر علت مادی باشد، پس ماده یا داخل عروق است و یا خارج عروق. اگر داخل عروق است، به خونی و صفراوی و بلغمی و سوداوی تقسیم میگردد.

اما تب روز، (۱) ممکن است از نشستن یا راه رفتن چند روز در آفتاب، یا از خوردن غذاهای گرم، یا از غضب شدید و یارنج و تعجب عارض گردد.

۱- همو در باره تب روز مینویسد: «نام وی حمی یوم بود، و سبب این تن گرم گشتن هواء دل بود بی آنکه رطوبات دل و جرم دل گرم گشته بودن. چون هواء دل گرم گردد، آن هوا که اندر شرایین است گرم گردد. و همه تن بدین سبب گرم گردد. و بود که چو این سبب که هواء دل را گرم کرد قویتر بود و خون را گرم کند، بی آنکه پیوساندی سرخون را و تن را گرم کند دوسه روز بماند هم حمی یوم خوانندش.» سپس علامت تبی را که از گرمی آفتاب بود چنین یاد مینماید. «آگاه باش که بدین تب لرزه نبود. و فرزه نبود. و این تب سخت تیز نبود. و بشتاب نبود. و بول رنگین نگردد. و نبض متواتر نگردد. و تن سوزان سخت نبود. و دم زدن دشوار نبود. و زبان درشت نگردد و تشنگی صعب نبود. و بآخر تب اندکی خون آید.»

نظامی عروضی در چهارمقاله جائیکه در ماهیت علم طب سخن میراند در باره تشخیص تفکیکی انواع تب مینویسد: «حمی یوم جدا شود از دیگر تبها. بدانکه درازترین مدت آن یک شبانه روز باشد. و در او تکسر و گرانی نبود. و کاهلی و درد نبانند. و تب سبطه جدا شود از دیگر تبها بدانکه، چون بگیرد تا چند روز باز نشود. و غب جدا گردد از دیگر تبها بدانکه، یک روز در آید و دیگر روز نیاید. و تب شطرنجب جدا گردد از دیگر تبها بدانکه، یک روز گرم تر آید و درنگش کمتر باشد و دیگر روز آهسته تر آید و درنگش دراز بود. و باز تب ربع جدا گردد از دیگر تبها بدانکه، دوروز نیاید و روز سوم بیاید.»

درمانش : شربت های خنك كننده و ربهای سرد كننده ممزوج با آب برف است.

پس از تخفیف تب، در آب ولرم شست و شو کرده، یکی دوروز غذای لطیف صرف کند.

اما تب دموئ، که آنرا مطبقة (۱) نامند. از عفونت خون یا افزونی آن عارض میشود. درمانش : رگ زدن، و خون بسیار گرفتن و تبرید مزاج با آب انار ترش با کمی شکر، جو آب با انار ترش. و اگر با بیوست همراه باشد، آشامیدن آب آلو، عناب، تمر هندی و نبات است.

غذا : مزوره ماش و کدو باروغن بادام. و اگر طبیعت بیمار معتدل است، غذاهای عدسی ترش و آبغوره باروغن بادام بدهند.

تب صفراوی داخل عروق را محرقه (۲) گویند. درمانش : زدن رگ، و گرفتن خون باندازه حاجت، و اسهال طبیعت با آب آلو و تمر هندی و شیر خشت، و دادن کافور سحر گاهان و جو آب هنگام برآمدن خورشید است.

۱- صاحب خلاصة الحکمت، حمی مطبقة را سونو خس یونانی دانسته و میگوید: جزو تبهای دموئ است نه عفونی. و آنرا تبی میدانند بین تبهای یومیه و تب عفونی. و علت آنرا امتلائی دم و یاسده دانسته و بانواعی تقسیم کرده است.

۲- ابوبکر ربیع محرقه را از عفونت خون دانسته، و بقول جالینوس استناد میجوید که گفته است «چون خون گنده گردد صفرا گردد» سپس از خود چنین اظهار نظر میکند که: «اگر خون همه تن گنده گردد تب محرقه آرد.» حکیم محمد حسین در جلد پنجم مجمع الجوامع میگوید: «محرقة را بزبان یونانی فاریطوس نامند. و آن حمی صفراوی حاد قوی الاغراض است. و این دونوع است. یکی محرقه صفراویه، که سبب آن کثرت عفونت صفراست. در داخل عروق بدن تمامی، یا در عروق حوالی قلب خصوصاً، و یا در عروق نواحی فهم معده و کبد. دوم محرقه بلغمیه، که سبب آن بلغم مالح است که در عروق نواحی قلب تعفن یابد.»

اماتب صفراوی خارج از عروق، تقسیم میشود به: خالصه، که بیش از دوازده ساعت ادامه نمی یابد. و آنرا غب الدایره نیز خوانند. (۱) و غیر خالصه، که از دوازده ساعت بیشتر طول میکشد. و آنرا شطر الغب گویند.

درمان ایندو: زدن رگک. و هنگام نوبه، قی کردن بآب نیمگرم و سکنجبین. و اسهال طبیعت بآب فواکه و تمر هندی و خیار چنبر و از این قبیل چیزهاست. و در روزهای بی تبی نیز صبح و شام جو آب بیاشامد.

علاج تب بلغمی داخل عروق، رگک زدن. سپس اسهال طبیعت بچیزی است که بلغم را دفع کند. غذا: جو آب.

اما تب بلغمی خارج از عروق را، با تنقیه معده بوسیله آب ترب و سکنجبین بزوری و جلنجبین درمان کنند. و غذا: جو آب و نخود آب باروغن بادام دهند.

اماتب سوداوی خارج از عروق و داخل عروق را، تبریع (سه یك) گویند. در آن باید قوت بدن را تا آخر نگاهداشت، چون این

۱- ابو بکر ربیع میگوید: «تب غب آن بود که يك روز بیايد و يك روز نه، و علامت این تب و اعراض او آن بود که بالرزه صعب گیرد. و این لرزه از پشت اندر آید و بلرزاند نيك و همه تن جنبان گردد... تب غب بی قی صفران بود، و بی اسهال صفرا. و این تب چون خالص بود و با بلغم آمیزش ندارد نوبه او دوازده ساعت بیش نیست. و ادوار او بیش از هفت دور نبود. و هفت دور چهارده روز بود. و بود که ساعات نوبه شش ساعت کم بود. و بود که ادوار او سه دور بود یا چهار، با اندازه بیماری و معالحت صواب. باز اگر خلط خالص نبود، نوبه از دوازده ساعت بگذرد. و دور از هفت بگذرد. چنانکه ساعات نوبه به چهل و دو ساعت برسد، و ادوار ششماه بماند. و تشنگی و سوزش بسیار بود بدین تب و دور صعب... و اگر باین تب تبی دیگر یار گردد، آنرا شطر الغب گویند. و با آخر نوبه عرق بسیار بود، هم از نوبت نخستین.»

از بیماریهای مزمن است. اگر علائم نفخ ظاهر نگردد، بمریض جوجه بخورانند. و در روزهای تب سکنجبین با آب ولرم بنوشانند. و پیش از شروع تب بیمار را از خوردن غذا بازدارند. زمانی که آثار نضج ظاهر گردید، لازم است به بیمار طبیخ هلیله سیاه هندی با خیار چنبوت و ترنجبین بدهند. همچنین باید با بکار بردن آب کرفس و رازیانه، براندن بول کمک کنند، تا تب از حدت بیافتد. سپس به بیمار حب غاغت بدهند. و غذا را جوجه بخورانند.

اما در تبهای مرکب که در آن ادوار بیماری و حال بیمار مختلف و گوناگون است، روزی خوب و دیگر روز بد است، بعلت اختلاف علائم و دلائل درمان هم بر حسب عوارض مختلف خواهد بود. تب دق، بیشتر پس از تبهای طولانی بروز میکند. و نشانهایش: آب شدن گوشت بدن، افتادن قوت، ضعیفی صدا، فرورفتگی دیدگان و قرمزی گونه ها در موقع خوردن غذا است. درمانش: دادن جو آب، هر روز تمام گرفتن، سکونت در هوای سرد و مرطوب، نشستن در آب نیمگرم، و مالیدن روغن بنفشه بدن. و همیشه روی سینه پارچه آغشته بگلایکه در آن صندل و کافور حل کرده و بابر ف سرد کرده باشند نهادن است. غذا: ماهی بریان کرده، پنیر تازه و کاهو، خیار و خیارزه معالجات دیگری نیز برای آن هست، که از حد این مختصر بیرون است.

مقاله دهم

در بیان قوای اطعمه و اشربه متداول . و آن مشتمل بر فصولی
چند است .

فصل اول

در بیان دانه ها .

گندم، در درجه اول گرم و تر. جو، در درجه اول سرد. و غذائیش
کمتر از گندم است. کاورس، (۱) سرد و خشک. نخود، گرم و تر در
درجه اول. عدس، در درجه اول سرد و در درجه دوم خشک است. باقلا،
در درجه اول سرد و خشک. تخم شنبلیله، (۲) در درجه اول خشک و
در درجه دوم گرم است. ماش، در درجه اول سرد و تر. لوبیا، گرم و تر. و
برنج، در درجه اول گرم و قابض است. کنجد، در درجه نخست گرم
ملایم. خشخاش، در درجه اول سرد و در درجه دوم خشک است.
بذر کتان، گرم ملایم. و شاهدانه، در درجه دوم گرم و خشک میباشد.

فصل دوم

در گوشتها و تخم مرغ .

-
- ۱- کاورس (جاورس) دانه ئیست که قمری از آن تغذیه بینماید. در شیراز
بآن دژگال گویند. صاحب سخن الادویه آنرا گال نامیده است.
 - ۲- شنبلیله رادر شیراز شملیز گویند.

گوشت گوسپند، گرم و تر. گوشت بز، سرد و خشك. گوشت گاو، سرد و خشك. و گوشت گوساله، معتدل است. گوشت جانوران بری، گرم تر و خشكتر از حیوانات اهلی است. گوشت گنجشکها، گرم و خشك. گوشت پرندگان آبی، ترو سردتر از گوشت سایر طیور است. گوشت ماهی تازه، سردتر و زود هضم است. اما تخم مرغ: زرده آن، گرم. و سفیده آن، سرد. و قوه هریک متناسب با پرنده تخمگذار است.

فصل سوم

در بیان شیر، و ترکیبات آن. همه شیرها، سردتر است. بجز شیر گاو، که ترو سردتر از شیر گوسپند است. روغن، گرم و تر. کره، حرارتش کمتر است. پنیر تازه سرد. و پنیر مانده، گرم و خشك و تند. بسیار مانده آن، گرم و خشك است.

فصل چهارم

در ترکیبها. گندنا، گرم و خشك. پیاز، خشك و گرم. سیر، گرم و خشك. کاهو، سردتر. اسفناج، معتدل در گرمی و سردی. کرفس، گرم و خشك. طرخونی و نعناع، گرم و خشك. چغندر، سردتر. گشنیز، سردتر. تر تیزك، گرم و خشك. ریحان کوهی، (۱) گرم و تر. شبت، گرم و خشك. کاسنی، سرد و خشك. سبندان، (تخم تر تیزك) و ترب، گرم و خشك. خرفه، سرد ملایم. پودنه، گرم و خشك. ترشك، سرد و خشك. كشوٹ، (نوعی پیچك) گرم و خشك. بقله یمانی، سردتر.

۱ - صاحب تحفة المومنین آنرا تخم شربتی دانسته است.

بادنجان، گرم خشك • لبلاب (عشقه) بهاری، سردوتر • وپائیزی آن
گرم و خشك است •

امابیخ تره بارها : ترب، گرم و خشك • وازبین برنده بلغم • کلم،
بادناك • و نرگسی، گرم و خشك و دیر هضم است •

فصل پنجم

در بیان میوه ها •

از میوه های آبدار : انگور، گرم و ترو مسهل طبیعی • انجیر، تر •
گردوی تر، گرم و تر • انار شیرین معتدل در گرمی و تری • انار ترش،
سرد و خشك • عناب، گرم و ترو مسكن خون • شفتالود، سردوتر •
امرود و به، سرد و خشك و تقویت کننده معده • آلو، سرد و ترو ملین
طبیعت • سیب، سرد و خشك و مقوی قلب • خربوزه شیرین، سردوتر •
توت سیاه، گرم ولین • سفید آن، معتدل در گرمی • خیارزه و بالنگك
سرد و تر است •

از میوه جات خشك : عناب، معتدل در گرمی و غلیظ • سپستان،
گرم با اعتدال • بسا دام شیرین، گرم و ملایم در حد اعتدال • فندق،
معتدل در گرمی • گردو، گرم و خشك • شفتالود، معتدل در گرمی •
زرد آلو شیرین، معتدل در گرمی • و ترش آن، سرد • پسته، گرم و
خشك • مویز، گرم و نرم کننده • زیتون سیاه، گرم و خشك • و سفید آن،
سرد و خشك است •

فصل ششم

در گلها و سبزیهای خوشبو •

گل سرخ، سرد و قابض • سوسن، گرم و خشك • نرگس، گرم

و ملایم • بنفشه، سرد و ملایم • مرزنجوش، سرد و خشک • سیسنبهر، گرم و خشک • نسرین و ضیمران، متمایل بگرمی و خشکی • خیری ببری، گرم و خشک • فرنجمشک، گرم و خشک • خیری (شب بوی زرد)، معتدل در گرمی • لفاح، (نوعی از مهر گیاه) سرد و سست کننده • گلنار، معتدل در گرمی و خشکی • یاسمین زرد، گرم و خشک • و سفید آن، معتدل • مورد، (آس) سرد و قابض • بابونه، گرم و خشک • کافور، سرد و خشک است •

فصل هفتم

در بیان روغن ها •

روغن کنجد، معتدل در گرمی و خشکی • روغن گردو، گرم و خشک • روغن بادام، معتدل در حرارت و نرمی • روغن تخم کتان، گرم و خشک • روغن زیتون، گرم و خشک • روغن بنفشه، معتدل در سردی و تری • روغن گل سرخ، سرد و خشک و قابض • روغن یاسمین و نسرین، گرم و خشک • روغن بید، معتدل در گرمی و سردی • روغن خشخاش، سرد و سست کننده • روغن شاهدانه، گرم و خشک • روغن خردل، گرم و خشک • روغن پسته: گرم و ملایم • روغن نیلوفر، سرد • روغن مرزنجوش، گرم و خشک • روغن سوسن، گرم و خشک • و روغن نرگس، گرم و ملایم است •

فصل هشتم

در بیان خوشبوها •

مشک، زیاد گرم و خشک • عنبر، گرم ملایم و خشکتر از مشک • عود هندی، معتدل در گرمی و خشکی • کافور، بسیار خشک و مرکب از

دوجوهر یکی سرد و دیگری خشك • صندل، در سردی معتدل و خشك •
زعفران، گرم و خشك • کوشنه (۱)، گرم و خشك • قرنفل، گرم ملایم •
جوزبویا (۲)، گرم ملایم • سك (۳)، سرد و خشك • سنبل، معتدل در
گرمی و خشك • سنا، گرم ملایم • وهل، (فاقله) گرم ملایم است •

فصل نهم

دواهاییکه در غذا ریخته میشود • (توابل)

گشنیز خشك، معتدل در گرمی و خشك • زیره، سنه (۴)، کرویاء،
(بضم كاف و رایا بفتح هر دو)، زیره رومی، نانخواه (زنیان)، سیاهلانه،
(شونیز)، فلفل، دارچینی، زنجبیل، خولنجان (۵)، انگدان، (۶) همه
گرم و خشك • خردل، گرم و خشك و پياك کننده بدن از بلغم • سماق، و
كشك، ولورك، سرد و خشك اند •

فصل دهم

در ترشی ها •

سرکه، سرد و خشك • آبکامه (۷)، گرم و خشك • سیر پرورده در

۱- کوشنه که بعضی آنرا قسط باضم قاف خوانند، ریشه گیاهی است که
روغن آن در اورام، خاصه در وجع و اورام مفاصل استعمال میشده است.

۲- جوزبویا، سیوه درختی است که در جاوه، میروید و جوز بوا بخفف
آن است.

۳- سك، باضم سین عصاره آمله است که نوعی از هلیله میباشد.

۴- سنه، دانه ئیست مثلثی شکل که در هندوستان میروید. و آنرا نخود
طلائی نامند.

۵- خولنجان، ریشه درخت پان هندی است.

۶- انگدان، را در کتابهای عربی انجدان مینویسند. در سازندران آنرا
کوله پر گویند.

۷- آبکامه، ترکیبی از آردجو و فودج است. در قراپادین کبیر تحت عنوان
«سری» به تفصیل از این ترکیب یاد شده است.

سرکه، کمتر گرم و یاری کننده گوارش، پیاز پرورده در سرکه کهنه، گرم و لطیف و راننده ادرار غلیظ، اشترخار (۱)، غلیظ است.

فصل یازدهم

در بیان نبیذها (۲) و شربت‌ها و رب‌ها .
از نبیذها: نبیذ انگور، گرم و تر، و مانده آن، گرم و خشک است .
نبیذ مویز، (مویز آب) معتدل در گرمی و رطوبت و نفاخ، نبیذ تمر، و شیر، گرم و خشک اند.

اما شربت‌ها و رب‌ها: سکنجبین شکری ساده، سرد و از بین برنده بلغم و مفید برای معده . سکنجبین هائیکه از دانه‌ها و پیازها ساخته میشوند، گرمی آنها بیشتر و برای معده مفیدند . شراب بنفشه، معتدل در گرمی و سردی است .

رب به، و سیب، سرد و بند آورنده شکم اند . رب غوره، مسکن تشنگی . رب انار، گرم و نافع برای معده و تسکین دهنده دل غشه، و دافع تشنگی . رب توت، سردتر، و ملین و ضد حرارت، و مفید برای خنای است .

فصل دوازدهم

در مرباها .

جلنجبین (۳) شکری، مقوی ملایم معده و گرم کننده آن .

۱- اشترخار، رادر کتب طبیبی عربی اشتر غار گویند و عربها آنرا زنجبیل العجم گفته اند. نباتی است که در خراسان آنرا با گوشت طبخ کرده و بعضی آنرا چون کاهو خام میخورند. اما بسرکه پرورده آن مطبوع تر است.

۲- مایعات قابل تخمیر را پیش از بجوش آمدن و مسکر شدن نبیذ میگویند. و فقاخ قسمتی از آن است.

۳- جلنجبین (باضم جیم نخست و فتح جیم دوم) گل انگبین فارسی و سرشته برگ گل در غسل است .

جلنجین عسلی، بیشتر گرم. مربای بنفشه، معتدل در گرمی و سردی و نرم کننده شکم. مربای زنجبیل، گرم کننده معده. مربای هلبله کابلی با عسل، مقوی معده و نگاهدارنده جوانی. مربای عسلی به وسیله، مقوی معده و قلب گرم، و از بین برنده اسهالهای صغیر و مربای اترج، گرم کننده معده است.

فصل سیزدهم

در پختنی‌ها

اسپید باها (شورباهای بی ادویه)، نرم کننده طبیعت. آشهای سرکه، مجفف. و مرکب از هردو، مانند زیره با معتدل اند. لبنیات، سرد اند. و آشهایی که با آبهای معتدل پخته شده باشند، مثل آبغوره و سماق انار و سیب، قوه آنها مثل عصاره و شیر آن چیزهاست. اما حلوائ عسلی، یاری دهنده گوارش. و خمیری آن، غلیظ و موجب بروز سده است.

لغت نامه داروئی

قانونچه

لغت نامه داروئی قانونچه

پس از اتمام کتاب، با آنکه شرح بعضی از لغات داروئی را با استفاده از
مآخذ قدیم در ذیل صفحات آورده بودم برای آنکه پزشکان جوان داروها
را بهتر بشناسند، تصمیم گرفتم لغت نامه ای در آخر کتاب آورده، و از مآخذ
خارجی و داخلی برای شناسائی داروها شرح بیشتری بنویسم، تا نفع آن عام تر
گردد. نتیجه این تصمیم لغت نامه ایست که اینک مطالعه میفرمائید.

ضمناً، به علائم اختصاری زیر که در شرح لغات آورده شده است توجه

فرمائید: ف: فارسی فر: فرانسه

ع: عربی ا: انگلیسی لا: لاتین

اسیدوارم که این اثر ناچیز، مورد قبول خوانندگان عزیز قرار گیرد.

آب غوره - (ع : حصرم)

آب انگور خام نارس است که طعمی ترش دارد. طبیعت آن سرد و خشک و خواصش برطرف کننده حرارت خون و صفرا، از بین برنده صفرا و بلغم، مقوی جگر، تسکین دهنده تشنگی و زایل کننده سستی بدن است. بعلت خاصیت قبضی که دارد در اورام لثه و مخاط دهان مفید است.

آس - (ف : مورد یا سورت - فر: Myrte - ا: Myrthe)

درختچه ایست بین ۳-۱ متر ارتفاع، با سیوهائی باندازه نخود که در مدیترانه، آسیا و ایران میروید. از قدیم الایام شناخته شده و برای آن احتراسی خاص قایل بوده اند. یونانیان آن را سمبل و مظهر جوانی و بکارت میدانسته اند و از آن برای تزئین عروس استفاده میکرده اند.

در قسمت های مختلفه گیاه اسانس معطری است که خاصیت گندزدائی و میکرب کشی دارد. بعلاوه آنرا مقوی معده و نیرو دهنده دانسته اند. میوه آن قابض است.

در برونشیت های عفونی و نفس تنگی مفید و بعنوان خلط آور مستعمل بوده است.

مقدار استعمال : جوشانده برگ آن (۲۵ در هزار) دو فنجان در روز تجویز میشده است.

از برگ و گل آن عرقی میگیرند بنام **Eau d' Ange** که اثر قبض کننده دارد.

آقاقیا - (ع : شجرة الجراد - فر: Acacia de Robin - ا: False Acacia)

درختی است زینتی که مرکز اصلی آن امریکای شمالی است. فعلا در اروپا آسیا و ایران پرورش می یابد.

خواص : گل آن، آرام کننده خفیف، مقوی، قابض، و ملین و صفرا بر است. پوست ریشه آن: مقوی، ملین، و اگر بمقدار زیاد خورده شود مهوع، قی آور و مسهلی قوی است.

طرز استعمال: دم کرده دوازده گرم برگ دریک فنجان آب جوش صبحگاهان بعنوان صفرابر، و یک فنجان دم کرده بیست گرم گل آن دریک لیتر آب، بعنوان رفع کم خونی و برطرف کننده ترشحات زنانه مستعمل بوده است.

آلو- (ع: اجاص - لا: Prunus Demestica - فر: Prun Plum : ا)

میوه ایست خوراکی که بشکل تازه، خشک شده، خام و پخته مصرف میگردد. تازه آنرا بعلت عاری بودن از مواد آزرته، بعنوان غذا به بیماران رماتیسمی و مبتلایان به فشارخون توصیه میکنند. خوردن خیسانده خشک آنرا هنگام صبح، برای رفع یبوست، تسهیل هضم و از بین بردن صفرا مفید دانسته اند.

آمله - (ع: آملج - ا: Myrobalan)

ثمر درختی است که درهند پیروید. طعمی گس و ترش دارد. میوه رسیده هسته گرفته آنرا در شیر خیسانده، خشک کرده و بعنوان دارو مصرف میکنند. طبیعت آن سرد و خشک است.

خواص: قابض و مقوی است. شیخ الرئیس آنرا مقوی قلب و شدید المنفعت دانسته است. برای تقویت ذهن، حفظ اعضا، قطع قی، دفع تشنگی، از بین بردن خونریز شها و تحریک باه تجویز میکرده اند. (باختصار از مخزن الادویه).

اترج - (نوعی از مرکبات Citrus)

دو نوع است کوچک آنرا بفارسی ترنج و بزرگ آنرا بالنگ گویند. طبیعت پوست زرد آن گرم و خشک، لحم آن (مقصود قسمت سفید رنگی است که بین پوست و قاچهای ترش میوه قرار گرفته) سرد تر، و مغز میوه سرد و خشک است. خواص: ملطف، قابض، صاف کننده روح طبیعی و خون، مسکن قی صفراوی و قطع کننده صفراست. درخفقان، اسهالهای صفراوی، گزش عقرب و مار مصرف میشده است.

پوست زرد آنرا جهت تقویت قلب و دماغ و کبد، و برای رفع تهوع و استفراغ و تحلیل ریا ح و کمک هضم غذا تجویز میکرده اند.

مغز ترش آنرا: مقوی قلب، از بین برنده حرارت کبدی، مقوی معده گرم، مسکن عطش، قاطع قی و اشتها آورنده دانسته اند. خوردن آب آنرا در سردردهای شدید و دوار مفید میدانسته اند. (باختصار از مخزن الادویه)

اسارون - (فر: Cabaret یا Asaret - ا: Cabaret Asarabacca)

گیاهی است علفی که در جنگلهای مرطوب اروپا، آسیای صغیر و سیبری
میروید. در ایران دیده نشده است. قسمت دارویی، ریشه‌های کوچک و برگهای
آن است.

خواص: ریشه آن سهل وقتی آور، و گرد برگ گیاه عطسه آوراست.
بعلت مسمومیتی که ایجاد میکند کمتر مصرف میشود.

اسطوخودوس - (ف: شاه اسپرم - فر: Lavande Stoechade)

یا Stoechas - ۱: (Topped Lavander)

چون در ایران دیده نشده نام فارسی آن ناآشناست. گیاهی است بوته مانند
که در جنگلهای و سواحل دریا خاصه در اطراف مدیترانه و شمال آفریقا میروید.
اسانس آن در عطرسازی و برگ آن در طب بعنوان مقوی، دافع نزله و نفس تنگی،
و بند آورنده خون و ضد عفونی مستعمل بوده است.

اسفناج - (ع: اسفناج - لا: Spinacia Oleracea -

فر: Spinage - ۱: Epinard)

گیاهی است غذایی که در درمان صاحبان امزجه گرم معمولاً با کشک و
روغن بادام خورنده میشده است. بعلت دارا بودن آهن و املاح فسفاتی که در
اسفناج است در درمان کم خونیها و خونریزشها و بواسطه دارا بودن Secretine
بعنوان نیروبخش و محرك غددها ترشح جهاز گوارش و حرکات دودی اسعاء
تجویز میشود. در طب قدیم پخته اسفناج را در رماتیسسم، قولنج کبدی و برای
افزایش شیر در زنهای و همچنین در درمان یبوستها استعمال میکردند.

اسقیل - (ف: پیاز دشتی یا پیاز موش - ع: بصل العنصل یا بصل الفار -

۱: Wild Onion)

شبیه به پیاز است. در بیماریهای سر، مثل غش، صرع، مالمیخولیا، استرخا،
فلج، لقوه، نسیان و برای تقویت چشمها، معده و کمر به گوارش و همچنین در
سنگ مثانه، عسر البول و غیره، مستعمل بوده است. مقدار خوراك آن يك مثقال
(پنج گرم) با شربت بوده است.

«رازی گوید جهت صرع و مالمیخولیا سودمند بود. و خوردن وی چشم را
تیز گرداند. ربو و سعال مزمن و صلابت سبز و عرق النساء و استسقا را نافع بود»
(اختیارات بدیعی)

اسقوردیون - Germender

اسقوردیون را اسقوردیون خوانند و ثوم الحیه نیز و آن شوم بری بود.
بزبان شیرازی سیر بود. و منفعت وی آنست که حیض براند. و او از ادویه تریاق
فاروق بود. (اختیارات بدیعی)

اشترغار - (ف: اشترخار - ع: زنجبیل العجم یا زنجبیل الفارسی و محروث. یونانی آن فرافیون و آثاریون است)

نباتی است شبیه به «بادآورد» با گل زرد و سفید و خارهای دراز و دانه‌ای کوچکتر از دانه‌های بادآورد.

آنرا مفتوح شده‌ها، مسخن معده، مشهی و هاضم غذا، مدربول و دافع یرقان دانسته‌اند. آشامیدن يك مثقال جرم آن جهت تب ربع مفید است. (مخزن الادویه) صاحب اختیارات بدیعی مینویسد: «بیخ انجدان خراسانی بود. و آن نوعی ازرافه بود. و انجدان در ولایتی از بیابان مرو و از بلاد روم خیزد... استعمال: بعد از آنکه در سرکه پرورده باشد استعمال آن کنند. شیخ الرئیس گوید: که معده را قوت دهد و اشتها طعم بیاورد و هضم را قوت دهد...»

اشق - (ف: اوشه - لا: Dorema Ammoniacum - ا: Gum Ammoniae - فر: Doreme Ammoniae و بهندی کاندرا)

بعضی آنرا صمغ طرثوث دانسته‌اند. صاحب منهاج و مولف اختیارات بدیعی آنرا صمغ نباتی دانسته‌اند که بزبان شیرازی بدران گویند. خواص: مفتوح سده جگر بود و سنگ کرده بریزاند و تحلیل صلابت سپرز بکند، و چون بروی طلا کنند. و اگر مقدار یکدرم با سرکه بخوراند ورم سپرز بگدازاند... و جهت ریشها بغایت سودمند بود. (باختصار از اختیارات بدیعی)

اصل السوس - (ف: ریشه مهك و شیرین بیان. فر: Rélissee - ا: Liquorice)

بشکل خود در نقاط مختلفه اروپا و آسیا میروید. در ایران فراوان و یکی از صادرات استان فارس است. انقباضات امعائی را تخفیف میدهد بهمین دلیل همراه با داروهای مسهلی قوی و در ترکیبات دواهاییکه برای تنقیه امعاء مصرف میشود تجویز مینمایند.

اطریفل

اطریفلها ترکیباتی هستند که جزء اعظم آنها هلیله و بلبله و آمله است. اطریفل بزرگ، اطریفل کوچک، اطریفل گشنیزی، اطریفل مقل، اطریفل دیدان (جهت دفع کرمها) اطریفل شاهترج از آنجمله است که در قرابادین هابه تفصیل منافع و ترکیب آنها ذکر شده است.

افتمون - کلمه‌ای یونانیست (فر: Cuscuta du Thym یا Cheveux du Diable - ا: Small Dodder)

گیاهی است یکساله که در اروپا و جنوب غربی آسیا و آفریقا میروید. در اطراف تهران، کرج، همدان و ایالات جنوبی ایران نیز دیده میشود.

خواص: اشتها آور، مدر و مسهل. در دردهای مفصلی مستعمل بوده است.

افریون - آنرا فریون، فریون، ابریون و ابریون نیز نوشته اند.

بعرابی اورا آکل بنفشه، قاتل بنفشه و لبن السودا نامند.

صمغی است خاکستری رنگ مایل بزرردی بایوئی و طعمی تند که از نباتی بدست میآید شبیه به گیاه کافور و کاسنی که بیشتر در آفریقا (حبشه و سودان) میروید.

خواص: جالی، ملطف، محرق و حار، مسهل بلغم که جهت لقوه، فالج، استرخا، تشنج، رعشه، خدر و صرع... مفید است. (خلاصه از مخزن الادویه)

افسنطین - (ف: مروه - لا: *Artemisia Absinthum* -

فر: *Grand Absinth* -- ا: *Absinth*)

گیاهی است علفی که در ارتفاعات کشور فرانسه، دامنه های آلپ و پیرنه، سوئیس و بلژیک میروید. در سیبری و ایران نیز دیده شده است. از برگ آن ماده ای

تلخ بنام **Absinthine** میگیرند.

خواص: مقوی قلب، مدر، ضد تب، ضد کرم، اشتها آور و ضد عفونی است.

در دفع کرمهای روده اثری قطعی دارد.

مقدار استعمال: نیم تا دو گرم گرد برگ و سرشاخه گلدار آن بعنوان مقوی،

دو تا سه گرم آن برای دفع کرم بمدت پنج روز متوالی تجویز میشود. تنطویر آن

مخلوط با شراب بعنوان تقویت عمومی مصرف میشود.

انار - (ع: رمان - فر: *Grenade* - ا: *Tomegranate* -

لا: *Punica Grantum*)

انار بیشتر در ایران، بین النهرین و شمال آفریقا میروید. قسمتهای مختلف آن

مصرف طبی دارد.

گل انار - برای رفع اسهال، رفع خونریزیهای ساده، ترشحات زنانه بشکل

خوراکی، و در اورام دهان و گلو بشکل غرغره مصرف میشده است.

برگ آن را - در ضعف معده، کمی اشتها، حالت تهوع، کم خونی، (خاصه

کم خونی دختران) رفع خستگی عمومی و میگرن موثر میدانسته اند.

دانه آن، برای رفع ترشحات زنانگی و موضعاً در زخمها برای تسریع التیام

تجویز میکرده اند.

آب انار مفرح و مدر است، و در بیماریهای صفراوی و بیماریهای دستگاه

ادراری مصرف داشته است. پوست ریشه انار دافع کرم کدوست.

انجدان - (ف: انگدان - لا: *Heracleum Persicum* -

Ferula - Asa - Dulci)

گیاهی است معطر که در ایران (نواحی شمال و مغرب کشور) میروید. تخم آنرا که بفارسی گلپرانامند برای معطر کردن غذا مصرف میشود. برای رفع نفخ و ناراحتی های حاصله از سوء هضم تجویز میشده است.

انجیر - (ع: تین - فر: Figue - ا: Common Fig - لا: Ficus Carica)

طبیعت انجیر گرم و تراست. آنرا ملطف، محلل، و جالی قوا نوشته و در درمان صرع و فلجها مصرف آنرا نافع دانسته اند. صاحب مخزن الادویه، انجیر را مسکن حرارت و تشنگی، معرق، ملین طبع، مسهل خفیف، مبرد دل، مسکن اعصاب و موجب فربهی دانسته است. درد رمان خفقان، ربو، دردهای ریوی و نایچه، اورام طحال، بواسیر، عسر البول تجویز میشده است.

انزروت - (ع: کحل. به لهجه اصفهانی گنجیده و به شیرازی کدرو نامند.) صمغ درختی است بنام شایکه که در فارس نیز میروید. در بیماریهای سرو چشم و گوش بشکل خوردن و یا مخلوط با روغن تخم بیدانجیر موضعاً استعمال میشده است. مخلوط با شیر دختر در چشم و با مروارید و مرجان سوخته و نبات سفید در اورام چشم بکار برفته است.

انگور - (ع: عنب - فر: Rasin - ا: Grape درخت آنرا لا: Vitis Vinifera - فر: Vigne گویند) قسمتهای مختلف درخت انگور مصرف طبی دارد.

برگ آن، مقوی و قابض و مدر است. دم کرده آنرا در اسهال و شکم روשהا، خون رویها، اشکال درد دفع ادرار، نقرس، یرقان، ناراحتی های بلوغ و یائسگی زنان، برافروختگی صورت و وریس مصرف میکرده اند.

قطرات مترشح از شاخه سورا که پس از قطع بدست می آید «گریه بو» خوانده و در بیماریهای پوستی، تب خال و بیماریهای چشم موضعاً، و در دفع سنگهای کلیوی بشکل خوراکی تجویز میکرده اند.

آب غوره را در دفع اورام مخاط لثه و دهان و بشکل مشروبات مفرح و مدر مصرف میکرده اند. خود انگور را در بیوستها، التهاب معده و روده ها، در سیاه سرفه، سل، خنازیر، نقرس و کم خونیها مفید میدانسته اند.

شیره انگور یا آب آن، ملین و مقوی بدن است.

سرکه، که از تخمیر دانه انگور بدست می آید در تسکین خارش و جلوگیری از خون رویها و بعنوان صفرابر مستعمل بوده است.

انیسون - (Pimpinella Anisum): لا: بادیان - رومی - رازیانه

فر: Anis Vert - ۱: Anise)

گیاهی است علفی با میوه‌ای ریز برنگ سبز مایل به خاکستری یا زرد مایل به سبز و همین قسمت از گیاه است که استعمال طبی دارد و از آن اسانسی بنام اسانس انیس میگیرند.

خواص - مقوی معده، نیروبخش، هضم کننده غذا، ضد تشنجات معده و روده (خاصه اگر منشاء عصبی داشته باشد)، دافع سرگیجه و نفس تنگی، ضد سرفه و افزایش دهنده شیر مادر است.

مقدار استعمال - ۲-۵/ گرم گرد دانه.

اسانس آن در تهیه شربت‌های داروئی و در ترکیب خمیر دندان و مشروبات الکلی نیز بکار میرود.

بابونه - (Camomille Odorante): ع: بابونج - فر: ۱:

(Common Camomile)

گیاهی است معطر که بشکل خودرو در نواحی مختلف اروپا و در ایران خاصه اطراف شهر کازرون میروید. آلکالوئیدی از آن گرفته میشود بنام Anthemine.

در طب گل آن بعنوان مقوی معده، مسکن، تب بر، بادشکن و ضد عفونی کننده، بشکل دم کرده (خوراکی) یا بعنوان غرغره استعمال میشود است. شستن سر با دم کرده آن، رنگ سوراخ را برودر خشان میکند. در درمان هیستری نیز آنرا مفید و مؤثر میدانسته اند.

بادنجان - (Solanum Melongena): ع: مغد - لا: فر:

(Egg Plant: ۱: Aubergine)

صاحب اختیارات بدیعی مینویسد: اگر در روغن بریان کنند شکم براند. و اگر در سماق و یا سرکه بزنند و امساک نکنند، درد معده و خاصره آورد، و سرو چشم را بدبود، و خون سیاه از وی حاصل شود، و سودا تولد کند، و سده آورد و بواسیر، و لون سیاه کند. و چون گل وی در سایه خشک کنند و سحق کنند طلا نافع بود جهت بواسیر.

بادرنجبویه - (Melisse Officinalis): ع: بفرح القلوب - لا:

فر: Mélisse - ۱: Balm)

گیاهی است که بشکل خودرو در نواحی جنوبی و مرکزی اروپا، در آسیای صغیر و ایران میروید. اساهمه جا میتوان آنرا پرورش داد.

بعنوان مقوی قلب از قدیم الایام استعمال میشده است. در ضعف عمومی و برای آرام بخشی نیز استعمال است. در مالیخولیا، سردردهای عصبی، ضعف حافظه، سرگیجه و خستگیهای روحی توصیه میشود. استعمال شیره برگ آن درگزیدگیها اثر تسکین دهنده دارد.

بارتنک - (بارهنک - ع : لسان الحمل - لا : Plantago Major
فر : Plantain Commun - ۱ : Larger Plantain)

گیاهی است که برگ، ریشه و دانه آن در طب استعمال میشود. خواص : آرام کننده، تصفیه کننده خون، رافع تحریک در نرزه های جهاز تنفس و جهاز هضم و دستگاه ادراری و ضد نفس تنگی است. در یرقان و بیماریهای کبدی، در خونریزش ریوی اثر آنرا قاطع دانسته اند. طرز استعمال - جوشانده ۱۰۰-۵۰ گرم ریشه یا برگ آن در یک لیتر آب سه فنجان در روز، جوشانده گیاه در شراب، برای رفع خونریزش ریوی، همچنین عصاره برگ آن مخلوط با عسل در بیماریهای ریوی توصیه شده است. در تمام نقاط ایران کم و بیش میروید.

باقلا - (ع : فول و باقلی - فر : Fève - ۱ : Common Bean
لا : Faba Vulgaris)

باقلا که یکی از حبوبات خوراکی است در تمام نقاط قابل کشت است. گل و سرشاخه گلدار و حبه آن در طب مستعمل بوده است. ارزش غذایی باقلا خوب اما دیر هضم است. گل باقلا، مدرو ضد تشنج است. دم کرده آن را در قولنجهای کلیوی تجویز میکرده اند.

جوشانده باقلا در تحریکات روده و اسهالهای مزمن مصرف میشده است. دم کرده ۶۰-۳۰ در هزار گل و سرشاخه گلدار آن در یک لیتر آب، یک لیوان صبح ناشتا بعنوان مدر مفید است. خمیر آرد باقلا مخلوط با داروها و یاروغنها، موضعاً برای درمان اورام بکار میرفته است.

برنج - (ع : ارز (بضم همزه و راء همله) - لا : Oryza Sativa
فر : Riz - ۱ : Rice)

دانه ایست که در زمینهای نمناک کشت میشود. در کشورهای باران خیز دو و حتی سه بار در سال کشت میشود. (ژاپن و جزایر فرمزیلی پین) در نقاط مختلفه ایران خاصه در شمال بفرآوری کشت میشود. در طبیعت آن اختلاف کرده اند. بعضی آنرا حار، پاره ئی بارد و گروهی معتدل دانسته اند اما برنج سفید کرده و ریس گرفته را سرد دانسته اند.

اطبای هند خوردن آنرا در شب موجب خواب راحت دانسته اند.
خواص: مولد خلط صالح، رافع تشنگی، نافع برای اسهالهای صغری است.
بدن را چاق و تولید منی را افزونی می بخشد... (باختصار از مخزن الادویه)

برنگ کابلی - (ع: برنج - بهندی: بابرنک - فر: Embelia) گیاهی است با ساقه چوبی و سیوه های کوچک و گوشت دار بشکل خوشه و برنگ قرمز. منشاء اصلی آن هندوستان و قسمت های شرقی آفریقا است. تنها قسمت مورد استفاده، سیوه آن است که بعنوان ضد کرم مصرف میشده است.
مقدار استعمال - ۱۶-۴ گرم مخلوط با شیر، و پس از دو ساعت استعمال یک مسهل قوی.

بسفایج - (ع: اضراس الکلب یا ثاقب الحجر - لا: Paly Podium) ۱: (Paly Pady) ریشه گیاهی است بی ساقه. این ریشه گره دار بوده و بر هر گرهی ریشه های فراوان روئیده است.

خواص - مسهل، سودا و بلغم، محلل نفخ و دافع قولنج است. مطبوخ آن با اصل السوس و انیسون جهت سرفه، ضیق النفس و ربو، و مداومت آشامیدن آن با عناب جهت دفع ریاح بواسیر و درد معده مزمن و صرع مفید است.
(مخزن الادویه)

بلادر - (ع: حب الفهم و حب القلب - فر: Noix de Marais) ۱: (Marsh Nut) درختچه ایست که در نواحی شمال غربی هندوستان میروید.

دانه آن که بشکل قلب است مغزی شیرین و روغنی دارد و در بالای مغز و زیر پوست، رطوبتی غلیظ است که بآن عسل بلادر گویند.
طبیعت آن، گرم و خشک است. روغن مغز بلادر و عسل آن در فلجها، لقوه، رعشه، خدر، نسیان، و استعمال خارجی آن بعلت سوزندگی که دارد در درمان زخمهای گوشت دار و برای قطع میخچه و ثالیل بکار میرفته است.

بلسان - (۱: Balsam)

درختی است که در مصر به موضعی که آنرا عین الشمس گویند میروید. حب وی بقوت تر از عود وی است.

حب وی، سرفه و عرق النساء و صرع و سده و گزیدگی جانوران را نافع بود، اگر آنرا بجوشانند و در آب آن نشینند سده رحم بگشاید. مقدار استعمال آن دو درم بود.

عود بلسان - سده بگشاید و عرق النساء و صرع و دوار و تاریکی چشم و ربو و ضیق النفس را سودمند بود... (باختصار از اختیارات بدیعی)
روغن بلسان که از تیغ زدن برگ گیاه حاصل میشود در حقیقت صمغی است خوشبو، در چشم کشیدن آن جهت نزول آب نافع بود، و روشنائی چشم بیفزاید و چون زن بخود گیرد باموم یا روغن گل، ششیمه و بچه بیاندازد. و چون بول را براند عسر البول را نافع بود و سنگ گرده بریزاند. صاحب سخن الادویه چکاندن آنرا در گوش مسکن اوجاع، و ضمد برگ رادافع صداع و درمان کننده عقرب زدگی گفته، بعلاوه بر بای پوست تازه آنرا با عسل مقوی معده دانسته است.

بنفشه - (معرب آن بنفسج - فر: *Violette Odorante* - ۱: *Sweet Violet*)

گیاهی است علفی، معطر که در دشتها هنگام بهار میروید. از قدیم الایام جزو گیاهان داروئی بشمار میرفته است.
دم کرده گل آنرا در بیماریهای ریوی و التهاب دستگاه گوارش و اداراری مؤثر میدانسته اند.
برگ و ریشه آن نیز مصرف داروئی داشته است. در ایران، مخصوصاً نواحی شمالی کشور زیاد میروید.

بوره ارمنی - (ع: بورق)

نمکی است که در زمین شوره زار متولد میگردد. انواع مختلف دارد. نوع سفید سبک پر سوراخ آن که طعمی شور دارد، بوره ارمنی ناسند، بجهت آنکه از ارمنستان آورند و بهترین نوع بوره است. طبع آن، گرم و خشک است. آشامیدن آن قاطع اخلاط غلیظ، رافع قولنج و مہیج بایه است. چون سحق کنند با سرکه، و بدان غرغره کنند علقی که در حلق چسبیده بود بيفتد.
(باختصار از سخن الادویه)

به - (ع: سفرجل - لا: *Cydonia Vulgaris* - فر: *Quince* - ۱: *Coenasse*)

در اروپا، آسیا و افریقای شمالی میروید. در ایران فراوان و بهترین نوع آن به اصفهانی است.
به، میوه ایست غذائی که بشکل خام، کامپوت، شربت و ژله مصرف میشود. مقوی عمومی، تقویت کننده دستگاه گوارش، متوقف کننده اسهال و دیسانتری، همچنین در خونریزها و ترشحات زنانه مفید است.
تخم به یا بهدانه، در التهاب مخاطها، خاصه در سینه دردها برای نرم کردن سینه و رفع سرفه تجویز میشده است. در سوختگیها، سرمازدگیها، شقاقهای پوستی موضعاً بکار میرفته است.

جوشانده برگ درخت به را نیز در بیماریهای چشم موضعاً، و برای شست و شوی زخمها مصرف میکرده اند.

بید - (ع : خلاف - فر : Salin - ا : Willow)

نوعی از صمغ صاف است و صمغ وی از ورق بیرون آید. بهترین آن باشد که در چشمه ها رسته باشد، و طبیعت وی سرد و خشک است. ثمر و ورق وی هر دو قابض بود. خاکستروی در غایت تجفیف بود در بستن خون. صمغ ورق بغایت جلا دهنده بود. و خاکستروی با سرکه بر ثالیل و نمله، طلا کردن نافع بود ورم پستان و ریشها و غلبه حرارت که در ورم بود و شرابله را. صمغ وی جهت ضعف بصر سودمند بود. و آب وی جهت صداع، سده جگر، و یرقان نافع بود. مقدار استعمال آب وی هشت درم باشد.
(باختصار از اختیارات بدیعی)

بید انجیر - (کرچک - کنتو - ع : خروع - لا : Ricinus

Communis - ا : Castor - فر : Ricin)

درختچه ایست با سیوه های بدور خاردار. تخم آن باندازه دانه قهوه، با پوست منقط و مغزی سپید و روغنی. روغن کرچک (روغن کنتو) را از همین دانه ها میگیرند.
خواص - محلل و ملین و سهیل قوی است. در ادرار حیض، اخراج ششیمه نیز موثر است.

پسته - (ع : فستق - لا : Pistacia Vera - فر : Pistach-

(Pistachio : ا

در سوریه، افغانستان، اطراف مدیترانه و ایران میروید. بهترین نوع آن پسته ایران است. مغز پسته دارای مقدار زیادی آمیدون است و طعمی مطبوع دارد.

پیاز - (ع : بصل - لا : Allium Cepa - فر : Oignon -

(Onion : ا

بهترین آن سفید وی است.

خواص - باه را زیادت کند و شهوت برانگیزد و اشتها زیادت کند. چون آب وی در گوش چکانند طنین را نافع بود و چشم را جلا دهد و سودمند بود جهت نزول آب و سفیدی چشم. اگر پیاز سفید بریان کنند و با پیه یا روغن یا زرده تخم مرغ بکوبند و بر معده طلا کنند ورم آنرا تحلیل کند و درد ساکن گرداند. چون به سرکه نهند معده را قوت دهد...

(اختیارات بدیعی)

تخم خیری - (شب بو - فر : Girofle Muraille - ۱ :
(Gilliflower)

گیاهی است زینتی که همه جا میروید.
خواص - مدر حیض و سقط کننده جنین است. روغن دانه آنرا برای باز کردن
بینی بکار میبرند. همچنین ضد فواق است. دانه ایست سمی به همین جهت کمتر
استعمال میشده است.

تخم شربتی - (ف : بادروج)
صاحب تحفة المومنین آنرا بادروج دانسته است. طبیعت آن گرم و خشک
است. خواصش رامفرح و مقوی دل، سهی و مسدر شیر و بول و حیض و عرق
دانسته اند و در خفقان، غشی، عسر النفس، ضعف جگر بارد، سده سپرز و برای
ریزائیدن سنگ مثانه تجویز میکرده اند.

تخم کوك - دانه كوكنار - خشخاش
به خشخاش مراجعه فرمائید.

قرب - (ع : فجل - فر : Radis - ۱ : Radish)
گیاهی است خوراکی که همه جا قابل پرورش است. از قدیم الایام جزو
داروهای طبی بوده و آب آنرا در سیاه سرفه، بیماریهای کلیوی، قولنجهای کبدی
و رماتیسم مفید میدانسته اند.

قرا نگین - (ترنجبین)
یکی از Manneze های ایران است که در اروپا نیز شهرت یافته است.
به ترنجبین مراجعه نمائید.

قربله - (به ضم تا و فتح با و سکون دال)
ریشه گیاهی است صمغ دار، بظا هر سیاه و بیاطن سفید و چون بی سبک وزن که
در حوالی خراسان و هندوستان میروید. طبیعت آن گرم و خشک است.
خواص - مسهل بلغم و اخلاط سوخته است. مخلوط با روغن بادام و روغن
تخم کتان جهت تسکین سرفه های مزمن، همچنین در بیماریهای عصبی و فلجها
تجویز میشده است.

جوشانده آنرا در بیماریهای بلغمی مفید میدانسته اند.
قرا تیزك یا ساهی - (ع : رشاد یا حرا - فر : Cresson de Jardin - ۱ : Garden Cress)

گیاهی است یکساله و خوراکی که در غالب نقاط جهان کشت و مصرف میشود.
خواص - اشتها آور، مدر، و تصفیه کننده خون است. تخم آن، مقوی
معدة، خلط آور و قاعده آور است.

ترشك ياترشه - (ع : حماض - فر: Oseille Commune یا Grand Oseille - Common Sorrel یا Sour Grass) گیاهی است چندساله که بشکل وحشی درکشت زارها وکنار رودخانه ها میروید. درتهران وایالات غربی ایران زیاداست.

قسمت مورد استفاده آن، برگ و تخم و ریشه گیاه است. جوشانده برگ آن در بیماریهای دستگاه ادراری بعنوان تحريك فعالیت، درامتلاء معدی، کمی اشتها، بواسیر، اورام لثه و بیماریهای پوستی مستعمل بوده است. ریشه آن، قابض، مقوی، رافع قولنجها و برطرف کننده اسهال است. جوشانده یکقاشق سوپخوری برگ خشك گیاه درد و فنجان آب، يك فنجان هر روز تجویز میشده است. استعمال زیاد آن را خاصه در مبتلایان به درد مفاصل، نفرس، بیماران کبدی و مسلولین مضر میدانسته اند. مضمضه باشیره برگ آنرا در امراض دهان و دندان برای تسکین درد، و خوردن آنرا برای رفع خمار و جلوگیری از قیهای صفاوی، و دریرقانیها برای رفع عطش مفید میدانسته اند.

ترنجبین - (ف : ترانگبین - ماده قندی گیاهی است بنام Alhagi Camelorum - فر: Manne d' Alhagi یا Manne de Perse) باتیغ زدن شاخه گیاهی که آنرا خارشتر یا خاربز می نامند بدست می آید. این خار بیشتر در نواحی شمالی ایران و در اطراف کویر می روید. در طب ایران بعنوان ملین و همچنین برای شیرین کردن جوشانده ها بمقدار ۸۰-۷۰ گرم تجویز مینمایند.

تمر هندی - (فر: Tamarin - Tamarind) میوه درختی است هندی که قسمت گوشتی آن مورد استعمال است. این قسمت از میوه را پس از جوشاندن و خشك کردن نگاهداری مینمایند. خواص - ملین و مسهل ملایم است. بعنوان ملین ۵۰-۲۰ گرم آنرا در بزرگسالان و ۲ گرم برای هر سال سن در اطفال استعمال میکنند. در بلوچستان ایران بفراوانی میروید.

توتیا - به پاورقی کتاب صفحه ۱۰۱ مراجعه شود.

توت سفید - (ع : توت - لا : Morus Alba - فر: Mûre Blanc - White Mulberry)

ملین و مدر بول است. چون بخورند زود از معده بگذرد، اما دیر از روده بیرون آید. بول براند اما معده را بد بود. باید که پیش از طعام خورند و بعد از آن سکنجبین بپاشانند. ورق آن و ورق انجیر سیاه و ورق انگور به آب باران بجوشانند و موی را بدان بشویند سیاه گرداند. و چون بکوبند و بازیت بیامیزند و

ضماد کنند بر سوختگی آتش، نافع بود.

توت سیاه - (ع : فصاد - لا: Morus Nigra - فر: Mûre: Noir - ا: Black Mulberry)

توت سیاه را مدر صفر دانسته اند. غرغره آب آن در اورام دهان و گلو بسیار مفید است.

صاحب اختیارات بدیعی مینویسد: نارسیده وی چون خشک کنند قایم مقام سماق بود.

ورم دهان و حلق را نافع بود. و ورق وی خنق را سود دارد و عصاره خشک کرده، ریشهای بدرانافع بود. خشک کرده وی شکم را به بندد و ذوسنطاریا را نافع بود.

جاورس - (ف: کاورس - ا: Millet)

جاورس سه نوع است. یکنوع رادخنه گویند و به پارسی ارزن خوانند و به شیرازی الم (بافتح الف و ضم لام و سکون میم) و یکنوع را به پارسی کاورس خوانند و به شیرازی گال گویند (یا دژگال باضم دال). قابض بود و مجفف، شکم به بندد و بول براند. (اختیارات بدیعی)

جاوشیر - (ف: بلهجه شیرازی جاجوشی - ا: Opoponax Tree)

صمق درختی بود که ساق کوتاه دارد و برگه آن به برگه انجیر ماند، کوچکتر و گردتر. و گویند ورق آن به ورق زیتون ماند.

طبیعت جاوشیر گرم و خشک است. اگر عرق النساء و مفاصل را بآن طلا کنند نافع بود چون بردندان نهند درد ساکن گرداند و صداع و صرع را سود بخشد. در چشم کشیدن جلادهد و چشم را روشن گرداند... چون با عسل بگذازند، وزن بخود برگیرد حیض براند و بچه بکشد و بیاندازد.

(اختیارات بدیعی)

جندبید استریا جند باد ستر بفارسی آتش بچکان.

بیضه حیوانیست آبی مزدوج.

خواص - مفتاح سدد، محلل اورام و تریاق ادویه بارده و قتاله. در صرع فلج، رعشه، تشنج و سرسام... مستعمل بوده است.

جو - (ع: شعیر - لا: Hordeum - فر: Orge - ا: Barley)

طبیعت جورا سرد و خشک دانسته اند. غذائیت جو بمراتب از گندم کمتر. اما بواسطه قوت جالیه و قابضه و رادعه که داراست مسکن غلیان صفرا و خون بوده، عطش وحدت تبهای گرم را سیکاهد. از اینرو در بیماری سل و دق تجویز میشده است.

جواب - (ع : ماءالشعير).

آب جومقشر (پوست گرفته) و شکفته را جواب گویند. صاحب اختیارات گوید: «سرد و مرطوب بود و وحدت اخلاط بشکند، و بول براند، و تبهای حاده را نافع بود، ساده آن و بلغمی را، با کرفس و رازیانه نافع بود، و وی جگر گرم را نافع بود، و خون معتدل و صالح از وی متولد شود، و تشنگی بنشاند، و از معده و معاء زود بگذرد، و اخلاط سوخته با وی مستفرغ شود.» بنابراین در سل و دق و سایر بیماریهای ریوی تجویز میشده است.

جوزبویا - (ع: جوز الطیب -- فر: Noix de Muscade - ۱: Nutmeg)

درختی است نسبتاً بلند که در جزایر ملوک و جاوه به شکل خودرو میروید. قسمت مستعمل آن دانه و پوست آنست. از مغز دانه آن نیز روغنی میگیرند بنام Beurre de muscade. دانه و پوست گیاه بعنوان نیروبخش مصرف میشود. در طب قدیم آنرا مفرح، ملطف، مسکرم، حافظ حرارت غریزی، مقوی معده و بابه دانسته اند.

ضماد آنرا در سردرد، فلج، لقوه و استرخا تجویز میکردند.

چغندر - (ع: سلق (با کسر سین و سکون لام) - فر: Betterave - لا: Beta Vulgaris - ۱: Rape یا Beet)

گیاهی است دوساله با اندوخته قندی که برگ و ریشه آن مصرف تغذیه ای دارد.

حب الغار

غار درختی است عظیم که تا هزار سال میماند. پوست آن صلب و معطر و دانه و میوه آن روغنی است با طبیعت گرم و خشک. خواص آن، محلل و مفرح و مقوی و مدرو و تریاق سموم است، خاصه حب آن.

حب الصنوبر صغار

بفارسی تخم کاج خوانند و آن تخمی بود مثلث شکل و در میان غلاف جوز بود در طعم مانند جلعوزه بود... و گویند محلل بود. نافع بود استرخا را، و فربهی آورد. و خوردن آن رطوباب فاسد که درش بود خشک گرداند و قوت معده بدهد... (اختیارات بدیعی)

حب الصنوبر کبار

و آن جلعوزه است و درخت آن کوچکتر از صنوبر، و از سیستان خیزد... سودمند بود جهت درد پشت، و درد اعصاب، و ورعشه، و عرق النساء و استرخا، و شش را پاک گرداند از هر خلطی که باشد. و بابه را زیاد کند، و منی را بیفزاید و

سنگ مثانه را بریزاند. (اختیارات بدیعی)
لطفاً به صنوبر نیز مراجعه فرمائید.

حنظل - (ف : هندوانه ابو جهل - لا : Cucumis - فر :
(Bitter Cucumber : ا : Coloquinte)

گیاهی است علفی با ساقه بالا رونده که در مدیترانه ، هند ، سیلان و شمال
افریقا میروید. میوه اش کروی و با اندازه یک نارنج است. و مقصود از حنظل همین
میوه است. گلوکزید این میوه ، متیلور و سیارتلخ است بنام Colocynthine
مسهلی است قوی ، در فلج روده ها ، آب آوردن انساج ، بیماریهای کبدی
و گاهی برای باز شدن قاعده استعمال میشده است.

خربق اسود - (عربی) (لا : Helleborus Niger - فر :
(Black Helebore : ا : Helebore Noir)

گیاهی است علفی باریشه ضخیم که بحالت خودرو در کوههای آلپ ، پیرنه
سوئیس ، اطیش و نواحی ایتالیا میروید. در سابق بعنوان مسهل قوی ، ضد کرم ،
قی آور ، عطسه آور و آرام کننده بمقدار بسیار کم استعمال بوده است .

خربوزه - (ع : بطیخ - لا : Gucumis Melo - فر : وا : Melon)
خربوزه خوراکی لذیذ ، مقوی و مدرادرار است . اما اگر زیاد خورده شود
موجب ناراحتی های هضمی و نفخ میگردد . تخمه خربوزه ضد کرم با اثری ضعیف است .
خردل - (ع : خردل - لا : Sinapis - فر : Moutarde - ا :
(Mustard)

خردل سفید خرد کرده دانه گیاه است که رنگی زرد دارد ، و طعمی تلخ و
گس و بوئی تند و زننده .
خواص - محرک دستگاه گوارش و اشتها آور است . ترشحات غدد هضمی
را افزون کرده بکمک هضم بیشتر . از خارج نیز در ضامدها بعنوان آنتی فلورستیک
تجویز میگردد .

خرفه - (ع : خرفه - لا : Portulaca Oleracea - فر :
(Common Purslane : ا : Pourpier Commun)

گیاهی است علفی که همه جا کشت میگردد . برای آن اثر مدر ، تب بر ،
تصفیه کننده خون و تسکین دهنده تشنگی قائل اند . بشکل خام و پخته
مصرف میشود .

شیره برگ آنرا در سوختگیها و میخچه ، و جویدن برگ تازه اش را در
خونریزشهای لثه موثر میدانسته اند .

خشخاش - (ع: ابوالنوم - لا: *Papaver Somniferum* -

فر: *Pavot Somnifère* - ا: *Opium Poppy*)

از این گیاه که در ایران نیز کشت میشود. پوست خشک کپسول آن (کوک یا کولنار) و شیره گرفته شده از کپسول سبز (تریاک) آن مصرف طبی دارد. بعلاوه از ساقه جوان و گل آن روغنی میگیرند که در ساختن پمادها بکار میرود. الکلوئیدهای معروف آن سرفین *Morphine*، کودئین *Codéine*، نارسئین *Narcéine*، ناركوتین *Narcotine*، تبائین *Thébaïne* و پاپاورین *Papaverine* است.

خطمی - (ف: ختمی - لا: *Althea Cannabina* - فر:

Guimauve Sauvage - ا: *Marsh Mallow* - یا *Egyptian* (Hemp)

قسمت مستعمل در طب گل آنست، معذالك برگ و ریشه آن نیز مصرف میشود.

گل ختمی پوست رانرم و تحریکات جلدی را مرتفع میسازد. در درمان بیماریهای ریوی با سایر داروها تجویز میشود.

برگ آن، اثر نرم کننده دارد و بیشتر بشکل لوسیون و کمپرس گرم و غیره، و یا بشکل تنقیه استعمال میشود.

ریشه ختمی نیز اثری شبیه به گل و برگ آن دارد. بعلاوه در درمان دیسانتري، بیماریهای سجاری ادرار، و کمی ترشح ادرار، بعنوان مدر مصرف میشود است. چون دارای تانن است، قدیم همراه بابابونه در زخمهای معدی و اسعائی تجویز میشده است.

خنديقون - یا خندریقون شرابی است که با ادویه مختلف و بفرمولهای

گوناگون تهیه میشده، و برای افزایش خون، تقویت هضم، رفع سدهای کبدی و کلیوی و فربه شدن مورد استعمال داشته است.

خیار - (ع: قثد - لا: *Cucumis Sativus* - فر: *Concombre* -

ا: *Cucumber*)

گیاهی است خوراکی و معروف که همه جا کشت میشود. خیسانده تخم خیار موضعاً برای رفع خارش و تحریکات جلدی موثر است. همچنین استعمال پوست آن، برای لطیف کردن پوست بدن مفید است. تخم خیار، مدر، مفتح، جالی و پاک کننده عروق از مواد فاسده است، که معمولاً با تخم خربوزه تواسماً بشکل جوشانده مصرف میشده است.

خیاربادرننگ. (بالنگ - لا : Citrus Medica - فر: و ا : Cedrat)

از فاسیل نارنج است. میوه آن بزرگ و گاهی تا وزن یک کیلو میرسد. پوست آن بمصرف مرمایرسد.

خیارزه. (ع: قثاء - ا : Wild Cucumber)

دارچین. (ع : دارصینی - لا : Cinnamomum Zeylanicum - فر: Cannelier de Ceylan - Common: Cinnamon)

پوست درخت این گیاه که قسمت داروئی آنست دارای قند و اسانس معطری است. طبیعت آن گرم و از نظر خواص مقوی جهاز هضم، تقویت کننده عمومی، محرک، قابض، مقوی باه و ضد عفونی کننده جهاز تنفس است.

دارفلل. (ف : فلفل دراز - ا : Long Pepper)

میوه درختی است، زیاد تلخ با طبیعت گرم و خشک. خواص - محلل - مواد بارده و ریاح، مفتح سده جگرو سپرز، هاضم غذا، مقوی معده، رافع قی، خوشبو کننده دهان، محرک باه، مدربول و حیض و مسقط جنین. در فلج، صرع، نقرس، عرق النساء و گزیدگی ها مستعمل بوده است.

دم الاخوین. (ف : خون سیاوشان) صمغ و عصاره درختی است که در جزیره سقطر هندوستان میروید صاحب اختیارات بدیعی آنرا صمغ بقم دانسته است. طبیعت آن سرد و خشک است.

خواص - آشامیدن آن سبب قطع و حبس خونرویه های داخلی و خارجی گشته، زخمهارا التیام می بخشد، برای تبرید معده، کم کردن حرارت کبد، تقویت معده و رفع اسهال و زحیر و بهبودی شقاق مقعد تجویز میشده است.

رازیانه. (ع: رازیانج - لا: Foeniculum Officinale - فر: Fenouil - ا : Fennel)

گیاهی است علفی و معطر که همه جا کشت میشود. قسمت مستعمل دانه آنست که از آن اسانسی نیز گرفته میشود. رازیانه رانیرو بخش، مقوی معده، اشتها آور، آرام کننده، قاعده آور، زیاد کننده شیر و بادشکن دانسته اند.

رافه. صاحب بخزن الادویه آنرا حلتیت (انغوزه) دانسته است که صمغ انجدان سفید باشد. طبیعت آن گرم و خشک. و آشامیدن آنرا در فلج، رعشه، صرع، خدر، و سایر بیماریهای عصبی مفید دانسته. همچنین در بیماریهای چشم و حلق و گوش و بینی استعمال میشده است.

رب انار - (انار - ع: رمان - فر: Grenad - !: Pomegranate)

در بین النهرین، شمال آفریقا، اروپا و ایران میروید. برگ انار را در ضعف معده، کمی اشتها، تهوع، ضعف عمومی، کمی خون خاصه در دختران جوان، خستگی عمومی، میگرن و اسهالهای مزمن مفید دانسته اند.

آب انار، مدر، مفرح، و در التهابها خاصه التهاب مجاری ادرار و در بیماریهای کبدی مصرف میشده است. پوست ریشه انار دافع کرم کدوست.

رب السوس - (ف: شیرین بیان - ریشه مهک - چوب دار شیرین - فر: Régliasse - لا: Gycyrrhiza Glabra)

در ریشه گیاه شیرین بیان ماده قندی و لعاب داری وجود دارد که در آب حل میشود و خاصیت خلط آور، نرم کننده سینه دارد. بعلاوه شیرین بیان خنک، مدر و مسکن است.

در عفونتهای گلو و بیماریهای معدی و معوی مصرف میشده، جوشانده آنرا موضعاً در التهابهای پوستی، اورام چشم و گلو و بینی نیز مصرف میکرده اند. پودر شیرین بیان یکی از ترکیبات مؤثر نوشابه معروف کوکو coco است.

روغن بادام - (درخت بادام از خانواده Prunus Amygdalus است - ع: لوز - فر: Amand - !: Almond)

روغن بادام از مغز بادام شیرین که ۵۵-۵۰ درصد روغن دارد گرفته میشود. خواص - در سرفه های عصبی، برونشیت حاد، حبس البول، قولنج های کلیوی، سنگ مثانه، هماتوری، دردهای زایمانی، دل پیچه کودکان و تشنجات روده ای مفید است.

شیر بادام - معلوقی است که از سائیدن مغز بادام با هموزن خود قند در ده برابر وزن خود آب، بدست می آید، و در ذات الریه، بیماریهای نزله ای حاد مخلوط با شربت های دیگر داروئی مصرف میشده است.

روغن گل - از گل سرخ بدین ترتیب گرفته میشود که برگ گل تازه را در روغن کنجد یا روغن زیتون ریخته در آفتاب میگذارند، برگها که سفید شد روغن را افشرده دوباره در آن گلبرگ تازه میریزند. این کار هفت بار تکرار میشود.

روغن گل، مقوی، محلل، و مفتاح است. استعمال زیاد آن مسهل، مصرف خارجی آن مخصوصاً در سردردها، اوجاع اعضاء و زخمها خاصه در جوشهای پوست مفید است.

ریحان - (ف : شاهسپریم و نازبو - ع : ریحان و صعتر هندی - فر :
Basilic Herbe Royale - لا : Ocimum Basilicum - ا :
(Sweet Basil

علفی است معطر جزو سبزیجات خوراکی که در غالب کشورها میروید .
 اصلاً بومی ایران و افغانستان و نواحی سند بوده ، بعداً بنقاط دیگر انتشار یافته است .
 دم کرده ۵۰-۲۰ در هزار برگ آن ، در تشنجه ها و برای تقویت عمومی ،
 تقویت دستگاه گوارش ، سردردهای یکطرفه و عصبی ، سرگیجه ، دل پیچ ،
 سرفه های سخت مثل سیاه سرفه استعمال میشده است .
 تخم ریحان - در اورام کلیوی . ترشحات زنانگی و التهاب های نزله ای
 تجویز میشده است .

ریواس - (ع : ریاس - لا : Rheum Hybridum - فر :
Rhubarbe Hybride - ا : Rhubarb)

در نواحی مختلف ایران ، در دانه کوه ها بهنگام بهار میروید . در بلوچستان
 بنام راواش و فیل گوش مشهور است . طبیعت آن سرد و خشک ، خواصش را :
 مفرح ، مقوی قلب و جگر ، اشتها آور ، قاطع قی سفاوی و رافع تشنگی و مسکن
 حدت صفر دانسته اند .

ریوند - (لا : Rheum Officinale - فر : Rhubarbe -
ا : Rhubarb)

گیاهی است ساقه دار ، بابر گهای پهن و دوام چندین ساله که ریشه خشک
 آن بنام ریوند چینی مصرف طبی داشته است .
 مورد استعمال - بعنوان مقوی ، اشتها آور ، محلل و محرک جهاز هاضمه
 و بامقادیر زیاد بعنوان مسهل مصرف میشده است .
زراوند - ریشه گیاهی است که تریاق سموم نباتی و حیوانی میباشد - آنرا
 جاذب ، محلل ، مقطع بلغم ، مفتح سدد ، مفتت سنگهای ادراری و دافع کرم
 دانسته اند .

مقدار دودرم آن با شراب جهت دفع سموم و با فلفل در احتباس حیض ، تنقیه
 رحم و اخراج جنین . و یکمقال آن با شراب و عسل جهت صرع ، کزاز ، ضعف احشاء
 و اسهال بلغمی مفید دانسته و تجویز میکرده اند .

زردالو - (ع : شمش - لا : Prunus Armenica - فر :
Abricot - ا : Apricot)

میوه ایست خوراکی و معروف که اصل آن از ترکستان و منچوری است اما

فعلا همه جا در مناطق معتدله غرس میشود.

جوشانده زردالو قابض است و قدما آنرا در اسهالهای صفراوی تجویز میکردند. آنرا تصفیه کننده خون دانسته و در اورام مفاصل و کم خونیها مصرف میکردند.

مغزهسته زردالوی شیرین همانند مغز بادام مصرف داشته است.

زعفران - (لا : Crocus Sativus -- فر : Safran - ا :
(Saffron)

گلی است پیازدار و خوشبو که در قاینات خراسان و اصطهبانات فارس و در شام و مصر و کشمیر و بلاد مغرب میروید، طبیعت آن گرم و خشک است. خواص : آنرا مفرح قوی، مفتح، محلل، مصلح عفونت خلط بلغمی و مانع فساد آن، مدربول، قابض قوی، محرک باه، مقوی جوهر روح حیوانی، مقوی جگر و جهاز تنفس، سورث نشاط و منقی گرده و مثانه میدانستند. و در زایمانهای سخت، سنگهای ادراری، و در زخمها تجویز میکردند. همچنین جزو سهم ترکیبات حبوب و شربت های مقوی بوده است.

زنجبیل - (ف : زنجفیل - لا : Zingiber Officinalis --
فر : Gingebre - ا : Ginger)

ریشه گیاهی است که اصل آن از بنگال و مالایاست. طعم آن تلخ و سوزنده و جهت تقویت بدن، افزایش اشتها و دفع بلغم معده و روده ها مصرف میشده است. همچنین در فلجها، کرم امعاء، یرقان انسدادی، اشکال در دفع ادرار، رفع سموم حیوانی و اسهالهایی که از فساد غذا بروز میکنند، تجویز میشده است.

زنیان - دانه ای گیاهی است باندازه ارزن، خوشبو با طعمی تند. طبیعت آن گرم و خشک بود.

خواص -- سده بگشاید و در ادویه بهق و برص استعمال کنند. چون با شراب بپاشانند، مغص و عسر البول و گزندگی جانوران را نافع بود. و چون طبخ وی بر گزیدگی عقرب ریزند، در حال درد ساکن کند. مسکن ریاح غلیظ بود و طعام را هضم کند و کسی که طعم طعام نداند. طبری گوید سنگ بریزاند و حب القرع بیرون آورد...

(باختصار از اختیارات بدیعی)

زوفا - (لا : Hyssopus Officinalis -- فر : Hyssope
(Officinale - ۱ : Common Hyssop)

گیاهچه ایست معطر که بشکل خود در جنوب اروپا، آسیای صغیر، روسیه و ایران میروید.

قسمت مورد استعمال این گیاه، سز شاخه های گلدار آنست که بسیار معطر بوده و از آن اسانسی نیز گرفته میشود.

خواص -- طعم آن تند و تیز است و آنرا بعنوان نیروبخش، آرام کننده سرفه، خلط آور، مدر، مقوی و ضد کرم استعمال میکنند. دم کرده آن برای غرغره در اوام دهان و حلق تجویز و مستعمل بوده است.

زیتون - (ع : زيتون - لا : Oléa Europea -- فر : Olive)
درختی است دائماً سبز با عمری طولانی که در عربستان، سوریه، فلسطین، جنوب اروپا و آمریکا میروید.

روغن زیتون که از فشردن میوه هسته کشیده بدست میآید، از قدیم الایام در طب مورد استعمال داشته است.

برگ و پوست آنرا بعنوان ضد تب، مدر، مقوی، قابض مصرف میکرده اند. روغن زیتون علاوه بر مصارف خوراکی بعنوان ملین (۶۰-۳۰ گرم) و برای تلیین عادی دوفاشق غذاخوری آخر شب یا صبح ناشتا مصرف میگردد. در بیماریهای کبدی خاصه در سنگهای صفراوی، برای رفع سرفه های خشک، و در انسداد روده (بشکل خوراکی و تنقیه) اثری رضایت بخش دارد.

زیوه - (ع : کمون ارمنی - لا : cuminum carvi - ۱ : Carvey - فر : Carvi Officinal)
گیاهی است که دانه آن که بسیار معطر و تند و سوزنده است مصرف طبّی دارد. در اروپا، آسیا، آفریقا و ایران میروید.

خواص -- خواصش شبیه به رازیانه و انیس میزاست. یعنی نیروبخش، هضم کننده، بادشکن، مدر، ضد کرم و ضد تشنج است. اسانس آن نیز همین خواص را دارد.

سپستان - (ع : دبق یا مخاطه یا مخیط - لا : Cordia Myxa
Sébeste - ۱ : Assyrian Plum)

در جنوب ایران، مخصوصاً کناره های خلیج فارس زیاد میروید. پوست درخت آن اثر قبض کننده، وریشه آن خاصیت مسهل دارد. اما بیشتر جو شانده میوه آنرا همراه با داروهای دیگر بعنوان نرم کننده تجویز میکرده اند.

سداب - (ع: سداب یا فیجن - لا: Ruta Graveolens - فر: Rue Officinal - ۱: Common Rue)

گیاهی است علفی بابوئی نامطبوع و سهوع که در اروپا و آسیا میروید. قسمت مستعمل برگ گیاه است. برای سداب خاصیت ضد تشنج قائل بوده اند. همچنین آنرا مدر، معرق، قاعده آور، ضد عفونت، سقط جنین، ضد سموم و آرام بخش میدانسته اند. روغن از دانه گیاه گرفته میشود.

سرکه - (ع: خل - فر: Vinaigre - ۱: Vinegar) از تخمیر اسیدی انگور بدست می آید. علاوه بر طعم بطبوعی که باغذیه میدهد در هضم غذا های گوشتی مؤثر است. خوردن و مالیدن آن خارش را تسکین میدهد و خون رویهارا متوقف میسازد.

سقمونیا - (لا: Convolvulus Scammonia - فر: Scammonée - ۱: Scammony Plant)

خشک کرده شیرابه ساقه این گیاه که بشکل اوراق درآمده، بنام سقمونیاد در طب استعمال میشده است. به علاوه دارای رزینی است با اسم Scammonine سهلی است قوی در یوست ها، اورمی و اورام قلبی مخلوط با شیر یا شربت تجویز میشده است.

سگببخ - (صمغ آنرا به فرانسه: Gomme Sérapihque و Sagapenum گویند. درخت آن Ferula Persica است).

گیاهی است علفی، با میوه ای بیضی شکل با بعد ۸ × ۵ میلیمتر که در نواحی کوهستانی شمال ایران و اطراف تهران میروید.

صمغ آنرا قدما در سوء هاضمه هائیکه همراه با نفخ و یبوست است، روزی یک تا دو گرم مصرف میکردند. در بیماریهای عصبی خاصه هیستری نیز تجویز میشده است.

سلیخه - (ف: دارچین - فر: Cannelle - ۱: Cinnamon)

پوست درختی است که در سیلان و هندوستان میروید. دارچین، اثر تقویت کننده روی گوارش دارد. به همین جهت در سوء هضم، مخصوصاً مواقعی که بانفخ همراه باشد استعمال میشود. همچنین در اسهالها همراه بادارو هائیکه برای بند آمدن خون میدهند، و برای جلوگیری از زیادی خون قاعده مستعمل بوده است. مقدار استعمال آن: ۵-۵/۰ گرم است.

سماق - (ع : سماق - لا : Rhus Cotinus - فر: Sumac-

Tanner's Sumach : ا - Corroyère یا des Tanneurs

(Currier's Sumach یا

درختچه ایست که در نقاط مختلفه ایران: تهران، تجریش، شیراز، خراسان، قم و تبریز میروید.

میوه کوچک این گیاه که پس از رسیدن، قرمز متمایل به قهوه ایست، ترش مزه و قابض است که خرد کرده آن سماق معمولی است. سماق بعلت داشتن اسید سیتریک، اسید وینیک و اسید مالیک ترش است.

خواص: برگ و میوه گیاه اثر قابض قوی دارد. بدینجهت در طب قدیم، در رفع خونریزها، شکم روش، نزله ها، تب های صفراوی، ترشحات زنانهگی بمقدار ۱۵-۲۵ گرم تجویز میشده است.

جوشانده آنرا بشکل غرغره در گلودردها و اورام دهان مصرف میکرده اند. سماق جزو ادویه خوراکی زیاد مصرف دارد.

سنا - (لا: Cassia Angustifolia - فر: Séné de l' Inde-

(Indian Senna : ا

گیاهی است که بفراوانی در عربستان، امریکا و جنوب آسیا خاصه هندوستان میروید. داروئی است که بعنوان مسهل استعمال میشود. دم کرده برگ آن (۲۰-۱۵ گرم) بعنوان مسهل، و بمقدار پنج گرم برای تلخین مزاج مصرف میشده است. عصاره و تنطورات آن نیز در ترکیبات مختلف برای همین منظور مصرف میگردد.

سنبل الطیب - (لا : Valeriana Officinalis - فر :

Valériane Officinal - ا : Valerian)

گیاهی علفی است که در کنار مردابها، در غالب نقاط اروپا، آسیا و ایران میروید. گربه از بوی آن مست میشود، به همین جهت آنرا علف گربه نیز گفته اند. قسمت مستعمل آن ریشه گیاه است که اسانس والریان را از آن میگیرند.

در ناراحتی های عصبی و هیستری، آرام بخش و ضد تشنج است. در هر عارضه که علت عصبی دارد تجویز میشود. در سردردهای عصبی، سردردهای ناشی از استعمال سقرط مشروب و دخانیات، و در اضطراب و دلهره و بالاخره در اختلالات

یائسگی مفید و موثر است.

سنه - داروئی است هندی، دارای دانه‌های مثلث شکل، برنگ زرد طلائی تیره، پراز الیافی شبیه به پشم. طبیعت آن گرم و خشک و بمقدار ۶-۴ مثقال بعنوان مسهل بلغم مستعمل بوده و هست.

سورنجان - (۱: Wild Saffron)

بیخی است شبیه به سیر صحرائی، سفید و صنوبری شکل. بهترین آن در ظاهر و باطن سفید و طعمی شیرین دارد. طبیعت آن گرم و خشک است. خاصیت آن: مسهل اقسام بلغم، مفتاح سدد، جاذب اخلاط لزج و رافع یرقان است. با صبر تواماً در دردهای مفصلی، نقرس و عرق النساء و بشکل ضماد در زخمهای کهنه و درد بواسیر استعمال میشده است.

سوسن - (ع: فغو - فر: Troène یا Le Lit Blanc - ا: Prim Privet)

درختچه ایست با گلهای سفید خوشه‌ای. برگ و گل آن قابض است و بشکل جوشانده بعنوان غرغره در اورام: گلو، حلق، مخاطدهان استعمال میشده است. پوست آن نیز اثر تب بردارد.

سیو - (ع: ثوم یا ثم الحیه - به یونانی اسقوردیون - فر: Ail - ا: Garlic - لا: Album Sativum)

صاحب مخزن الادویه مینویسد: بستانی آن دونوع است یکی بسیار دندان، یعنی چنددانه متصل بهم دارد که همان سیر معمولی است. نوع دیگر منحصر بیکدانه بوده و باندازه پیاز کوچکی است. نوع کوهی آن که برگ شبیه به نرگس دارد همان موسیر است.

خواص: بعلت داشتن آکروئین، میکرب کش و ضد عفونی کننده است. بعضی آنرا در پائین آوردن فشار خون مؤثر دانسته‌اند. قدس آنرا: محلل و جالی و مفتاح و مجفف رطوبات معده و مفاصل، ورقیق کننده خون، و مدربول و حیض و عرق میدانستند. و برای تصفیه حلق و صوت، ربو، تنگی نفس، و در نسیان، فلج، لقوه، رعشه، اوجاع مفاصل، عرق النساء، نقرس، و وجع ورك و امثال آنها تجویز و استعمال میکردند. همچنین برای دفع زالوی مانده در حلق و اقسام کرم‌های معدی و حب القرع آنرا مفید میدانستند.

سیسنبر- (از تیره نعناع Labiatae است-ع : نام-ا: Water- (Mint

نباتی است از قبیل ریحان و سایرین نعناع و پودنه . طبیعت آن گرم و خشک است .

خواص : مفرح، مفتح، مقوی احشاء و روح دماغی و قلبی، رافع عفونات، مدر بول و حیض، سخرج کرم امعاء و جنین مرده است. در تسکین قی و جهت سردرد مخلوط با شراب و سرکه مصرف میشده است. همچنین مخلوط با سکنجبین برای تسکین درد گزیدگی زنبور مستعمل است .

شاهدانه- (لا: Cannabis Sativa - فر: Chanvre - ا: Common Hemp

روغن شاهدانه، از دانه های روغنی این گیاه، وحشیش از گل های ساده آن گرفته میشود .

شاهترو- (لا: Fumaria Parviflora - ا: Fumitorry (Fumeterre Officinal : فر:

تصفیه کننده خون، رافع سودا و برطرف کننده عوارض جلدی ناشی از آن است . در ایران، درد امته های البرز، اطراف تهران، گیلان، کرمانشاه و بعضی از نواحی خوزستان میروید. عرق آن که از تقطیر گیاه بدست میآید ، هنوز مصرف فراوان دارد .

شبت - (شودیا شوید-لا : Anethum Graveolens - فر: Fenouil Batard - ا: Dill یا Anet

گیاهی است که در اغذیه با انواع مختلف مصرف میشود. قسمت مستعمل آن در طب میوه و برگ آنست .

دانه آن، اثری شبیه به رازیانه و زیره دارد. یعنی نیرو بخش، مقوی معده، هضم کننده غذا، بادشکن، مدر، ضد تشنج و از بین برنده تهوع و استفراغ است . جوشانده برگ آن، مسکن کلیه دردها، خاصه دردهای جهاز ادراری است. ضماد آن را با عسل، در امراض حول مقعد خاصه بواسیر مؤثر و مفید دانسته اند .

شفتالود - (درخت شفتالو و هلو را به :ع : شجرة الخوخ - لا :

Persica Vulgaris - فر : Pêcher - ا: Peach Tree
(میگویند)

گل و برگ و میوه این درخت در طب قدیم مستعمل بوده است. گل و برگ آن، مسهل خفیف، مدر، آرام بخش و کم و بیش ضد تب اند. میوه آن، لذیذ و مغذی است و اثر نرم کننده مزاج دارد، جوشانده خشک کرده آن را در بیماریهای جهاز ادراری، سنگ کلیه و مثانه و تشنج و ورم مثانه تجویز میکرده اند. بعلاوه دم کرده گل و برگ این درخت را در رفع سیاه سرفه مفید دانسته اند.

مغز میوه، بصورت ضماد اثر تسکین دهنده، و روغن آن در درمان سودا و تسکین درد بواسیر استعمال میشده است.

شونیز - (سیاهدانه - ع : حبة السوداء - لا : *Nigella Sativa* - فر : *Nigelle des Jardins* - ا : *Garden Fannel Flower*) گیاهی است که در جنوب اروپا و بعضی از نقاط آسیا از آن جمله در ایران (اراک و اصفهان) میروید.

دانه های سیاه رنگ گیاه، خوشبو و روغنی است. قدما برای آن خاصیت آورنده قاعده زنانه، افزون کننده شیر، ضد کرم بودن، دافع گازهای معدی و رافع نزله های تنفسی قائل بوده اند.

شیرخشت - (ترانگبین - ع : شکر العشر - فر : *Manne* - ا : *Manna*)

شیره درختی است بنام *Fraxinus Ornus* و بهترین آن *La manne en larme* است که بدون تیغ زدن از شاخه درخت تراوش میکند. طعم آن شیرین و در آخر تلخ. بمقدار ۱۵-۱۰ گرم بعنوان ملین و ۶۰-۴۰ گرم بعنوان مسهل در طب استعمال میشود. قدما شیرخشت را جالی، ملین طبع، مسهل صفر و اخلاط سوخته، مقوی جگر و معده و احشاء، مسکن حرارت و لهیب قلب و معده و جگر میدانستند. و آنرا بعنوان بهترین مسهل برای بیماران تب دار تجویز میکرده اند.

صبر - (فر : *Aloès* - ا : *Aloe*)

صمغ درختی است، بسیار تلخ که در کنار دریای قلم، تبت و یمن میروید. طبیعت آن گرم و خشک است. صاحب اختیارات بدیعی مینویسد : «سه نوع است

اسقوطری، عربی، و سمجانی، و بهترین آن سقوطری بود. و سقوطر جزیره ای بود نزدیک ساحل یمن.»

خواص - جهت معده از همه ذوا سودمندتر بود... بادها بشکند و مسهل صفر و بلغم بود. سودمند بود جهت نزول آب و مجموع بدن را از فضول جمع شده پاک گرداند. و استعمال آن در بواسیر بغایت نیکو بود.
(باختصار از اختیارات بدیعی)

صمغ عربی - (فر : Gomme Arabique)

صمغ نوعی از اقا قیاست با اسم Gommiens که در نواحی گرمسیر خاصه در آفریقا و عربستان میروید. صمغی است برنگ زرد، متمایل به قرمز یا قهوه ای، که بعنوان نرم کننده در اختلالات حاد دستگاه گوارش و اسهالها، همچنین بعنوان خلط آور، و مسکن سرفه بکار میرفته است. چون بخوبی در آب حل میگردد، در تهیه Emulsions برای تعلیق داروهای دیگر، بکار گرفته میشود.

صندل - (ع : صندل ایص - فر : Santal Blanc - ا : White-

Santalum Album : لا : Sandal Wood)

درختی است بومی هندوستان، که قطعات چوب آن بعنوان قابض، مقوی قلب و همچنین در التهاب جهاز اداری و تنفسی بشکل جوشانده مصرف میشده است.

صنوبر - (لا : Abies Pectinata - فر : Sapin Pectiné

: ا Common Silvestre)

دانه آن، که پس از رسیدن و گسیختن کپسول بدست میآید، دانه ایست پهن و بی مغز و بنام چلغوزه در طب قدیم مصرف میشده است. طبیعت آنرا گرم و خشک میدانستند. آشامیدن جوشانده برگ و پوست درخت رانیز در گلودردها، جراثش، و برای قطع خونریزشها خاصه رعاف مصرف و تجویز میگردد. و معتقد بوده اند که مضغه جوشانده این دانه در سرکه، درد دندان را فوراً ساکت مینماید. همچنین بخوردانه آنرا در اخراج مشیمه و ادرا حیض مؤثر میدانسته اند.

ضمیران - (ف : ریحان - شاعسفرم. لا : Ocimum Basilicum

: فر Basilic - ا : Basil)

طبیعت آنرا گرم دانسته‌اند. صاحب اختیارات بدیعی مینویسد: «محلل فضلات دماغ بود. و چون آب سرد بروی بریزند بی‌باید. محرور المزاج را نافع بود. سده دماغ بگشاید و دماغ سرد از بخار پاک گرداند. مقوی امعاء بود و سینه و شش را از بلغم لزج پاک کند.»

طباشیر - (تباشیر)

از مغزنی‌های مخصوصی که در رنگپور و سرشد آباد و بنگاله می‌روید، گرفته می‌شود. بهترین آن تباشیری است که درون نی انعقاد یافته و پس از ترکیدن، بخارج تراوش نماید.

طبیعت آنرا سرد و خشک دانسته و بعنوان مفرح، مقوی قلب، تقویت کننده جگر گرم و مسکن التهاب و عطش و قاطع قی استعمال می‌شده است. همچنین در التهاب مخاط دهان و در درمان قروح و بثورات جلدی نیز تجویز می‌شده است.

طرخونی - (ف: ترخون - لا: *Artemisia Dracunculus*)

فر: وا (*Estragon*).

از سبزیجات خوردنی است که همه جا کشت می‌شود. قسمت مستعمل برگ آنست. خواص: اشتها آور، مقوی معده، مدر و قاعده آور است. عوام آنرا برای رفع دردهای مفصلی مفید میدانند.

عاققرح - (لا: *Pyrethrum Cynerariaefolium*)

فر: *Pyrèthre* - ا: (*Pyrethrum*)

گیاهی است علفی که در شمال آفریقا، مخصوصاً در الجزایر فراوان است. قسمت مستعمل گیاه ریشه آنست که اثر نیروبخش دارد. جویدن مقادیر کم آن، بزاق را افزایش میدهد. تنطویر الکل آن مسکن دردهای دندان‌ی است.

عدس - (ع: مرجمک - لا: *Ervum Lens* فر: *Lentille* -

ا: *Lentil*)

گیاهی است علفی یکساله که همه جا کشت می‌شود. قسمت مستعمل آن دانه گیاه است که غذای کامل و پرازشی است. آرد عدس نرم کننده، و از بین برنده التهاب‌های سطحی بدن است، بدینجهت بصورت ضماد از آن استفاده می‌شده است.

عنا ب - (لا : Ziziphus Vulgaris - فر : Jujubier

(Jujupe Tree: ۱ - Commun

میوه آن که طعمی شیرین و مطبوع دارد مستعمل است. جوشانده میوه خشک شده را در آب یا شیر بعنوان نرم کننده اورام ریوی، به تنهایی یا مخلوط با داروهای دیگر استعمال میکنند. در اطراف شیراز خاصه در کازرون بفرآوانی میروید.

عنب الثعلب - (روباه تربك - ربو تربك - تاجریزی - فر :

(Morel : ۱ - Morelle Noire

گیاهی است علفی که بیشتر در اروپا و هندوستان و امریکای شمالی میروید. قسمت مستعمل آن برگ و سرشاخه گلدار آنست. خواص - مخدر و مسکن است. آب برگ تازه آن زخمهای دردناک خارجی، و دردهای بواسیری را تسکین میدهد. قدیم بشکل ضماد در سوختگیها مصرف میشده است. تنقیه جوشانده آن دردهای شکمی و لگنی را تسکین میدهد.

عنبر - (فر : Acacie Odorante - ۱ : Sweet Acacia

درخت کوچکی است که منشاء اصلی آن هند و گویان و جنوب ایران خاصه در خارگ و بلوچستان است. از گل آن عطری میگیرند مطبوع و معطر، که همان عنبر معروف باشد. در بلوچستان باین گیاه باور گویند.

عود

شیخ الرئيس گوید بهترین وی عود هندی بود، که از وسط بلاد هند آورند. بعد از آن جلی بود و فاضلتر از عود سندی بود، از بهر آنکه وی شپش در جا به رها نکند... و بالجمله فاضلترین عود سیاه است که سخت گران وزن بود، تا بحدی که در بن آب نشیند. و چون بکوبند هیچ ریشه در وی نبود، و زود کوفته گردد. طبیعت آن گرم و خشک بود... سده بگشاید و بادهای بشکند و بوی دهان خوش کند. مقوی احشاء و اعصاب و دماغ و حواس بود. و مفرح دل باشد. و تری گنده شده، از معده بیرون کند. چون نیم درم از وی بیاشامند تا یک درم و نیم، قوت معده و جگر بدهد، و شکم به بندد، و ذوسنطاریا را نافع بود.

(باختصار از اختیارات بدیعی)

عود دلسان

به دلسان مراجعه شود.

غافث - (فر: Chanvre d'eau - ۱: Water Hemp)

گیاهی است که در شمال ایران، و معمولاً در نواحی مرطوب کنار برکه و جویبارها بشکل خودرو میروید. کلیه قسمت‌های گیاه، اثراتشها آور، مدر، مقوی و معرق دارد. استعمال زیاد آن قی آور و مسهل است. در آب آوردن انساج، سرفه نزله‌های مزمن، بیماری‌های کبدی و سپرزی، قطع قاعدگی زنان جوان و در بیماری‌های پوستی استعمال می‌شده است.

فاوانیا - (فاونیا- کهیانا - ع: عود الصلیب)

بیخ‌وی مانند بلوط، هفت یا هشت عدد بود. نیکوترین آن، ستبر و می بود. ووی فاضلتر از هندی بود. و طبیعت آن گرم و خشک بود... مفتوح و ملطف بود. ووی آثار سیاهی از بشره ببرد. و چون بر طفلان بیاویزند، مدام که آویخته بود صرع زحمت ندهد. و چون با شراب بپزند، در دشکم و یرقان و درد گرده و شانه را نافع بود. و چون با شراب بپزند، و بیاشامندشکم به بندد... و چون ثمر وی بخور کنند، مصروع و مجنون را نافع بود. و اگر از ثمر وی گردن بندی سازند و در گردن کودکی مصروع آویزند، صرع از وی زایل شود. (اختیارات بدیعی)

فراسیون - (فر: Marrube Vulgaire - ۱: Hoard Hound)

گیاهی است که بیشتر در اماکن مخروبه و بایر، و کنار جاده‌ها میروید. در اروپا، افریقا، جزایر قناری، آسیا و در ایران میروید. قسمت قابل استفاده آن در طب برگ و سرشاخه‌های گلدار آنست، که بوئی قوی و مطبوع، و طعمی تند و تلخ دارد.

خواص - مقوی معده، مدر، اشتها آور، نیرو بخش، خلط آور، ضد عفونی، صفرابر، مقوی قلب، تب بر و قاعده آور است. از خارج برای ضد عفونی زخم‌های چرکی بکار می‌رفته است.

فرنجمشک - (لا: Colamintha Officinalis Moench)

فر: Mélisse - ۱: Balm)

نوعی از ریحان است. فرنجمشک معرب پلنگ‌مشک، و گیاهی معطرو خوشبوست. بعضی آنرا بادرنجویه دانسته‌اند. صاحب اختیارات گوید:

«بشیرازی بالنگوی خودروی بود، و در بیستانها روید. در کنار آب روان بسیار بود...
 بوئیدن آن سده دماغ را بگشاید. و خفقان که از بلغم و سودا باشد را نافع بود. و
 جهت بواسیر بغایت سودمند بود. و جگر و معده سرد را قوت دهد. و غذاهای غلیظ
 هضم کند. و بوی دهان خوش گرداند...»
 آشامیدن دم کرده آن را، مقوی قلب، تقویت کننده معده و کبد و هاضم و
 محلل غذا میدانستند.

فطر-

نوعی قارچ است که بفارسی آنرا هکل و یونانی اوزونا گویند.
 چکاندن آب آن، سفیدی چشم را زایل کند و بچشم تقویت بخشد.
فطر اسالیون - تخم کرفس کوهی است.

فندق - (لا: *Corylus Avellana* - فر: *Noisete* - ۱: *Hazel Nut*)

فندق علاوه بر خوراکی بودن دانه ایست روغنی که از روغن آن نیز
 استفاده مینمایند.

فودنج - (پودنه فارسی - پونه - فر: *Pouliot* - ۱: *Pulia Royal*)
 یا **(Pudding Grass)**

خاصیت - بادشکن، محلل، صفرابر، خلط آور، ضدنزله و ضد عفونی
 است. در سیاه سرفه، تنگی نفس، نفخ، نقرس و اشکال قاعده مصرف میشده است.
 استعمال خارجی آنرا برای رفع لکه های پوستی و در گزش حشرات مصرف میکردند.
قرنفل - (میخک - لا: *Eugenia Caryophyllata* - فر: *Girofle* - ۱: *Clove*)

درخت آن بیشتر در اوقیانوسیه، جزایر آنتیل و ماداگاسکار میروید. جزو
 ادویه معطره در طبخی استعمال میشود. اثر نیروبخش، محرک اشتها و ضد عفونی
 دارد. اسانس آن دردندان سازی مصرف دارد. در معجنات ادویه مینویسد:
 «آشامیدن نیم درم آن بشیر تازه بشرط مداومت، محرک بیهوشی و مداومت آن در
 وقت پاکی از حیض باعث حمل، و استعمال موضعی آن موجب عدم بارداری است.»
قنبید یا قنبیط - کلم رومی است.

طبیعت آن گرم و خشک است. خواص -- مفتح، محلل، مبهی، نفخ آورنده
مدربول و مولدخون سوداوی است -- زیاده روی در استعمال آن موجب بروز
امراض سوداوی، خیالات فاسده، و دیدن خوابهای مشوش کننده میگردد.

(مخزن الادویه)

قنبیل -- معرب کنبیلائی فارسی است که در ماهیت آن زیاد اختلاف
کرده اند. بعضی آنرا رمل آغشته به شبنم، و عده ئی تخم سرخس دانسته اند.
صاحب مخزن الادویه آنرا دانه ای گیاهی میداند.

قولنجان -- که آنرا به سریانی خاولنجان خوانند، ریشه درخت پان
هندی است.

کاسنی -- (ع : هندبا -- لا : Cichorium Intybus -- فر :
Chicorée Commune -- ا : Common Chicory)

گیاهی است علفی و وحشی، که در اروپا، آسیا و آفریقا میروید. در ایران
نیز فراوان است. ریشه و گل و برگ آن استعمال طبی دارد.

خواص -- مقوی معده، مدر، تصفیه کننده خون، ملین، صفرابر، تب بر
است. استعمال آن مخصوصاً در بیماریهای کبدی متداول بوده است. در درمان
استسقا، یرقان، تبهای صفراوی، دردهای مفصل، نفخ و نفث الدم آنرا مفید و
مؤثر میدانسته اند.

کافور - (فر : Camphre - ا : Camphor - لا :
Cinnamomum Camphora)

درختی است بلند و زیبا، که بشکل خود رو، در نواحی شرقی آسیا (هندوستان،
چین، ژاپن و جزیره فرمز) میروید. از کلیه قسمت های این درخت موادی سفید با
بوئی تند ترشح میشود که همان کافور است. کافور دارای اثر ضد عفونت است.
مخصوصاً حشرات و حیوانات پست نسبت بآن حساسیت دارند. کافور از کلیه
راهها، از جمله پوست جذب میشود. و بیشتر روی سلسله اعصاب و قلب اثر میبخشد.
ضمناً حرارت بدن را در تب داران پائین میآورد. ترشح شیر را کم کرده، اما ترشحات
غدد فوق کلیوی را زیاد تر میکند.

کاهو - (ع: خس - لا: Lactuca - فر: Laitue - ا: Lettuce)

انواع آن در همه جا کشت میشود. طبیعت آن سرد و تر. حرارت معده را نیکو بود، و خواب آورد و بول براند. و خونی که از وی متولد شود، نیکوتر از خونی بود که از بقول دیگر حاصل شود... و اگر در میانه شراب تنقل کنند، مستی کمتر کند. و وی زود هضم شود، و تشنگی بنشانند. و با سرکه اشتها طعام بیا فزاید. و یرقان را نافع بود. و جهت ورمهای گرم، بر حمره طلا کردن نافع بود. و بیخوابی را زایل گرداند، خواه خام خوردن خواه پخته. قطع سیلان منی کند و سودمند بود جهت کسی که او را احتلام بسیار افتد. (نقل باختصار از اختیارات بدیعی)

کباد - (ف: نارنج - لا: Citrus Vulgaris - فر: Citrus Vulgaire - ا: Sour Orange)

جزو مرکبات متداول است، که بجای چاشنی در غذا مصرف میشود. میوه، برگ و گل آن مصرف طبی دارد.

برگ آن، معطر و طعمی تلخ دارد. اثری آرام کننده، ضد تشنج و هضم کننده دارد. بهار نارنج، دارای بوئی مطبوع و طعمی خوب است، که از آن عرق و اسانس گرفته میشود. دم کرده بهار خشک نارنج، بعنوان ضد تشنج در بیماریهای عصبی، مثل هیستری و در سکسکه مصرف میشده است. برای پوست نارنج نیز اثر مقوی معده، ضد خونروی و صفرا بر قائل بوده اند.

کتان - (لا: Linum Usitatissimum - فر: Lin - ا: Common Flax - Ordinaire)

گیاهی است علفی، که همه جا پرورش می یابد. الیاف آن برای پارچه بافی مصرف میشود.

قسمت داروئی دانه آنست که دانه ایست لعاب دار، و بنام بذر کتان از قدیم استعمال طبی داشته است.

برای آن خاصیت ضدنزله، و برطرف کننده دردهای شکمی قائل بوده اند. از خارج نیز بشکل ضماد، برای رفع تحریکات پوستی بکار میرفته است.

دم کرده بذر کتان، در گاستریت ها، ورم روده و صفاق، یبوست ها و همچنین در التهابهای مجاری ادرار. و روغن آن، بصورت تنقیه برای تلین مزاج تجویز

میشده است .

کتیرا- (لا : Astragalus Gummifera - فر: Astragale
(Astragal : ۱)

صمغی است که از گیاه گون (باکسرگاف فارسی و فتح واو و مسکون نون) باتیغ زدن ساقه بدست میآید. این گیاه، در نقاط گرمسیر ایران بفرآوری میروید. کتیرا در طب قدیم برای کاستن حدت داروهای تند و بعنوان ملین، و مسکن و کاهش دهنده حدت اخلاط استعمال میشده، و یکی از ترکیبات داروهای چشمی بوده است. مخلوط آنرا با شیر الاغ یا بز، قاطع خونریزشهای ریوی و سایر خونریزشها میدانسته اند. همچنین مخلوط با عسل، در بیماریهای ریوی خاصه سل تجویز میشده است.

کدو - (ع : قرع روسی - لا : Cucurbita Pepo - فر :
Citrouille یا Giraumon - ۱ : Pumpkin)

تخم کدو را قدما بعنوان دافع کرم کدو مصرف میکردند. از این تخم، الکلوئیدی بنام Pèporésine یا Piperisine استخراج میشود، که خاصیت ضد کرمی دارد.

کرفس - (ع : کرفس الماء - لا : Apium Graveolens -
فر: Ache یا Celeri sauvage - ۱ : Wild Celery)

گیاهی است خوراکی که بشکل خود رو، در سواحل مدیترانه، امریکای جنوبی، آفریقا، آسیا و در ایران میروید.

خواص - مدر، مقوی معده، نیروبخش، بادشکن، صفرابرو ضد تب است. شربت حاصله از جوشاندن آن، در رفع سرفه مفید است. له شده برگ آنرا، از خارج برای رفع تورم. شیر به برگ را بصورت غرغره، در اورام دهان و گلو استعمال میکنند.

کرویا - تخمی است گیاهی، در طعم وی تلخی بود. و نیکوترین آن تازه زرد بود و فربه. طبیعت آن گرم بود و خشک. سینه را پاک کند از اخلاط. و چون بآب بیاشامند، صرع را نافع بود و عرق النساء و فالج و استرخا و مغص را. و کرمها بکشد، و حب القرع بیرون آورد. و چون با شراب بیاشامند، درد گرده، و

عسرالبول و قولنج را موافق بود، و گزیدگی عقرب و مجموع گزیدگی‌ها را .
(باختصار از اختیارات بدیعی). آنرا نوعی از زیره نیز دانسته‌اند.

کسنه - (کسنی و کاسنی - ع: هندبا - لا: Cichorium Intybus -

فر: Chicorée Commune - ۱: Common Chicory)

گیاهی است علفی، که در زمینهای نسبتاً مرطوب، در اروپا، مناطق غربی و مرکزی آسیا و شمال آفریقا می‌روید. ریشه بوداده آن، شبیه به قهوه مصرف می‌شود.

گلوکزید تلخی از برگ آن می‌گیرند بنام Chicorine .

کلیه قسمت‌های گیاه، مخصوصاً ریشه و برگ آن مصرف طبی دارد.

برگ آن، مقوی، مقوی معده، مدر، ملین و تصفیه کننده خون، صفرابر، و تب‌بر است. در قولنج‌های کبدی، یرقان، نارسائی کبد، وجود خون در ادرار، خیز اعضا، و تب‌ها تجویز می‌شده است. شیر ریشه کاسنی مخلوط با شاه‌تیره استعمال می‌شده است .

کشوت - (نوعی پیچک - ف: فرهنج - سریانی: شکونا)

خواص - سده را بگشاید . سپرز و معده را پاک کند. خلط‌های عفن از عروق بیرون آورد. و در تب‌های بلغمی که از سره صفر بود نافع است . چون با سرکه بپاشانند، فواق ساکن کند. و چون بجوشانند، شکم به بندد و قوت معده بدهد، و بول و حیض برانند، و سیلان رحم را نافع بود.

(باختصار از اختیارات بدیعی)

کلم - (ع: کرنب - لا: Brassica Oleracea - فر: Chou

۱: Cabbage)

کلم از سبزیهای خوراکی است که انواع مختلف آن، در نقاط گوناگون کشت و مصرف می‌شود. کلم متداول قدیمی کلم قمری است (Chou Rave) خواص - کلم پخته را در رفع اسهالها، جوشانده برگ آنرا در نزله‌ها و بیماریهای ریوی، و در درمان سنگ کلیه مفید میدانسته‌اند. چون دارای ویتامین ث فراوانی است امروز هم در درمان فقدان این ویتامین مصرف می‌گردد.

شیره برگ کلم اثر التیام دهنده، خاصه در زخم‌های وریسی دارد.

کماذریوس - (لا: Teucrium Chamaedrys - فر:

۱: Wild Germander - Germandrée Petit Chêne)

گیاهی است علفی، که در نواحی مرکزی اروپا، شمال آفریقا، جنوب غربی آسیا و ایران می‌روید.

صاحب اختیارات بدیعی می‌نویسد: «گیاهی است سبزرنگ، بغایت تلخ، آنرا ورق و قضبان و تخمی بود. اما تخم اندک داشته باشد، بیشتر ورق بود. طبیعت آن گرم و خشک بود. مفتوح و ملطف بود. چون با عسل بر ریشه‌های مزمن نهند پاک گرداند. و چون بپاشانند تازه‌وی، یا با آب بپزند و سودمند بود جهت سرفه کهن، و ابتدای استسقا. بول و حیض براند. و سپرز بگدازاند. و بیچه بیرون راند. چون با شراب بیامیزند و در چشم کشند که ناصور شده باشد زایل کند.»

کمون - به کلمه زیره مراجعه فرمائید.

کنجد - (ع : سمسم - لا : Sesamum Indicum - فر : Sésame - ا : Seasame)

گیاهی است یکساله، که روغن دانه آن بعنوان ملین در طب مورد استعمال دارد.

کندر - (ع : لبان)

در اختیارات بدیعی می‌نویسد: «ابو حنیفه گوید لبان نبود الا بر درخت عمان. و درخت آن خار ناک بود. و قد آن دو گز زیاده بود، و نر وید الا در کوه ... طبیعت آن گرم بود و خشک. قوت حافظه را نیکو بود، و خون به بندد از هر موضع که بود. و ریشه‌های بد که در معده بود بکند. و چون با خمر شیرین بیامیزند، و در گوش چکانند، انواع دردهای آن زایل کند. و کندر هضم طعام کند، و بادها بشکند و طی به بندد، و ریشه‌های چشم را نافع بود و حقیقتاً را.

شیخ الرئیس گوید: منقّی روح و دل و دماغ بود. خائیدن وی لثه را محکم گرداند.

کندش - کندس (ف : بیخ گازران در شیراز چوبگ)

ریشه ایست گیاهی، شبیه به کنگر که در عربستان برای شستن البسه پشمی از آن استفاده می‌کنند. حکیم مؤمن در تحفه، کندس الدواب را عود العطاس دانسته و برای آن خاصیت: عطسه آورو مدر سودا قایل گشته است.

قدما، کندش را مخلوط با روغن بنفشه در نرزه‌ها، بیجسی، فلج، لقوه و صرع بشکل قطره بینی، و مخلوط با شیر بشکل خوراکی، بعنوان مدر حیض و برای خارج کردن جنین مصرف می‌کرده‌اند.

همچنین استعمال موضعی آنرا مخلوط با عسل، برای سقط جنین موثر دانسته‌اند.

کوشنه - (ع : قسط)

ریشه گیاهی است بی ساق، که در زمین پهن می‌شود و برگ‌گی عریض دارد . طبیعت آن گرم و خشک است. برای آن خواص : تقویت اعضای رئیسه، و اعصاب، و باه قائل بوده‌اند، و در اوجاع عصبی، فلجها، استرخاج ویز می‌کرده‌اند.

کهربا - معرب کاهربا (ع : قرن البحر یا مصباح الروم)

صمغی است که درخت آن بیشتر در روسیه و بلغاریه وید . بهترین نوع روسی آنست، که شفاف و براق و طلائی رنگ است. چون دست بدان مالند بوئی شبیه به لیمو از آن خیزد و اگر بکاه نزدیک گردد آنرا بخود برگرد. طبیعت آن در حرارت معتدل و خشک است .

خواص - مفرح و مقوی دل، حابس نفث الدم، قاطع خونریزهای ظاهری و باطنی است. به همین جهت در تمام انواع خونریزها خاصه تهدید سقط تجویز میشده است .

گردو - (ع : جوز - لا : Juglans Regia - فر : Noix - Walnut : ا)

پوست سبز گردو، بعلت دارا بودن تانن، مقوی و برای هضم غذا سودمند است . دم کرده آن، بعنوان قابض در بیماریهای دستگاه گوارش استعمال میشده است .

مغز آن را، ملین طبع، محلل، مبهی، مقوی اعضاء رئیسه خاصه دماغ و نافع تخمه دانسته‌اند.

خوردن زیاد گردو، موجب ورم لوزتین و بثوردهان مخصوصاً در محرومین است . پس از خوردن آن باید دهان را خوب بشویند و انارچاشنی دار و سکنجبین بخورند .

گشنیز - (ع : کزبره یا گزره (با کسر گاف فارسی) - لا : Coriander - فر : Coriandre - لا : Coriandrum Sativum)

گیاهی است علفی، که در جنوب آسیا، اروپا و حتی امریکا می‌روید. قسمت مستعمل دانه آنست، که معطر بوده و اسانسی بنام Coriandrol نیز

از او میگیرند .

خاصیت آن مثل رازیانه وزیره : نیروبخش ، هضم کننده غذا، ضدنفخ
و ضد تشنج است. در درد قاعدگی و بیماری صرع استعمال آن را مفید دانسته اند.

گلاب - (ع: ماءالورد - فر: Eau de Rose - ا: Rose-
(Water

آب معطر گل سرخ است. نیکوترین، آن بود که تیزبوی بود. و بطعم تلخ
بود. و طبیعت آن سرد بود در اول و معتدل بود در رطوبت و یبوست . مقوی
دماغ و مسکن صداع گرم بود. بوئیدن و طلا کردن آن، قوت دل و معده بدهد.
و خوردن لئه را سخت کند، و درد چشم ساکن کند و حرارت آن بنشانند . و چون
بیاشامند، غشی و نفث الدم را نافع بود و خفقان گرم را . و مقوی جسم بود به عطریتی
و قبضی که دارد. و چون بر سر ریزند، خمار را تحلیل دهد، و صداع را ساکن کند .
و بسیار بر سوربختن، سوی را سفید گرداند . (باختصار از اختیارات بدیعی)

گلآبی - (ع: انجاس - لا: Pirum Communis - فر: Poire-
(Pear: ا

برای گلآبی اثری مدر و تقویت کننده و ملین قائل بوده اند. پوست درخت
آرا مدر و خود میوه را پائین آورنده فشار خون میدانند. برای بیماران مبتلا
به دیابت نیز میوه کم ضرری است.

گل سرخ - (ع: ورد - لا: Rosa Damascena - فر:
(Damask Rose - ا: Rose de Damas

گل معطر معروف، که بشکل وحشی و خور و در ایران (خاصه در قمصر
کاشان و میمند فارس) زیاد میروید.

گلبرگ آن بعنوان قابض، در اسهالهای مزمن، ترشحات زنانگی و
خونرییهای عادی مورد استعمال داشته، در اورام گلوبشکل غرغره و در شستن
زخمها بعنوان التیام دهنده نیز مصرف میشده است. مصرف زیاد آن بآلو، بشکل
آش مسهل قوی است که در اوایل بهار تجویز میکرده اند .

گلنار - (معرب آن جلنار است و آنرا بفارسی: انار صد برگ و هزاره و
انار نیز گفته اند .)

طبیعت آن، سرد و خشک. خواصش، قابض، حابس سیالات، رادع، مجفف، و مقوی اعضاست. جهت استحکام لثه، و در اسهال، قرحه روده، نزف الدم اعضا، بواسیر، جرب و حكه تجویز و مصرف میشده است. ضماد آن را، جهت التیام جراحات و بدبوئی زیر بغل و منع تزاید اورام مفید میدانستند.

گل نسوین - (ع: ورد صینی - ف: گل مشکین - گل عنبرین - مشکجه) گلی است سفید، بعضی اوراق آن مایل بزرده و مضاعف شبیه به گل سرخ ولی خوشبو و از آن کوچکتر.

طبیعت آن گرم است و خشک. خواص: ملطف، مفتح، محلل، منقی چون یاسمین و نرگس. بوئیدن آن، مقوی دل و دماغ، رافع سردی اعصاب و نزله ها و زکام است. آشامیدن آن، منقی سینه، و جهت اورام لثه و حلق و لوزتین، تقویت معده، و جهت رفع فواق و قی، و یرقان و قولنج، و تحلیل ریا ح مفید است. (نقل باختصار از مخزن الادویه)

گندنا - (ع: کراث)

سبزی خوراکی مشهور، که در اکثر بلاد کشت و مصرف میشود. خواص: مفتح، ملطف، و مبعثر اعضاء سروسینه است. استعمال موضعی برگ آن با سرکه از زرعاف جلوگیری میکند.

خوردن آن، در تقویت هاضمه، رفع قولنجها و بعنوان مدربول، و مدر خون قاعدگی متداول بوده است.

لبلاب - (ع: عاشق الشجر - علیق - عشقه - وجل المساکین). لبلاب را در شیراز هر سه میگفته اند. گیاهی است با گل های گوناگون برنگ های سفید، سرخ، زرد، و کبود که دور درختان می پیچد. تخم آن در غلافی سیاه، مایل بسرخ میستور است.

خواص - مفتح، محلل، ملین و مسهل است. در سردردهای کهنه، گوش درد، بیماری های ریوی، امراض کبدی و قولنجها با داروهای دیگر تماماً تجویز میشده است.

لسان الحمل - به بارتنگ مراجعه شود.

لفاح - (ف : شابيزك)

نوعی از مهر گیاه است. مهر گیاه را بفرانسه Mandragore و به انگلیسی Mandrak Plant گویند. بلادون Belladone ، نوعی از لفاح است . خواص - مخدر ، مسکن ضربان مواد حاده و غلیان خون و صفرا ، قابض ، مسکر ، منوم و چاق کننده بدن است . مضمضه جوشانده آنرا مسکن درد دندان دانسته اند .

لوبیا - (ع : فریقا - لا : Phaseolus Vulgaris - فر :

Haricot - ۱ : Kidney Bean)

از جمله حبوبات خوراکی است ، که پوست و دانه آن در طب مورد استعمال داشته است .

لوبیای سبز ، مدر و معالج بیماری قند است . جوشانده لوبیا ، در اورام همگانی بدن ، اورام مفاصل ، سیاتیک ، نقرس ، بیماریهای کلیه و مثانه ، بشورات جلدی ، و در اورام زنان باردار تجویز میشده است .

لیسبغول - (اسبغول - اسپرزه - اسفرزه - لا : Plantago

Psyllium - فر : Plantain Psyllium - ۱ : Clammy

(Plantain

گیاهی است علفی که بحالت وحشی در نواحی مدیترانه ، شمال افریقا ، جنوب غربی آسیا منجمله ایران میروید .

برگ این گیاه التیام دهنده زخمهاست . تخم آن ملین ، و در نزله های سزمن ، اسهالهای ساده ، خونریز شریوی و بیماریهای دستگاه ادراری مستعمل بوده است .

ماء الاصول - آب چهار ریشه : کرفس ، رازیانه ، ختمی و کبر است .

مازریون - (ف : هفت برگ - ع : زیتون الارض - فر : Mézeréon -

۱ : Mezereon)

درختچه زیبائیست که در نواحی مختلف ایران بشکل خود رو میروید .

طبیعت آن گرم و خشک ، خواصش جالی و منقعی اعضا سراسر است . مضمضه یا جوشانده آن درد دندان را تسکین میدهد . در استسقا و یرقان برگ تازه آن مستعمل . همچنین جوشانده آنرا در اشکال ادراری و بعنوان مسهل سودا و

اخلاط بلغمی تجویز میکرده اند.

ماش - ماشک (ع: عدیسه یا حریج - لا: *Vicia Sativa* - فر: *Vesce Cultivée* - ا: *Vetch*)

گیاهی است علفی بادانه خوراکی که همه جا کشت میشود. دانه آن در تبهای بشوری مثل سرخک، وآبله داده میشود. ضمادخمیر ماش را در التهابهای سطحی نیز مؤثر میدانسته اند.

مامیثا - (لا: *Scabiosa Maritima* - فر: *Scabieuse* (Officinal)

درفرانسه بآن نام افسارشیطان داده اند، چون ریشه آن بشکل دندان است. اسم لاتین آن از کلمه *Scabies* که بمعنای بیماریهای جلدی است، مشتق گشته است.

معمولا در ریشه ها و زمین های مرطوب میروید. دم کرده ریشه و برگ آن در بیماریهای پوستی، زخمها، جرب و کچلی استعمال میشده است.

(نقل باختصار از گلها و گیاهان شفا بخش ترجمه مهدی نراقی)

مامیثا - (لا: *Chelidonium Corniculatum* - فر:

Chélidoine a Fleurs Rouges - ا: *Red Horned Poppy*)

آنها خشخاش بحری نیز میگویند. گیاهی است علفی که در شمال ایران (کوههای البرز)، کرج، آذربایجان، تفرش و مازندران میروید. دانه آن روغنی است و بعنوان ملین مصرف میشده است. دم کرده برگ آنرا نیز بعنوان منوم و بیشتر در اطفال تجویز میکرده اند.

مرزنجوش - مرزنگوش (ع: سرمق - اذان الفار - لا: *Origanum* -

Vulgaris - فر: *Marjolaine* یا *Origan* - ا: *Wild* -

Majoran یا *Organy*)

از نباتات خوشبوست، با طعمی گرم. برگ خشک آنرا بعنوان معطر کننده در طبخ می صرف میکنند. طبیعت آن را گرم و خشک دانسته، و در صرع، لقوه، و گزیدگی عرق، و بعنوان آرام کننده، نیر و بخش، مدر، معرق و مقوی معده مستعمل بوده است.

مشك - (ع: مسك - فر: Musque - Musk : ۱)

نیکوترین آن تبتی آنست که از ناف آهو گیرند اما در ادبیات فارسی مشك ختنی راستوده اند. طبیعت آن گرم و خشك بود. این ماسویه گوید عرق را خوشبوی کند. وقوت دل بدهد، و شجاعت زیاده کند. و بره سودا زایل کند. مقدار نیم عدس از وی هچندان زعفران، صداعی که از سردی بود را زایل کند، و وقوت دماغ دهد. و این رضوان گوید: بر بواسیر ظاهر طلا کردن نافع بود. و این رشد گوید: ریا ح غلیظ که در امعاء متولد شود را نافع بود چون بیاشامند. (اختیارات بدیعی)

مصطکی - (عربی: مستکی - لا: Pistacia Lenticus -

فر: Lentisque - ۱: Lentisk Pistache)

درخت کوچکی است بامیوه های گرد و قرمز، که در اطراف مدیترانه و یونان پرورش می یابد. شیرابه ای بشکل قطرات بخودی خود یا پس از تیغ زدن از آن تراوش میکند که پس از خشك گشتن همان Mastic یا مصطکی است. جویدن آن لثه را تقویت و دهان و نفس را خوشبو میکند. دردندان پزشکی مخلوط با سواد دیگر برای گرفتن قالب از آن استفاده مینمایند.

مغز فلوس - (ف: خیارچنبر - خیارشنبر - ع: خروب هندی - لا:

Cassia Fistula یا C. Angustifolia - فر: Casse en Bâtons -

۱: Purging Cassia)

درختی است خودرو، که بیشتر در آفریقا، هند، برزیل و جزایر آنتیل میروید. میوه آن بلند و بندبند است، با مغزی سیاه رنگ که همان فلوس طبی است. طعم مغز فلوس شیرین اما نامطبوع است. ۸-۴ گرم آن ملین و ۶۰-۳۰ گرمش مسهل قوی است.

مقل - (صمغی است که از گیاه، فر: Commiphoré - ۱:

Commiphora بدست می آید). گیاه آن بیشتر در حبشه، سودان و سنگال میروید. مقل را عبری ققیر و کور و پارسی بوی جهودان گفته اند. طبیعت آن گرم است و خشك. قدما آن را در درمان بیماری های جهاز تنفس، ضعف کبد، خونروی امعاء، احتباس حیض، بواسیر، اورام مفصل و سنگ مجاری ادرار تجویز و استعمال میکردند.

میخک - به قرنفل مراجعه فرمائید.

نانخواه - زنیان (ع: انیسون بری یا کمون ملوکی - به فر: و ا:

(Ammi

گیاهی است علفی یکساله، که بشکل خودرو درهند، مصر و ایران میروید. میوه اش کوچک، بیضوی و برنگ قهوه ای مایل بزرده و با بوئی تند و طعمی تیز است. بعنوان، مقوی باه، بادشکن، مدرو ضد کرم در طب قدیم استعمال میشده است.

نخود - (ع: حمص - لا: Pisum Sativum - فر:

Pois Chiche ou Cultivé - ا: Chick Pea یا

(Common Pea

گیاهی است علفی، که درهمه جاکشت و جزو حبوبات خوراکی مصرف میگردد.

خواص -- دیر هضم و نفاخ است. در طب قدیم بعنوان، مدر، قاعده آور و ضد کرم، در آب آوردن بدن، قولنجهای کلیوی، یرقان و برای رفع رسوبات ادراری تجویز و مصرف میشده است. آردنخود را نیز، به تنهایی و یا مخلوط با داروها، برای باز کردن دملها و در زخمها برای تسریع التیام مصرف میکرده اند.

نرگسی - هویج (ع: جزر - لا: Dacus Carota - فر: Carotte:

(Carot : ا:

گیاهی است علفی باریشه راست که امروزه همه جاکشت میگردد. ریشه آن بعلت دارا بودن ویتامین های A. B. C. D. E بعنوان مفیدترین سبزیجات خوراکی خام و پخته مصرف میشود. قدما، در آب آوردن انساج بعنوان مدر و در التهابات جهاز هضم و تنفس بعنوان تقویت کننده نرگسی را تجویز میکرده اند. همچنین خمیر آن در سوختگی ها و بیماریهای پوستی خارش دار، بعنوان مسکن موثر استعمال داشته است.

نعناع - (لا: Mentha - فر: Menthe -: Peppermint:

(Mint

گیاهی است علفی و معطر، که انواع گوناگون آن همه جا میروید. اساس آن که از تقطیر برگ و سرشاخه های گلدار بدست میآید مصارف زیاد دارد. در انگلستان این اسانس را Micham نامند.

خواص - بعنوان مقوی معده، بادشکن، ضد عفونی، ضد اسهال و پیچش و دلماش بشکل جوشانده مورد استعمال بوده است. اسانس نعنار را برای معطر کردن شربت های داروئی نیز مصرف میکنند.

نیل - (ع : نیلج)

نیل از گیاهانی علفی، از تیره Indigofera گرفته میشود. انواع مختلفی از این گیاه در ممالک حاره خاصه هندوستان، جاوه، امریکا و آفریقا میروید. اما معروفتر از همه نوع Indigofera Tinctoria است که نیل حاصله از آن مرغوب تر است.

نیلوفر آبی - (ع : حشیشه السمک - لا : Nymphaea Alba

فر : Lis d' Eau - ا : Water Lily)

جزو گل های تزئینی است که در ایران خاصه در شمال فراوان است. گل آن اثر مخدر داشته، تحریکات پوستی را زایل میکند. آنرا تسکین دهنده قوای جنسی نیز دانسته اند.

هل - هیل (ع : قاقله - Cardamonis)

قاقله را بفارسی هیل نامند. کبار و صغار دارد. کبار او را غلاف بقدر جوز بویا و مثلث و سیاه است. دانه او مایل به تدویر، و صغار او را غلاف سفید و دانه ها ریز تر، و با عطریت و تند و تلخی اند. از هند خیزد. طبیعت آن گرم و خشک است. مسخن، محلل، هاضم، مفرح، مقوی دل و معده، مفتح، مسدد و خوشبو کننده عرق و رایحه دهان است.

در اغما، صداع، صرع و جنون تجویز میشده است.

هلبله سیاه - (ع : هلبلج - ا : Terminalia)

بیشتر در هندوستان، کابل و چین میروید. سه نوع زرد (کابلی)، سبز (چینی) و سیاه (هندی) دارد.

خواص - مقوی معده و دماغ و حافظ حواس است. در صداع، مالیخولیا و وسواس استعمال میشده است.

هویج - به نرگسی مراجعه فرمائید.

یاسمین - (لا : Jasminum Officinale - فر :

Jasmin Blanc - ۱ : Common White Jasmin)

در جنگلهای شمال ایران بفرآوری میروید . گل‌های آن سفید و معطر است. یکی از گل‌های زینتی است، که همه جا پرورش می‌یابد. اسانس آن بسیار معطر و در ترکیب لوازم آرایش بکار می‌رود. نام عمومی آن رازقی است .

فهرست کتاب

صفحه	مقاله اول در امور طبیعی	
۱	فصل اول	در ارکان و امزجه
۴	فصل دوم	در بیان اخلاط
۱۳	فصل سوم	در بیان اعضاء
۱۴	فصل چهارم	در قوا
۱۸	فصل پنجم	در بقیه امور طبیعی
	مقاله دوم در تشریح	
۲۰	فصل اول	استخوانها
۲۲	فصل دوم	در بیان بقیه اعضاء مفرده
۲۶	فصل سوم	در بیان اعضاء مرکب
۲۹	فصل چهارم	در بیان ریه و قلب
۳۰	فصل پنجم	در بیان حجاب سینه، معده و روده ها
۳۳	فصل ششم	در بیان کبد، زهره و سپرز
۳۴	فصل هفتم	در بیان بقیه اعضاء مرکب
	مقاله سوم در احوال بدن انسان و اسباب و علائمی	
		که دلالت بر این احوال نماید
۳۷	فصل اول	در صحت و مرض
۲۰۹		

۴۱	در بیان اسباب ضروری	فصل دوم
۴۸	در بیان سبب های بیماری	فصل سوم
	در بیان نشانه های که دلالت میکند	فصل چهارم
۵۲	بر وضع مزاج بدن انسان	
	در بیان علامت های که بر چگونگی	فصل پنجم
۵۴	اخلاط بدن دخالت دارند	
	مقاله چهارم در بیان نبض و آزمایش مدفوع و ادرار	
۵۶	در انواع نبض	فصل اول
۶۳	در انواع نبض مرکب	فصل دوم
۶۷	در بیان رنگ های ادرار	فصل سوم
۶۹	در بیان قوام بول و بوی آن	فصل چهارم
	در بیان روشنی، کدورت، کم و زیاد	فصل پنجم
۷۰	و کف آلودگی ادرار	
۷۱	در بیان درد ادرار	فصل ششم
	مقاله پنجم در بیان تدبیر تندرستان، و درمان بیماران بطور کلی	
	در تدبیر خورده ها و آشامیدنی ها،	فصل اول
۷۴	موسوم به دانش بهداشت	
۷۵	در ورزش و مشتمال	فصل دوم
۷۶	در تدبیر حمام گرفتن	فصل سوم
۷۷	در تدبیر خواب و بیداری	فصل چهارم
۷۹	در تدبیر بدن بحسب فصول	فصل پنجم
۸۱	در تدبیر زن باردار و شیرده و اطفال	فصل ششم

فصل هفتم	در تدبیر کودکان، جوانان، کهول و مشایخ ۸۲
فصل هشتم	در درمان بیماران، و آن با استعمال
	دارو یا جراحی است ۸۲
فصل نهم	در گزند (فصد) و خونگرفت (حجامت) ۸۵
فصل دهم	در بیان قی، اسهال و تنقیه ۸۷

مقاله ششم در بیماری های سر

فصل اول	در درد تمام سر، در دیمه سر و دوران ۸۸
فصل دوم	در سرسام ۹۲
فصل سوم	در مالیخولیا ۹۳
فصل چهارم	در صرع ۹۴
فصل پنجم	در بیان سگته ۹۶
فصل ششم	در بیان فلج، لقوه، رعشه و تشنج ۹۷
فصل هفتم	در زکام ۹۸
فصل هشتم	در چشم درد ۹۹
فصل نهم	در ضعف بینائی و اشکریزش ۱۰۰
فصل دهم	در گوش درد ۱۰۱
فصل یازدهم	در امراض بینی ۱۰۳
فصل دوازدهم	در درد دندان و لثه ۱۰۴
فصل سیزدهم	در بیان اشکال تنفس و بلع و تورم
	زبان کوچک ۱۰۵

مقاله هفتم در بیان بیماریهای اعضائی که از سینه

تا پائین ناف اند

۱۰۹	در بیان سرفه	فصل اول
۱۱۰	ذات الریه	فصل دوم
۱۱۱	در بیان سل و ذات الجنب	فصل سوم
۱۱۲	در ربو	فصل چهارم
۱۱۳	در بیان خفقان	فصل پنجم
۱۱۵	در خونریزش از دهان	فصل ششم
۱۱۶	در ضعف معده	فصل هفتم
۱۱۸	در بیان دل غشه	فصل هشتم
۱۱۸	در بیان مغص	فصل نهم
۱۱۹	در بیان فواق	فصل دهم
۱۲۱	در بیان هیضه و اسهال	فصل یازدهم
۱۲۲	در دل پیچ	فصل دوازدهم
۱۲۴	در بیان قولنج	فصل سیزدهم
۱۲۶	در کرمهایی که در شکم پیدا میشود	فصل چهاردهم
۱۲۷	در درد کبد	فصل پانزدهم
۱۲۸	در استسقا	فصل شانزدهم
۱۲۹	در بیان درد سپرز	فصل هفدهم
۱۳۰	در یرقان	فصل هیجدهم
	مقاله هشتم در بیماریهای بقیه اعضاء	
۱۳۱	در درد کلیهها	فصل اول
۱۳۲	در امراض مثانه	فصل دوم
۱۳۴	در امراض مقعد	فصل سوم

۱۳۵	در بیان خروج آب از آلت	فصل چهارم
۱۳۶	در بیماریهای بیضه	فصل پنجم
۱۳۶	در بیان فتق	فصل ششم
۱۳۷	در فزونی خون قاعدگی و سستی بیه	فصل هفتم
	در بیان نقرس، عرق النساء،	فصل هشتم
۱۳۸	در دماصل و قوزی	
۱۴۰	در دوالی و داء الفیل	فصل نهم
	مقاله نهم در بیماریهاییکه مربوط به کلیه بدن است	
۱۴۲	در سغه	فصل اول
۱۴۳	در بهق و جذام	فصل دوم
۱۴۴	در خارش و جرب	فصل سوم
۱۴۴	در شری و حصف	فصل چهارم
۱۴۵	در حصبه، جدری و ثالول	فصل پنجم
۱۴۷	در بیان ورم ها	فصل ششم
۱۴۸	در سرطان و خنازیر	فصل هفتم
۱۴۹	در تب ها	فصل هشتم
	مقاله دهم در بیان قوای اطعمه و اشربه متداول	
۱۵۴	در بیان دانه ها	فصل اول
۱۵۴	در گوشتها و تحم مرغ	فصل دوم
۱۵۵	در بیان شیر، و ترکیبات آن	فصل سوم
۱۵۵	در ترکاریها	فصل چهارم
۱۵۶	در بیان میوه ها	فصل پنجم

صفحه

۱۵۶	در گله‌ها و سبزیهای خوشبو	فصل ششم
۱۵۷	در بیان روغن‌ها	فصل هفتم
۱۵۷	در بیان خوشبوها	فصل هشتم
۱۵۸	دواهایی که در غذا ریخته میشود (توابل)	فصل نهم
۱۵۸	در ترشی‌ها	فصل دهم
۱۵۹	در بیان نبیذها و شربت‌ها و رب‌ها	فصل یازدهم
۱۵۹	در مربا‌ها	فصل دوازدهم
۱۶۰	در پختنی‌ها	فصل سیزدهم

مآخذ حواشی و اخت نامه

- ۱ - اختیارات بدیعی (نسخه خطی کتابخانه شخصی - شماره ۴۳ تاریخ کتابت ۱۲۳۱ ه. ق
- ۲ - الاغراض الطبیه والمباحث العلائیه - تألیف سید اسمعیل جرجانی - چاپ عکسی (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران - شماره ۱۰)
- ۳ - اقرب الموارد علامه سعید الخوری - چاپ افست رشديه (انتشارات دارالکتب الاسلامیه)
- ۴ - بحر الجواهر - تألیف محمد بن یوسف طبیب هروی چاپ تهران سال ۱۲۸۸ ه. ق
- ۵ - برهان قاطع (مؤسسه مطبوعاتی علمی)
- ۶ - تحفة المومنین - تألیف میر محمد زمان تنکابنی دیلمی - دو نسخه خطی شماره ۲۸ و شماره ۱۱۵ کتابخانه شخصی بتاريخ ۱۰۳۲ و ۱۱۶۶ ه. ق
- ۷ - خلاصة الحکمت - تألیف حکیم محمد حسین شیرازی (چاپ بمبئی ۱۲۶۱)
- ۸ - دائرة المعارف فارسی مصاحب (چاپ شرکت سهامی افست تهران ۱۳۴۵)
- ۹ - دوله ایها و باز دانگان - تألیف دکتر زاهدانی (انتشارات

دانشگاه تهران - شماره ۳۲۲ سال ۱۳۳۵)

- ۱۰ - ذخیره خوارزمشاهی - تألیف سید اسمعیل جرجانی (نسخه خطی کتابخانه شخصی شماره ۱۰۹ - تاریخ کتابت ۸۳۵ ه. ق
- ۱۱ - الذریعه الی تصانیف الشیعه - تألیف شادروان آقابزرگ تهرانی (مجلدات متعدد)
- ۱۲ - زندگی و کارواندیشه وروزگار پورسینا - بقلم شادروان سعید نفیسی (انتشارات کتابخانه دانش - ۱۳۳۳)
- ۱۳ - سبزیها و میوه های شفابخش - تألیف لئون کارلیه - ترجمه مهدی نراقی انتشارات امیرکبیر ۱۳۴۰)
- ۱۴ - شرح علامه قطب الدین شیرازی بر قانون بوعلی (نسخه خطی شماره ۲۴ کتابخانه شخصی - تاریخ کتابت ۸۶۵ ه. ق)
- ۱۵ - شرح قرشی بر کتاب قانون بوعلی (نسخه خطی کتابخانه شخصی شماره ۲۷ تاریخ کتابت ۸۸۵ ه. ق)
- ۱۶ - فرهنگ خواص خوراکیها - تألیف احمد سپهر خراسانی (مؤسسه مطبوعاتی اشرفی ۱۳۴۳)
- ۱۷ - فرهنگ رشیدی (انتشارات کتابخانه بارانی)
- ۱۸ - فرهنگ فرانسه فارسی نفیسی (چاپ بروخیم ۱۳۰۹)
- ۱۹ - فرهنگ دکتر محمد معین (انتشارات امیرکبیر)
- ۲۰ - فرهنگ نفیسی (انتشارات کتابفروشی خیام)
- ۲۱ - فرهنگ کامل انگلیسی فارسی - تألیف عباس آریانپور کاشانی
- ۲۲ - فهرست کتب خطی کتابخانه شخصی - تألیف دکتر میر (هنوز به چاپ نرسیده است)
- ۲۳ - فهرست نسخه های خطی - دفترهای مختلف بقلم آقایان دانش پژوه و افشار (نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران)

- ۲۴ - قانون بوعلی (نسخه خطی کتابخانه شخصی شماره ۶۰ تاریخ کتابت ۱۱۱۱ ه. ق.)
- ۲۵ - قرابادین کبیر - تألیف حکیم محمد حسین شیرازی (چاپ بمبی ۱۲۵۴ ه. ق.)
- ۲۶ - کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون - تألیف حاجی خلیفه (چاپ افست المکتبة الاسلامیه تهران ۱۳۸۷ ه. ق.)
- ۲۷ - کنز اللغات تألیف محمد بن عبد الخالق بن معروف (نسخه خطی کتابخانه شخصی شماره ۷۲ - تاریخ کتابت ۱۰۶۲ ه. ق.)
- ۲۸ - گذرنامه برای یک زندگانی نوین - تألیف دکتر گیلوردهاوزر ترجمه مهدی نراقی (چاپ امیر کبیر)
- ۲۹ - گلها و گیاهان شفا بخش - تألیف لئون کارلیه - ترجمه نراقی (امیر کبیر ۱۳۳۷)
- ۳۰ - گیاهان دارویی - نگارش دکتر علی زرگری (انتشارات امیر کبیر ۱۳۴۵)
- ۳۱ - مخزن الادویه - تألیف حکیم محمد حسین شیرازی (چاپ هند ۱۲۶۰ ه. ق.)
- ۳۲ - مطرح الانظار فی تراجم اطباء الاعصار و فلاسفة الامصار - تألیف رکن الحکماء فیلسوف الدوله (چاپ تبریز ۱۳۴۴ ه. ق.)
- ۳۳ - المنجد - (چاپ بیروت ۱۹۶۹ میلادی)
- ۳۴ - هداية المتعلمين فی الطب - تألیف ابوبکر ربیع بن احمد - الاخوانی البخاری (انتشارات دانشگاه مشهد - باهتمام آقای دکتر جلال متینی ۱۳۴۴)

Larousse Encyclopédique (Grand) 1960-1964 - ۳۵

Webster's New Twentieth Century - ۳۶

Dictionary (Second Edition)

فهرست آثار مؤلف

الف - کتابهای چاپ شده

- ۱ - جراحی عمومی سال ۱۳۳۰
- ۲ - پزشکی عملی « ۱۳۳۴
- ۳ - پزشکان نامی پارس « ۱۳۴۸
- ۴ - قانونچه چغمینی (ترجمه و تحشیه) « ۱۳۵۰

ب - کتابهای حاضر برای چاپ :

- ۱ - شرح حال و آثار علامه قطب الدین شیرازی
- ۲ - گنجینه غزل
- ۳ - شرح حال و اشعار روزبهان بقلی شیرازی
- ۴ - فهرست کتب خطی کتابخانه شخصی دکتر میر

فهرست انتشارات دانشگاه پهلوی

- | | |
|---------------------------|-----------------------------|
| تألیف دکتر محمد تقی میر | پزشکان نامی پارس |
| شماره ۱ | |
| تألیف دکتر هوشنگ نهاوندی | اصول و مبانی تعاون |
| » ۲ | |
| تألیف دکتر محمد علی قلمبر | Experimental Biochemistry |
| » ۳ | |
| تألیف دکتر رضا قریب | نشانه شناسی در طب اطفال |
| » ۴ | |
| ترجمه دکتر علی اکبر حسینی | پرستاری روانی |
| » ۵ | |
| مجموعه سخنرانیهای استادان | پنج گفتار |
| دانشگاه پهلوی | |
| » ۶ | |
| تألیف دکتر علی اکبر حسینی | تفکر خلاق |
| » ۷ | |
| تألیف علی سامی | پایتختهای شاهنشاهان هخامنشی |
| » ۸ | |
| تألیف دکتر اسمعیل عجمی | شش دانگی |
| » ۹ | |
| مجموعه سخنرانیهای استادان | سه گفتار |
| دانشگاه پهلوی | |
| » ۱۰ | |
| تألیف دکتر محمد شفیع | مفسران شیعه |
| » ۱۱ | |
| تألیف دکتر رسول کلاهی | جغرافیای جهان سوم |
| » ۱۲ | |
| | حافظ - صحت کلمات |
| تألیف مسعود فرزاد | واصالت غزلها (الف-ز) |
| » ۱۳ | |
| ترجمه اسدالله معزی | جمعیت و جامعه |
| » ۱۴ | |

- کینز ترجمه دکتر هوشنگ نهاوندی شماره ۱۵
- تحولات سازمان ملل متحد تألیف دکتر هوشنگ مقتدر » ۱۶
اقتصاد حمل و نقل در
- برنامه های توسعه ترجمه ابوالحسن بهنیا » ۱۷
چهار اثر صادق هدایت
- (بآلمانی) ترجمه دورا اسمودا (خوبینظر) » ۱۸
کوروش بزرگ تألیف شاپور شهبازی » ۱۹
- موسیقی نظری تألیف عزیز شعبانی » ۲۰
تفسیر الکتروکاردیوگرام تألیف دکتر هنجی » ۲۱
- کنفرانس ریاضی (مجموعه سخنرانیهای ریاضی دانان) » ۲۲
حافظ - صحت کلمات
- واصالت غزلها (س-ی) تألیف مسعود فرزاد » ۲۳
قانونچه چغمینی تألیف و تحشیه دکتر محمد تقی میر » ۲۴

کتابخانه ملی

